

# جەڭلىڭ ئۆزىلەرى

نویسنده: نیل اندرسون



# رهاننده از اهارت

نویسنده: نیل اندرسون

چاپ و انتشار: سازمان خدماتی راه مسیح

کلیه حقوق چاپ و نشر برای سازمان خدماتی راه مسیح محفوظ است.

Farsi edition by Rahe Masih Publications



## فهرست

صفحه	
— ۵	پخش اول: کسب شجاعت
— ۷	فصل اول: نباید در تاریکی زندگی کنید.
— ۴۰	فصل دوم: راه خود را در دنیا بیابید.
— ۴۷	فصل سوم: آزادی حق شما است.
— ۵۸	فصل چهارم: رویارویی با فرشته عصیانگر
— ۸۱	فصل پنجم: شما تحت حفاظت هیسای مسیح هستید.
— ۱۰۴	پخش دوم: محکم باشید
— ۱۰۵	فصل ششم: مقابله با شریون در شخص
— ۱۲۵	فصل هفتم: حیله‌ی علم و قدرت
— ۱۳۲	فصل هشتم: هنگامی اغوا می‌شویم که به روش انسانی عمل می‌کیم.
— ۱۶۲	فصل نهم: مر آنجه را که می‌شتویند، باور نکنید.
— ۱۷۷	فصل دهم: گول ظاهر را نخورید.
— ۲۰۱	فصل یازدهم: خطر او دست و قن احتیار و مسلط
— ۲۱۶	پخش سوم: به سوی آزادی کام بردارا
— ۲۱۷	فصل دوازدهم: گاهی‌ای به سوی آزادی در مسیح
— ۲۴۲	فصل سیزدهم: به دیگران کلک کنید تا آزادی در مسیح را بیابند.



بنش اول

کلب شباعت

## فصل اول

نباید در تاریکی زندگی کنید.

در اوایل سال ۱۹۸۰ من مشاور زن جوان مسیحی‌ای بودم که از نابسامانی روحی، فکری و احساسی رنج می‌برد. قبل از شروع دوره‌ی جلسات مشاوره، او این دعا را برای خدا نوشته بود و ده دقیقه بعد از آن، با نامیدی سعی کرده بود به زندگی خود با مصرف بیش از حد قرص خاتمه دهد.

### خدای عزیرم!

کجا بی؟ چطور می‌توانی ببینی! ولی کمک نکنی؟ من بدرجوری آسیب دیده‌ام ولی تو توجهی نمی‌کنی! اگر به من توجه می‌کردی به این شرایط خاتمه می‌دادی و یا به من اجازه می‌دادی بمیرم! دوستت دارم اما تو خیلی دور هستی. من نمی‌توانم صدایت را بشنوم، یا احساست کنم و یا ببینم، اما به خودم تلقین می‌کنم که تو این جا هستی، خداوند صدایشان را می‌شنوم، احساسشان می‌کنم، آن‌ها این جا هستند. لطفاً کسی را مجبور کن که حرف مرا باور کند. خداوند؛ چرا به این شرایط خاتمه نمی‌دهی؟ لطفاً! اگر مرا دوست داری بگذار بمیرم!!!

- یک گوسفند گمشده

در طول بیست سال گذشته با صدھا مسیحی مانند این زن که یادداشت سوزناک فوق را نوشتہ بود برخورد کرده‌ام. البته همه‌ی آن‌ها مانند این زن سعی نکرده بودند خود را بکشند اما غالب آن‌ها درباره‌ی تأثیر شیطان برای انجام این کار صحبت کردند و تقریباً تمام آن‌ها به حضور "آن‌ها" (نیروهای شریر) اقرار می‌کردند، نیروها یا آواهایی که از درون آن‌ها را آزار می‌داد، یا وسوسه و مسخره می‌کرد و یا متهمن و تهدید می‌کرد. من اغلب به اشخاصی که برای صحبت به ملاقات من می‌آیند هشدار می‌دهم که آن‌ها پیام‌هایی مانند: "ترو او نمی‌تواند به تو کمک کند..." یا "قبلاً اینو امتحان کرده‌ام و مؤثر نبوده..." را نادیده بگیرند. شخصی برایم نوشتہ بود: "هر موقع که سعی می‌کنم با شما صحبت کنم، یا حتی درباره‌ی صحبت کردن با شما فکر کنم، افکارم کاملاً بسته می‌شود، صدای‌هایی از درونم کلمه به کلمه به من می‌گوید: نه من حتی حاضرم خودم را بکشم تا به این نبردی که در درون من ادامه دارد خاتمه دهم، من به کمک احتیاج ندارم."

مسیحیان بسیار دیگری که با آن‌ها سروکار داشته‌ام از شنیدن چنین صدای‌هایی گله‌ای نداشتند، اما افکار آن‌ها چنان آشفته بود که راه رفتن روزانه-شان با عیسی بیهوده و بی‌حاصل شده بود. هنگامی که آنان سعی می‌کنند دعا کنند افکارشان با میلیون‌ها کاری که باید انجام دهند پر می‌شود. وقتی می‌نشینند تا کتاب مقدس و یا کتابی در زمینه‌ی ادبیات مسیحی را بخوانند، قادر نیستند که مترکز مطالعه‌شان شوند، یا برای چند بار یک متن را می‌خوانند و ناگهان که به خود می‌آیند متوجه می‌شوند افکارشان هزاران فرسنگ دورتر سیر می‌کند. هنگامی که به هر شکلی فرصتی برای خدمت خداوند برای‌شان پیش می‌آید، افکار یأس‌آلود که حاکی از شک آن‌ها به خود است حس ندامت را در آن‌ها برمی‌انگیزاند: "من یک مسیحی قوی‌ای

نیستم!؛ "من درباره‌ی کتاب مقدس زیاد نمی‌دانم"؛ "هنوز افکار گناه‌آلود مرا آزار می‌دهند"؛ "من عطایای روحانی زیادی ندارم!" آن‌ها به جای این که پیروزمند، پرثمر و یک مسیحی با نشاط باشند به سختی زندگی روحانی خود را ادامه می‌دهند و سعی می‌کنند ایمان خود را به شکلی حفظ کنند تا هنگامی که مسیح بازگردد. یقیناً برخی از این مسائل نشأت گرفته از فقدان انضباط فکری هستند اما ممکن است حیله‌ای از سوی دشمن نیز وجود داشته باشد. من صدها انسان را نیز دیده‌ام که از این نوع فریب‌کاری آزاد شده‌اند.

## تصورات نادرست و رایج در مورد اسارت

این آشفتگی و آواهای ناشناس از کجا می‌آیند؟ منشأ این افکار ناهمگون و احساسات ملامت‌انگیز کجاست؟ یکی از دلایلی که باعث می‌شد من در روزهای اولیه‌ی خدمتم به افراد اسیر، با بی‌تجربگی عمل کرده و ناکام شوم این بود که پاسخ‌های واقعی این پرسش‌ها را نمی‌دانستم. من با تلاش فراوان در مورد شمار زیادی از تصورات نادرست رایج در مورد دنیا و روحانی تحقیق کردم. شاید شما با برخی از این افکار نادرست که برای مسیحیان ابهام ایجاد کرده، مواجه شده باشید.

تنها زمانی که مسیح بر زمین بود دیوهای فعال بودند، اما امروزه فعالیتشان متوقف شده است. مسیحیانی که به این دیدگاه افراطی معتقدند واقعیت را چنان که هست نمی‌بینند زیرا کلام خدا و آن چه که در دنیا روی می‌دهد چیز دیگری را نشان می‌دهد. عهد جدید به وضوح بیان می‌کند که ایمانداران «با ریاستها و قدرت‌ها و جهان داران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جایهای آسمانی کشتی خواهند گرفت.» (افسیان ۶:۱۲) پولس

در ادامه اجزای اسلحه روحانی را نام می‌برد که ما باید برای دفاع از خودمان در برابر "تیرهای آتشین شریر" آن را به کار گیریم. (آیات ۱۷-۱۳) در دوم قرنیان ۵ - ۱۰ پولس دوباره تصریح می‌کند که ایمانداران بر علیه‌ی نیروهایی که در برابر معرفت خدا می‌ایستند درگیر جنگ شده‌اند. اگر قدرت-های تاریک روحانی دیگر به ایمانداران حمله نمی‌کنند، پس چرا پولس به ما هشدار می‌دهد و اصرار می‌ورزد که خودمان را در برابر آن‌ها مسلح کیم؟

قدرت‌ها و نیروهایی که پولس در قرن اول درباره‌ی آن‌ها نوشت در آغاز قرن بیست و یکم هم مشهود هستند، همان طوری که آوازه‌ی جنبش عصرجدید و تزايد شیطان‌پرستی و سحر و جادو مبرهن است.

کشتی گرفتن قوم خدا بر علیه‌ی فوج‌های تاریک شرارت یک پدیده متعلق به قرن اول نیست و نه مسیحیان حق انتخابی برای آن دارند و نه می‌شود هم از آن اجتناب کرد. ملکوت تاریکی هنوز هم وجود دارد و شیطان-قصد دارد تا مصیبت را وارد زندگی تان کرده و شما را از به کارگیری میراث-تان در مسیح باز دارد. تنها حق انتخاب شما در این نبرد این است که چگونه و در چه محدوده‌ای بجنگید. اگر جهان‌بینی شما به ملکوت تاریکی معتقد نیست پس راهی نمی‌ماند جز این که خدا یا خودتان را مسئول تمامی مصائبی بداند که در واقع شیطان مسبب اصلی آن در زندگی شما و در جهان است.

آن چه را که کلیسا‌ی اوایه اعمال شیطانی می‌نامید اکنون ما آن‌ها را تحت عنوان بیماری‌های روانی می‌شناسیم. من شنیدم که یک مشاور برای شخصی مسیحی که تحت حمله اوراح شریر بود چنین استدلال می‌کرد: "ممکن نیست که مشکل او از شیطان باشد، او به اسکیزوفرنی پارانوئیدی مبتلا است." صرف پذیرش توجیهات روان‌شناسی دنیوی از مشکلات انسان

علت واقعی آن مشکل را مشخص نمی‌کند. واژه‌هایی مانند اسکیزوفرنی (روان‌گسیختگی)، پارانوئیدی (کزپنداری و سؤطنه)، روان‌پریشی و غیره فقط برچسب‌هایی هستند که بیماری‌ها را طبقه‌بندی می‌کنند. اما چه چیز و چه کسی علت این بیماری است؟ آیا مشکل به عوامل عصب‌شناسی و هورمونی مربوط می‌شود و آیا شاید علت آن عدم توازن شیمیایی است؟ البته باید علت به طور دقیق معلوم شود ولی اگر علت فیزیکی در کار نبود تکلیف چیست؟ پس حتماً مشکل یک مشکل روانی است، اما کدام مکتب روان‌شناسی را انتخاب می‌کنید، مکتب روان‌شناسی دنیوی یا کتاب‌قدسی را؟ و چرا هیچ کس این احتمال را نمی‌دهد که علت چنین مسائل روحانی باشد؟

ما باید از این موضوع شگفت‌زده شویم که روان‌شناسان دنیوی که به یک جهان‌بینی دنیوی محدود هستند توجیهات خود در مورد مشکلات روانی را بر اساس علل طبیعی بیان می‌کنند. توجیهات آن‌ها برپایه جهان‌بینی‌ای است که نه خدا را مدنظر دارد و نه نیروهای شرارت را. حتی مسیحیان بسیاری که با جنجال فراوان بیانات اکثر دانشمندان را در مورد منشاء حیات در می‌کنند، با ساده‌لوحی توجیهات روان‌شناسان دنیوی را در مورد بیماری‌های روانی می‌پذیرند. تحقیقاتی که براساس روش‌های علمی از مشکلات روحی انسان به عمل می‌آید، اشتباه نیستند بلکه ناکاملند. این تحقیقاتی که براساس روش‌های عملی از مشکلات روحی انسان به عمل می‌آید اشتباه نیستند بلکه ناکاملند. این تحقیقات بدون در نظر گرفتن خدا و شریر، تأثیرات دنیای روحانی را نادیده پنداشته‌اند.

**برخی مشکلات روان‌شناختی و برخی دیگر روحانی هستند.** این تصور غلط به شکاف بین جان و روح انسان اشاره می‌کند که البته چنین چیزی صحت ندارد. هیچ تناقض درونی‌ای وجود ندارد که روان‌شناختی نباشد، زیرا هیچ

گاه پیش نمی‌آید که ذهن، احساسات و اراده‌ی شما فعال نباشند. همچنین مشکلی وجود ندارد که روحانی نباشد و هیچ زمانی هم نیست که خدا حاضر نباشد، یا کنار گذاشتن اسلحه‌ی خدا به منزله‌ی در امنیت بودن، شما باشد. این طرز نگرش به دو قطبی شدن خدمت شما خواهد انجامید: یا خدمت نجات یا نادیده پنداشتن واقعیات جسم انجام می‌شود و یا به یک خدمت روان‌درمانی psychotherapeutic منجر می‌شود که در این صورت قلمرو روح نادیده انگاشته می‌شود.

دکتر پل هیرت؛ کسی که در مدرسه‌ی خدمات در دانشکده‌ی الهیات فولر تدریس می‌کند معتقد است، "تا هنگامی که ایمان‌داران پذیرای یک جهان‌بینی دو وجهی محدود هستند که در آن از سویی به قلمرو ماورای طبیعت و از سوی دیگر به جهان طبیعی که بر اساس قوانین علمی خودمختار در زمینه‌ی اهداف علمی، عملکردهای خاص خودش را دارد محدود هستند، مسیحیت کماکان نیرویی خواهد بود که به تقویت نیروهای دنیوی کمک خواهد کرد." اگر جهان‌بینی شما اعمال خدای این دنیا را در مشکلات بشر تشخیص نمی‌دهد، پس جهان‌بینی شما در بهترین حالت ناقص بوده و در بدترین حالت واقعیت را تحریف می‌کند.

مسیحیان تحت تسلط ارواح شریرو نیستند. امروز عقیده‌ی رایج در میان انجیلی‌ها این است که امکان ندارد مسیحیان شدیداً مورد آزار شریرو قرار بگیرند. حتی این عقیده که تأثیر شریرو می‌تواند قسمتی از مشکل باشد اغلب موجب چنین اظهار نظرهای عجولانه می‌شود: "غیرممکن است! من یک مسیحی هستم!"

هیچ چیز بیشتر از این ناراستی به تشخیص صحیح علت مشکلات روحانی آسیب نزدی است. اگر کلیسا از دست شیطان در امان است، پس چرا

به ما گفته شده که اسلحه‌ی خدا را در برگیریم تا در مقابل شریر مصون بمانیم، لغش نخوریم و آماده جنگ باشیم؟ اگر ما در مقابل آسیب و افتادن در دام مصون هستیم، پس چرا پولس رابطه‌ی ما با قدرت‌های تاریکی را مانند یک کشتی توصیف کرده است؟ آن‌ها یعنی که قدرت بالقوه‌ی دشمن را برای نابود کردن رد می‌کنند، بیشترین آسیب را در برابر او می‌بینند. آسیب-پذیری در برابر مزاحمت و تأثیر شیطان موضوع بخش دوم این کتاب است.

**تأثیر شیطان تنها در رفتارهای افرادی و خشنونت‌آمیز و گناه بسیار مشهود است.** اگر چه امروزه نیز مواردی مانند آن شخص دیو زده‌ی وحشی که در لوقا باب ۸ لثیون نامیده شده است وجود دارد، اما غالب مسیحیانی که از عملکرد ارواح شریر رنج می‌برند زندگی نسبتاً عادی‌ای دارند، در حالی که مشکلات فردی و روابط خطرناکی را تجربه می‌کنند که ظاهراً نه منطقی دارد و نه راه حلی برای آن‌ها وجود دارد. از آن جایی که این اشخاص عملکردهای شیطانی را تنها به قتل‌های جمعی یا جرم‌های خشنونت بار جنسی وابسته می‌دانند، معمولاً وجود چنین مشکلاتی آن‌ها را به تنگ آورده و از این موضوع متعجب ساخته که چه مشکلی در زندگی‌شان وجود دارد و چرا نمی‌توانند زندگی بهتری داشته باشند.

اولین و مهم‌ترین ترفند شیطان فریب است. پولس هشدار داد: "و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور در می‌آورد: پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند" (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۴-۱۵)، تنها چند عمل شیطانی باعث ناکارآمد بودن کلیسا نمی‌شود، بلکه حیله‌گری‌ها و دخالت‌های زیرکانه‌ی شیطان در زندگی ایمانداران عادی، علت این امر است. یک روان‌درمان‌گر مسیحی که در کنفرانس من در مورد جنگ‌های روحانی و مشاوره شرکت کرده بود گفت:

"من در طول تمام سال‌های مشاوره‌ام هیچ نشانی از اعمال شیطانی ندیدم تا این که در این کنفرانس شرکت کردم. وقتی خدمت مشاوره‌ی خود را از نو شروع کردم متوجه شدم که دو سوم مراجعان من از چنین مشکلاتی رنج می‌برند، زیرا شیطان هم آن‌ها و هم من را فریب داده بود!"

آزادی از اسارت روحانی حاصل قدرتی است که در مقابل شریر می‌ایستد. آزادی از جنگ‌ها و اسارت‌های روحی مواجهه‌ی دو قدرت با هم نیستند، بلکه رویارویی با حقیقت است. شیطان حیله‌گر است و مخفیانه و به هر بهایی که شده کار خود را انجام خواهد داد. اما حقیقتِ کلام خدا او و دروغ-هایش را فاش می‌سازد. دیوهای او مانند سوسک‌هایی هستند که با دیدن نور به زیر سایه‌ها می‌دوند. قدرت شیطان در دروغ است و وقتی که دروغ او با حقیقت فاش می‌شود، نقشه‌های او نقش برآب می‌گردد.

هنگامی که پسر کوچکی بودم با پدر و برادرم برای مشارکت در کارها و برداشت محصول به مزارع همسایگان مان می‌رفتیم. همسایه‌ی ما سگ کوچکی داشت که همیشه واق واق کنان باعث فرار من می‌شد. وقتی پارس-کنان به کنار مزرعه می‌آمد، پدر و برادرم سرجای خود می‌ایستادند، اما من فرار می‌کردم. مشخص است که سگ چه کسی را دنبال می‌کرد؟ من فرار می‌کردم و از کامیون مان بالا می‌رفتم و سگ کوچولو هم از پائین واق واق می‌کرد.

همه غیر از من می‌توانستند ببینند که آن سگ کوچک از من قوی‌تر نبود، بلکه این من بودم که قدرتی برای او قائل بودم. در واقع این سگ ذاتاً قدرتی نداشت تا مرا بالای کامیون بفرستد، بلکه این باور من بود که مرا بالای کامیون نگاه می‌داشت. آن سگ با استفاده از ذهن، احساسات، اراده و عضلات من و هر آن چه که توسط ترس برانگیخته می‌شد مرا کنترل

می‌کرد. سرانجام من ترس را از دلم بیرون کردم و با شجاعت از کامیون پایین پریدم و سنگ کوچکی به طرف او پرتاب کردم. فکر می‌کنید چه شد؟ او فرار کرد!

شیطان نیز مانند همان سگ کوچک واقواق کننده است و تلاش می‌کند تا انسان‌ها بیشتر از او بترسند تا از خدا و بدین شکل آن‌ها را فریب می‌دهد. (مکافنه ۹:۱۲) و نتیجه تمام دنیا تحت قدرت و سلطه‌ی شیطان است. (اول یوحنا ۱۹:۵). او نمی‌تواند مقام شما در مسیح را تغییر دهد، اما اگر او بتواند شما را فریب دهد که دروغ‌هایش را در مورد خود و خدا باور کنید، وقت زیادی را روی کامیون صرف خواهید کرد! برای آزادی از سلطه‌ی او نباید داد بزنید و یا هوار بکشید. بلکه تنها باید "او را با حقیقت دور کنید." به حقیقت کلام خدا "ایمان داشته باشید" "آن را اعلام کرده" مطابق با آن "عمل کنید" تا ترفند شیطان را خنثی کنید.

این موضوع تأثیر چشم‌گیری بر مشاوره من داشته است. قبل از هنگامی که در حال انجام مشاوره تأثیر شیطان را فاش می‌کردم، مشاوره‌ام به یک رویارویی قدرت تبدیل می‌شد به اشخاص مراجعه‌کننده حالت کاتاتونیک (جو خلسمه‌ای) دست می‌داد، از اتاق خارج می‌شدند و یا به یکباره فراموش می‌کردند در کجا هستند، و من سعی می‌کردم تا بر ارواح شریبر پیروز شوم. حاصل این کار این بود که شیطان مجبور می‌شد چهره خود را نشان دهد، سپس به او فرمان می‌دادم که شخص مراجعه‌کننده را ترک کند. این تغییر عمیق ضربه شدیدی به این اشخاص وارد می‌ساخت. اگر چه بهبودی حاصل می‌شد، اما این واقعه باید همیشه تکرار می‌شد.

اما از کتاب مقدس و تجربیاتم آموختم که "حقیقت" عاملی است موجب رهایی اشخاص می‌شود. قدرت شیطان در دروغ است و قدرت ایمان داران

در دانستن حقیقت است. ما باید به دنبال "حقیقت باشیم نه قدرت". علاوه بر این، اشخاصی که در اسارت بس می‌برندند با آن چه که من به عنوان یک شبان و مشاور انجام می‌دادم آزاد نمی‌شدند، بلکه با آن چه که به کمک من انجام می‌دادند. آن چیزی که من بدان معتقد موجب آزاد شدن از اسارت نمی‌شود، بلکه آن چیزی که "آن‌ها" باور دارند، اعتراف می‌کنند، تکذیب می‌کنند و می‌بخشنند باعث آزادی‌شان می‌شود. به این منطق پیشرفته‌ی کتاب مقدس توجه کنید: «و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۳:۲۸)؛ «من راه و راستی و حیات هستم.» (یوحنا ۱۴:۶)؛ «اما چون روح راستی آید شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد.» (یوحنا ۱۳:۱۶)؛ «درخواست من این نیست که آن‌ها را از دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان کنی. آنان را در حقیقت تقدیس کن. کلام تو حقیقت است.» (یوحنا ۱۷:۱۵-۱۷)؛ «پس استوار ایستاده، کمریند حقیقت را به میان بیندید و زره پارسا یی را برتن کنید.» (افسیسیان ۶:۱۴)؛ «در پایان‌ای برادان هر آن چه راست است... بدان بیندیشید.» (فیلیپیان ۴:۸).

وقتی خدا کلیسا‌ی اولیه‌ی خود را در اعمال باب ۵ تنبیه کرد، این عمل را به شکل ملموسی انجام داد. موضوع چه بود مواد مخدرا یا مسائل جنسی؟ نه موضوع "حقیقت" بود. پطرس مقابل حنانيا و سفیره ایستاد: «چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی؟» (آیه ۳). خدا می‌خواست کلیسا بداند که شیطان حیله‌گر است و اگر بتواند ما را به اعتقاد و زندگی دروغین سوق دهد، ما را نابود خواهد ساخت. به خاطر همین هم است که این موضوع اهمیت دارد: «هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» (دوم قرتیان ۱۰:۵). اگر می‌توانستم به کلیسا، کمیته یا یک شخص نفوذ کنم، و آن‌ها را فریب دهم تا به دروغ ایمان بیاورند، آن وقت

می‌توانستم بر زندگی‌شان تسلط یابم! این درست همان چیزی است که شیطان انجام می‌دهد و دروغ او میدان جنگ او است.

## آزاد کردن اسیران

یکی از مخالفت‌های رایج با خدمت آزادسازی اسیران توسط مسیح و رسولان، فقدان آشکار تعلیم در مورد این موضوع در رسالات است. اجازه دهید از دیدگاهی دیگر وارد شویم تا موضوع روشن شود، و همچنین بگذارید پیشنهاد کنم که چگونه در زندگی‌مان در مقابل سلطه‌ی شیطان باشیم و دیگران را که در اسارت هستند، خدمت کنیم. پیش از رخداد صلیب وجود افراد خاصی که خدا به آن‌ها قدرت بخشیده بود، (مانند عیسی و رسولان تعیین شده‌اش) لازم بود تا بر قدرت‌های شریر در جهان چیره شوند. اما در صلیب و رستاخیز رویدادی بین‌الین رخ داد که ماهیت جنگ‌های روحانی را تا به ابد تغییر داد. او<sup>ا</sup>، مرگ و رستاخیز عیسی بر قدرت‌های پادشاهی تاریکی پیروز شد و آن‌ها را خلع سلاح کرد (کولسیان ۲:۱۵). پیش از واقعه صلیب "تمام قدرت در آسمان و زمین" هنوز به مسیح داده نشده بود. اما متى ۲۸:۱۸ به ما خاطر نشان می‌کند که اکنون تمامی قدرت در دستان مسیح قیام کرده است. زیرا با وجود صلیب، شیطان یک دشمن شکست خورده است و او بر آنانی که در مسیح هستند، هیچ قدرتی ندارد. شما با تأیید حقیقت پیروزی عیسی و شکست شیطان، اولین گام در راه مبارزه با تلاش‌های دشمن را بر می‌دارید: تلاش‌هایی که وی برای ترساندن و اذیت شما انجام می‌دهد.

دوم؛ این که هر ایمان داری در مرگ و رستاخیز مسیح با او زنده شده است و اکنون با او در جای های آسمانی نشسته است (افسیان ۲ : ۵ - ۶) دیگر نیازی ندارید که یک عامل بیرونی در شما قدرتی بیافزایند. اکنون شما در واسطه‌ی مخصوص خدا یعنی عیسای مسیح ساکن هستید یعنی در او که تمام قدرت از آن اوتست. برای این که در مقابل شریر ایستادگی کنید، باید جایگاه اقتدار خود را در مسیح شناخته و تصاحب کنید. آزادی میراث شما در مسیح است و به خاطر این است که پولس چنین می‌نویسد:

«تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فراخوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پرجلال او در مقدسان پی ببرید، و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جای های آسمانی بر دست راست خود، بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود.» (افسیان ۱ : ۱۸ - ۲۱) وقتی شیطان شما را آزار می‌دهد ممکن است مایل باشید که در زیر سایه‌ی بدختی‌های تان رنج بکشید، مانند آن زنی که یادداشت دعايش آغازگر این فصل بود. شما به سوی خدا فربیاد می‌زنید تا شما را نجات دهد، مانند عیسی که در انجلیل به طرز معجزه‌آسا و فی الفور افراد دیوزده را آزاد می‌کرد. اما وقتی شما رسالات را می‌خوانید برای تان روشن می‌شود که نجات شما در کار مسیح بر روی صلیب و رستاخیز او به انجام رسیده است. پولس می‌خواست این خبرهای خوش را در دعاها یاش منعکس کند. زیرا شما در مسیح نور هستید و دیگر هرگز نیازی نیست که در تاریک بسر ببرید.

اما مسئولیت شما این است که قدرت خود را اعمال کنید و در مقابل شریر بایستید. شما باید در تمام دعاها خود در مسیح در برابر شیطان

ایستادگی کنید و از دسیسه‌های او بپرهیزید، به گناه خود اعتراف کنید، و کسانی که شما را آزار می‌دهند، ببخشید. این گام‌های مهم برای آزادی شما و آزادی کسانی است که خدمتشان می‌کنید و در بخش سوم کتاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در ضمن زنی که خود را گوسفند گمشده نامیده بود سرانجام وضعیتش به ارتباط با خداوند انجامید. چهار سال پس از نوشتن آن نامه‌ی نامید کننده او جواب نامه خود را بر اساس فهم جدید خود از اراده‌ی خداوند در مسیح نوشت. جملات او بر اساس کتاب مقدس نوشته شده بودند. بگذارید نور این جملات، تاریکی زندگی شما را بشکافد.

### **گوسفند گمشده‌ی عزیزم؛**

تو از من پرسیدی که من کجا هستم. فرزندم من با تو هستم و همیشه خواهم بود. تو ضعیف هستی. اما در من قوی خواهی بود. من تو را خیلی دوست دارم به طوری که نخواهم گذاشت تو بمیری. من آنقدر به تو نزدیک هستم که هر آن چه را که تو احساس می‌کنی من هم احساس می‌کنم. من می‌دانم که تو کجا می‌روی زیرا من هم با تو می‌آیم. اما من تو را آزاد کرده‌ام و تو باید استوار بایستی. لازم نیست که جسم خود را برای دشمنان من که گریخته‌اند فدا کنی، اما با من مصلوب شو و من در تو زندگی خواهم کرد، و تو با من. من تو را به راه‌های عدالت هدایت خواهم کرد. فرزندم، من تو را دوست بدار و من هرگز ترکت نمی‌کنم، زیرا تو از آن من هستی.

- دوست دار تو خداوند

## فصل دوچم

راه خود را در دنیا بیابید.

در طول سال‌های گذشته من بارها به دعوت سازمان بشارتی Campus Crusade For Christ در دانشگاه‌های جنوب کالیفرنیا سخنرانی کرده‌ام، اعلان‌هایی بین دانشجویان توزیع می‌شد که از آن‌ها دعوت می‌کرد تا در جلساتی درباره‌ی تأثیرات شیطانی در جهان امروز حضور به هم رسانند، اما هدف واقعی از هر جلسه رساندن پیام عیسی به آنان بود. در کمال تعجب، در هر تالار سخنرانی چند صد دانشجو حضور داشتند. این دانشجویان جویندگان آنی و یا اشخاصی که بخواهند با بحث‌های بی‌مورد موجب اخلاق جلسه شوند نبودند. (اگر چه گروهی از شیطان‌پرستان در یکی از جلسات اخیر برای شعاردادن جمع شده بودند)، و یا برای این که از آقای نیل اندرسون؛ بشنوند به آن جا نیامده بودند، زیرا هیچ شناختی از من نداشتند. این اشخاص واقعاً علاقمند بودند تا از تأثیرات شیطانی آزاد شوند. موضوعی که کمتر از ۲۰ سال پیش در اجتماعات فرهیخته به باد تمسخر گرفته می‌شد.

در حالی که واقعیت تأثیر شیطانی در کلیسا برای مسیحیان زیر سؤال رفته، از سوی دیگر دنیا با بی‌پرواپی قلمرو روح را نادیده گرفته است. دنیاًی غرب تحولات عظیمیم در الگوهای جهان‌بینی را تجربه می‌کند که چنین تحولاتی به بهترین نحو در قیاس جنبش عصر جدید مشهود است، پذیرفتن فراروانشناسی parapsychology به عنوان یک علم، شهرت رو به رشد علوم ماوراءالطبیعه، و مشهود بودن شیطان‌پرستی به طور فزاینده در فرهنگ ما. عرفان عصر جدید New age که با ورود مذاهب شرقی در دهه‌ی ۱۹۶۰

قوت گرفت، توسط شرلی مک لین؛ ("رقص در تاریکی" و "در معرض خطر") و گروهی از ناموران این مقوله در سال ۱۹۸۰ به جهانیان عرضه شد. امروزه دیگر بسیار عادی شده که از کانال‌های رادیویی و تلویزیونی (رسانه‌ها) میزگردی‌ای را ببینیم و بشنویم که در آن‌ها به ارواح راهنمای خود یعنی (دیوها) می‌بالند.

اما جنبش عصر جدید تنها یک موضوع پرآوازه و همه‌گیر است. فلسفه‌ی عصر جدید در تجارت، آموزش حتی مذهب و جامعه‌ی ما را خنث کرده است. اخیراً از دو نفر از دانشجویانم خواستم تا برای انجام تحقیقی در یک کنفرانس عصر جدید که چند خیابان بالاتر از مدرسه‌مان برگزار می‌شد، حضور یابند. هنگامی که آنان کنار در ورودی رسیدند و متوجه شدند که هزینه هر نفر ۶۵ دلار است، فکر برگشتن به سرشار زد. اما دو شخص ناشناس به آن‌ها نزدیک شده، گفته‌ند: "به ما گفته شده که این بليت‌ها را به شما بدھيم." دانشجویانم که از شدت تعجب چشمان‌شان از حدقه بیرون زده بود بليت‌ها را گرفته و داخل شدند.

آن‌ها در گزارش تحقیق خود به من گفتند که یکی از سخنگویان، شرکت‌کنندگان را تشویق کرد تا یک تمرین مدیتیشن انجام دهند. او تلاش می‌کرد که همگی تصویر کنند یک روح راهنمای را کنار خود دارند. سخنگوی کنفرانس با گفتن این جمله تمرین خود را پایان داد: "اکنون روح راهنمای خود را بخوانید تا داخل شود." باور این موضوع برایم بسیار دشوار بود. شیطان تنها چند خیابان دورتر از دانشگاه بایولا؛ انسان‌ها را می‌خواند تا او را درون خود بپذیرند.

## جهان‌بینی دو وجهی

دنیای غرب به واقعیت از دو جهت می‌نگرد (شکل؛ ۲ الف). جهت بالای دنیای متعال است، جایی که ارواح مردگان و ارواح خبیث ساکن هستند. جهت پایینی دنیای تجربی است که از طریق علم و حواس فیزیکی قابل درک است. در ذهنیت دو وجهی، دنیای روحانی هیچ تأثیری بر دنیای طبیعی ندارد و ما آن را از درک واقعیت جدا کرده‌ایم. تمام تلاش‌ها در راه تکمیل خداشناسی و روان‌شناسی تنها خدا و بشر (چه سقوط کرده و چه نجات یافته) را در این حیطه بر می‌شمرند و اعمال شیطانی و دیوها را از این قاعده مستثنی می‌دانند. کاملاً بر خلاف سکولاریسم (دنیاپرستی) سرسخت غرب دو/سوم ساکنان زمین به یک جهان‌بینی شرقی معتقدند. آن‌ها با ایمان به این که نیروهای روحانی واقعیت روزمره زندگی هستند، به زندگی و کار خود ادامه می‌دهند. این مردم خدایان خود را با هدایای سلامتی خشنود می‌کنند و آئین‌های مذهبی به جای می‌آورند تا ارواح خبیث را دور سازند. در نظر عامه‌ی مردم در ملت‌های جهان سوم، اعمال مذهبی یا خرافات نسبت به علم ارتباط عملی بیشتری با زندگی روزانه مردم دارد.

دنیای متعال خدا و نیروهای روحانی	مذهب
مرز تمايز	

علم	دینی تجربی حواس
-----	-----------------

– شکل ۲ الف –

برای آن دسته از ما که دست پرورده‌ی غرب هستیم، سهل است که با توجه به "موقعیت" دنیای غرب، جهان‌بینی شرقی را حقیر شماریم. اما هر دوی این‌ها طریق‌های دنیوی هستند نه منعکس‌کننده‌ی واقعیت کتاب مقدسی!

بین این دو وجه، آن چه که دکتر پل هیبرت، آن را "مرز تمایز" می‌نامد، دنیای واقعی نیروهای روحانی وجود دارد که بر زمین فعال است. ما باید پادشاهی تاریکی را در جهان‌بینی خود به حساب آوریم، زیرا در واقعیت "مرز تمایز" وجود ندارد!

برای این که روش سازم که چگونه این ذهنیت دو وجهی و دنیوی افکار برخی از مسیحیان غربی را تحت تأثیر قرار داده، اجازه دهید ابتدا برای تان از زن جوان و سرزنش‌هایی به نام دی؛ که دختر یک کشیش بود صحبت کنم. در بدن دی، نشانه‌هایی ظاهر شده بود که بعدها تشخیص داده شد بیماری MS است. وقتی راجع به وضعیت دی؛ و دورنمای زندگی او با این بیماری زمین‌گیر شنیدم، در خود احساس کردم که والدینش چه درد و رنجی را متحمل می‌شوند. من برای دی؛ دعا کردم، فکر او از ذهنم بیرون نمی‌رفت. دفعه بعد فرصتی پیدا کردم که او را ببینم، فرصت را غنیمت شمدم و از او پرسیدم: "اولین بار کی متوجهی عالیم بیماریت شدی؟" او در جواب گفت: "اولین احساسات سوزش زمانی به من دست داد که من از آن وقت خاصی را به دعای رازگاهانم با خداوند اختصاص دادم!" "در آن روز چه چیز خاصی در رازگاهانت وجود داشت؟" "من از این که از لحظه روحانی مانند والدینم نبودم سرخورده بودم، آن روز رازگاهانم درباره‌ی دوم قرنتیان باب ۱۲ بود و من آیاتی را می‌خواندم که پولس در آن از خار در جسمش صحبت می‌کرد. پولس گفته است که قدرت خداوند در ضعف‌های

وی کامل می‌گردد، و من هم قدرت خدا را در زندگیم خواستم. بنابراین، من از خداوند خواستم که خاری در جسمم ایجاد کند."

من در حالی که سعی می‌کردم حیرت خود را پنهان کنم گفتم: "تو از خدا خواستی خاری در جسمت ایجاد کند؟!" او گفت: "بله!" گفتم: "آیا می‌دانی که خار در جسم پولس چه بود؟ یک نوع مشکل جسمانی بود و آیا تو این مطلب را می‌دانستی؟"

البته به ما گفته نشده که آن مشکل چگونه نمایان شده بود. اما کلام خدا در دوم قرنطیان ۱۲:۷ به وضوح می‌گوید که آن یک "پیام‌آور شیطان" و به طور تحت‌اللفظی فرشته‌ی شیطان با یک دیو است! پولس هرگز چنین چیزی نخواست. در واقع، او سه بار دعا کرد تا آن (خار) از او برداشته شود. به او گفتم: "دی؛ من فکر می‌کنم شیطان از این دعای تو که خارج از چارچوب کتاب مقدس بوده سود جسته و این عالیم بیماری را دامنگیر تو کرده است. من قاطعانه به تو پیشنهاد می‌کنم که از تقاضای خود برای داشتن خاری در جسم صرف نظر کنی و دعا کنی که زندگیت از هر تأثیر شیطانی به دور باشد."

دی؛ مشورت مرا پذیرفت و سپس با هم دعا کردیم و تقریباً حالت بسیار سریع بهبود یافت. عالیم بیماری از وجود او محو شد و او کارهای عادی خود را از سر گرفت. چند ماه بعد این عالیم دوباره کم کم در او نمایان شدند. در آن هنگام من او را با مراحل منتهی به آزادی و با ترتیبی دقیق‌تر راهنمایی کردم که در بخش سوم این کتاب توضیح خواهم داد. امروز دی؛ آزاد است.

اولین عکس العمل پدر دی؛ نسبت به بیماری دخترش کاملاً شبیه به بسیاری از مسیحیان غربی بود که درک اکثر آن‌ها از زندگی، درکی مبتنی بر پدیده‌های طبیعی است. او گفت: "من هرگز وضعیت دی؛ را یک مشکل روحانی نمی‌دانستم!". بنا به همین دلایل، برخی از مردم چنین استدلال می‌کردند که "شفای" دی؛ بیرون رفتن یک بیماری جسمانی بود تا آزادی از یک قلعه‌ی شیطان!

ما این گونه تعلیم نیافته‌ایم که دنیای روحانی بر دنیای مادی حاکمیت دارد، بلکه جهان‌بینی دنیوی غرب بر ما حاکم شده است. مسیحیان بسیاری هم دنیای ماوراءالطبیعه را کاملاً از جهان‌بینی خود مستثنی کرده‌اند و یا آن را در حیطه‌ی الوهیت می‌دانند، جایی که هیچ تأثیری بر زندگی‌شان ندارد. آن‌ها با چنین جهان‌بینی‌ای نه تنها قدرت خدا را از خداشناسی و اعمال خود جدا می‌کنند، بلکه تمام شکست بشری - حتی آن‌چه که توسط تأثیر شیطانی ایجاد شده، مانند بیماری دی - را نتیجه‌ی عوامل طبیعی یا روان‌شناختی می‌دانند.

## زندگی در مرز تمايز

جهان‌بینی یک مسیحی زندگی را از کanal کتاب‌قدس درک می‌کند نه از مجرای فرهنگ و تجربه. کتاب‌قدس به طور واضح تعلیم می‌دهد که نیروهای روحانی و ماوراءالطبیعه در دنیای طبیعی فعال هستند. به عنوان مثال، تقریباً یک/چهارم شفاها‌یی که در انجیل مرقس نوشته شده در واقع آزادی از اعمال شیطانی بوده است. زنی را که عیسی در لوقا ۱۳: ۱۱-۱۲. شفا داد، به مدت ۱۸ سال قربانی بیماری‌ای بود که علت آن یک روح بود.

علاوه بر دی؛ و علایم بیماری‌اش، اشخاص بسیاری بودند که با مشکلات جسمی نزد من می‌آمدند و با واکنش در برابر تأثیر شیطان آن علایم پس از اندک زمانی محو می‌شدند. معمول‌ترین نشانه‌های بیماری که من اغلب دیده‌ام سردردها، سرگیجه و درد عمومی در بدن هستند.

مشابهی تجربه‌ای که از بیماری دی؛ داشتم، سی.فرد.دیکسون؛ در کتابش به نام "دیوزدگی و ایماندار مسیحی" از مراجعه کننده‌ای صحبت می‌کند که حاصل دیوزدگی او علایم بیماری MS بود. من دوستی دارم که او هم دچار بیماری MS بود که پس از برطرف شدن جنگ روحانی‌اش، بهبود یافت. وقتی این علایم چند ماه بعد دوباره به سراغش آمد، او دیگر قادر بود که چگونه با آن مبارزه کند و در همان روز برطرف شد.

البته منظور من این نیست که هر کس که بیمار باشد و یا احساس درد کند قربانی یک دیو است، چنین دیدگاهی تأکید افراطی بر جنبه‌های ماورء‌الطبیعه دارد و اما من یقین حاصل نموده‌ام که بسیاری از مسیحیان از طریق عوامل طبیعی به جنگ بیماری‌های جسمانی می‌روند بدون این که در این امر توفیقی حاصل کنند، چرا که ذات مسأله و راه حل، روحانی است.

این حقیقت که عیسی ما را دنیا رها کرده (یوحننا ۱۷:۱۱) تا با فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی بجنگیم (افسیسیان ۱۶:۱۲) یک حقیقت امروزی است. نیروهای ماورء‌الطبیعه بر سیاره‌ی زمین فعال هستند. ما در دنیای مادی زندگی می‌کنیم، اما همه درگیر یک جنگ روحانی شده‌ایم. این مژ جادکننده تنها زاییده ذهن انسان دنیوی است و واقعیت ندارد.

## روحانی شدن بدون وجود خدا

در طول سه دهه‌ی گذشته انسان جامعه غربی به تدریج در خود احساس کرده که مسایل بسیاری در زندگی وجود دارد که علم قادر نیست آن‌ها را فاش سازد و این امر نشأت گرفته از احساسات او است و البته که حق هم با اوست، اگر بخواهیم به ظاهر قضیه بنگریم، ممکن است که این اشتیاق برای آن دسته از ما که معتقد به جهان‌بینی مسیحی هستیم ترغیب کننده باشد، اما در حقیقت همان شخصی که از دنیای مادی گرا مأیوس شده است، در مورد مذهب رسمي نیز دچار چنین حالتی می‌شود. آن‌ها به جای این که به سوی مسیح و کلیسا‌ی شان بازگردند، خلاء روحانی خود را با همان سحر و جادوی کهن پر می‌کنند که زیر پوشش جامه‌ی مدرن پیراروان-شناختی، بهداشت همادین holistic health عرفان شرقی و فرقه‌های مختلف پنهان شده‌اند و زیر پرچم جنبش عصر جدید رژه می‌روند.

تلash برای برآورده کردن نیازهای روحانی بدون وجود خدا موضوع جدیدی نیست. مسیح در طول خدمتش بر روی زمین با شکل دنیوی بیهودیت برخورد کرد که بیشتر به سنت‌های خود وابسته بود تا خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. رهبران مذهبی آن روز مسیح را به عنوان نجات دهنده‌ی روحانی نشناختند. آن‌ها روم را حاکم ظالم می‌دانستند و نه شیطان را که خدای این دنیا است. اما هنگامی که "کلمه جسم پوشید" (یوحنا ۱۴:۱) عیسی این دو وجهِ جدا شده را به یکدیگر پیوند زد. او آمد تا کارهای ابلیس را باطل سازد (اول یوحنا ۳:۸) نه کارهای قیصر روم را.

اکنون راز این جهان‌بینی دنیوی "خود" است: از فلان کار چه چیزی "عایدم" خواهد شد؟ چه کسی نیازهای "مرا" برآورده می‌کند؟ من کار

"خودم" را می‌کنم. حتی شخص مسیحی‌ای که در این کره‌ی خاکی کار می‌کند، غرور و انگیزه‌های خودخواهانه‌ی خود را تحریک می‌کند.

پطرس رسول نمونه‌ی واضحی از تنش بین زندگی خودمحور و زندگی مسیح محور است. تنها لحظاتی پس از این که پطرس اعتراف می‌کند که مسیح پسر خدای زنده است (متی ۱۶: ۱۳-۱۶)، او خود را در اتحاد با قدرت‌های تاریکی می‌یابد. عیسی پس از این که پطرس را برای اعتراف نیکویش تحسین کرد، او و دیگر شاگردان را از رنج و مرگی آگاه کرد که در اورشلیم در انتظارش بود. پطرس او را به کناری برد و سرزنش کنان گفت: «دور از تو سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود!» (آیه‌ی ۲۲). عیسی در جواب گفت: «دور شو از من ای شیطان تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی.» (آیه‌ی ۲۳).

سرزنش به یادماندنی عیسی به نظر خشن و دور از انصاف می‌آمد. اما این حقیقت که او شیطان را منبع حرف‌های پطرس می‌شناخت به درستی بیانگر ماهیت اندرزی بود که پطرس سعی در القای آن داشت: "به هر قیمتی که شده خود را نجات بده! مأموریت خود را برای نفع شخصی خود، هدف مسیح را برای آسایش شخصی خود قربانی کن!" نصیحت پطرس در اصل شیطانی بود، زیرا اولین هدف شیطان این است که نفع شخصی انسان را به هدف اصلی او تبدیل کند. شیطان رئیس این دنیا نامیده شده است زیرا نفع شخصی بر این دنیا حاکم است. او متهم‌کننده‌ی برادران نامیده شده است زیرا او معتقد است که حتی فرزندان خدا نیز انگیزه‌ای بالاتر از خدمت به خود ندارند. شما می‌توانید تقریباً صدای او را بشنوید که زیر لب می‌غرد و می‌گوید: "همه انسان‌ها ذاتی خودخواه دارند و در مقابل دریافت چیز بالازشی

متقادع می‌شوند. ممکن است برخی با قیمت بیشتری خریداری شوند، اما سرانجام هر انسانی امور خود را به امور خداوند ترجیح می‌دهد."

اعتقاد شیطان این چنین است و متأسفانه زندگی بسیاری از مسیحیان بر این ادعا صحه می‌گذارد. شیطان آن‌ها را فریب داده تا فکر کنند که به خودشان خدمت می‌کنند در حالی که، در حقیقت آن‌ها خدمت‌گذار دنیا، جسم و شریر هستند.

اما جهان‌بینی مسیحی بر محور دیگری می‌چرخد. عیسی با دیدگاه‌های خودخواهانه و انسان‌گرایانه‌ی ما مقابله می‌کند و دیدگاه خود را از صلیب ارزانی می‌دارد. تنها از این محور می‌توانید از اسارت کسی که تنها هدفش "دزدیدن، کشتن، نابود کردن است" رهایی یابید. (یوحننا ۱۰:۱۰).

### دیدگاه مبتنی بر صلیب

آدم اولین انسان فانی‌ای بود که فکر "شبیه خدا شدن" را در سر پروراند (پیدایش ۳:۵)، و این ریشه جهان‌بینی دنیوی و مبتنی بر خود است که آن را شیطان برمی‌انگیزاند. از هنگامی که شیطان، آدم را با باور این که خودش خدای خود است فریب داد، بسیاری دیگر به مانند او و امروزه جنبش عصر- جدید، یادآور این دروغ در سطح وسیع و بین‌المللی هستند.

به هر حال، ثبت کتاب مقدس از وقایع آفرینش به طور واضح ثابت می‌کند که تنها خدای خالق، خدای واقعی است. آدم و اجاداش خدا نیستند، ما موجودات خلق شده‌ای هستیم که نمی‌توانیم بدون وجود خدا وجود داشته باشیم. آدم هنگامی یک موجود زنده شد که خدا دم زندگی را در او دمید. آدم از لحاظ جسمانی و روحانی زنده بود ولی خدا نبود. خدا به او گفت اگر

از درخت معرفت نیک و بد بخورد، به طور حتم خواهد مرد. اما شیطان به آدم گفت که خدا نمی‌دانست که راجع به چه صحبت می‌کرد، زیرا که خوردن میوه‌ی ممنوعه آن قدرت بالقوه‌ی خدایی را آشکار می‌سازد. آدم از آن درخت خود و مرد البته جسمش نمرد بلکه روحش. گناهش او را از خدا جدا کرد و خدا با بیرون کردن او از باغ عدن آن (گناهش) را به طرز شگرفی آشکار کرد.

از زمان آدم هر شخصی که وارد این دنیا می‌شود، در جسم زنده و در روح مرده متولد می‌شود (افسیسیان ۱:۲). انسان رانده شده از خدا، تنها با وجود فیزیکی خود می‌تواند تلاش کند تا معنی و هدف زندگی را بیابد.

او خدای کوچک خود می‌شود و غرور، خودستایی و جدایی از خدایی که او را سرشت، ماهیت زندگی او را تشکیل می‌دهند. او با اطمینان ادعا می‌کند، "من خود هدفم را تعیین می‌کنم، هویتم را به اثبات می‌رسانم، همانطور که خود انتخاب کرده‌ام زندگی می‌کنم." هنگامی که پطرس اصرار ورزید که عیسی خود را نجات دهد، در واقع با این عیار می‌سنجدید. این عقیده‌ی شیطانی که انسان خدای خودش است، بعض جهان‌بینی دنیوی و الهام گرفته از شیطان و حلقه‌ای از زنجیر اسارت پادشاهی تاریکی است.

مشکل عمدۀ در تلاش انسان برای خدا شدن این است که او هرگز برای انجام این نقش ساخته نشده است. او فاقد ویژگی‌های لازم برای رقم زدن سرنوشت خویش است. حتی آدم بی‌گناه و در روح زنده در باغ عدن این آمادگی را نداشت که خدای خود باشد و چقدر ما که بعد از او متولد شده‌ایم ناتوانیم، ما که از بدو تولد در روح مرده‌ایم. برخلاف آن چه که پیروان جنبش عصر جدید به ما می‌گویند، آن قدرت بالقوه برای خدا شدن هرگز در وجود

شما نبوده و نه اکنون است و نه در آینده خواهد بود. خدا بودن تنها در خور خداوند است.

اگر مایلید که در آزادی از اسارت دنیا، جسم و شریر زندگی کنید، باید اولین حلقه در زنجیر اسارت شکسته شود. باید این جهان‌بینی خودمحوری و دنیوی‌ای که شیطان و فرستاده‌های او آن را در اطراف شما بر می‌انگیزانند، جایگزین دیدگاهی شود که عیسی آن را به دنبال آن واقعه‌ای که پطرس به حفظ جان او کرد و مانع خدمت او شد، به شاگردان آموخت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را بازخواهد یافت. انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد اما جان خود را بیازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟ زیرا پسر انسان در جلال پدر خود به همراه فرشتگانش خواهد آمد و به هر کس برای اعمالش پاداش خواهد داد.» (متی ۲۴: ۱۶ – ۱۷)

در اینجا شش رهنمود از سخنان عیسی را برای تان آورده‌ایم که تشکیل دهنده‌ی دیدگاه مبتنی بر صلیب است. این رهنمودهای اساسی برای آن دسته اشخاصی است که می‌خواهند از اسارت دنیوی و شیطان که مسبب آن است آزاد شوند.

خود را انکار کنید.

انکار خود به منزله‌ی خویشتن داری نیست. هر دانش‌آموز، ورزشکار و عضو فرقه‌ای با محروم کردن خویش از اعمال و متعلقات خود، که او را از

رسیدن به اهدافش باز می‌دارد خویشن‌داری می‌کند. اما هدف نهایی خویشن‌داری تمجید از خود است و این خویشن‌داری ممکن است دستیابی به یک مطلوب باشد، یا شکستن رکوردهای کسب وجهه و شهرت باشد.

عیسی درباره‌ی انکار خودتان در نبرد بنیادین زندگی صحبت می‌کرد، تلاش برای نشستن بر تخت، مبارزه با کسی که می‌خواهد خدا شود. عیسی وارد مهلکه نشد، بلکه او پیروز میدان است. او در پادشاهی ساکن است و با مهربانی آن را با ما تقدیم می‌کند تا در آن شریک شویم. اما ما می‌خواهیم توسط خودمان در زندگی مان پادشاه باشیم. انکار نفس به معنای این است که نقشی را که خدا باید در زندگی مان بر عهده گیرد، مبادا ما آن را بر عهده گیریم و اگر نه هرگز با خودمان و یا با خدا در صلح و آرامش نخواهیم بود، و همچنین هرگز طعم آزادی را نخواهیم چشید.

شما آفریده نشده‌اید که مستقل از خدا عمل کنید و نه روح شما به گونه‌ای آفریده شده که مانند یک حاکم عمل کند. شما نمی‌توانید هم خدا و پادشاهی اش و هم شیطان و پادشاهی اش را خدمت کنید. وقتی خودتان را انکار می‌کنید، در واقع از خدا دعوت می‌کنید که حاکمیت زندگی شما را به دست بگیرد، تا آن چه را که به حق از آن اوست تصرف کند، بنابراین شما باید مانند شخصی عمل کنید که به لحاظ روحانی در مسیح زنده است. برای رسیدن به آزادی روحانی لازم است که خود را انکار کنید.

### صلیب خود را هر روزه بردارید.

صلیبی که ما باید هر روزه آن را برداریم صلیب ما نیست، بلکه صلیب مسیح است. لیکن هویت ما در مسیح با صلیب رقم می‌خورد، زیرا ما با مسیح

بر صلیب شده‌ایم ولی ما دیگر ما نیستیم که زندگی می‌کنیم بلکه مسیح است که در ما زندگی می‌کند. (غلاطیان ۲:۲۰) صلیب او بخششی را در برابر آن چه که انجام داده‌ایم و آزادی از آنچه که در گذشته بودیم، مهیا کرد. ما بخشیده شده‌ایم زیرا او به جای ما مرد: ما نجات یافته‌ایم زیرا که با او مرده‌ایم و نتیجه صلیب برای ما این بوده که بی‌گناه و مقدس شمرده شویم.

برداشتن روزانه‌ی صلیب خود به معنای این است که هر روزه اعتراف می‌کنیم که ما از آن خدا هستیم، ما با خود عیسی مسیح خریداری شده‌ایم (اول پطرس ۱:۱۸-۱۹). ما با برداشتن صلیب تأکید می‌کنیم که هویت ما برپایه‌ی وجود جسمانی نیست بلکه براساس ارتباط ما با خداوند شکل می‌گیرد. ما فرزندان خدا شناخته شده‌ایم (اول یوحنا ۳:۱-۳) و زندگی ما در مسیح است: او که زندگی ماست (کولسیان ۳:۳).

پیامد این اعتراف این است که ما از انجام کارهای خود باز می‌ایستیم تا هر روزه زندگی کنیم و پدر آسمانی خود را حشوند سازیم. ما از تلاش برای دستیابی به آن چه که نیستیم دست بر می‌داریم، و در کار انجام شده مسیح آرامی می‌یابیم، کسی که از ما انسان بالرزوی ساخته است.

### مسیح را پیروی کنید.

کشش برای غلبه بر خویشتن با تلاش خودتقلایی بی‌فرجام خواهد بود. خود هرگز نمی‌تواند خود را بیرون کند، زیرا یک خود مستقل که انگیزه‌ی جسمانی دارد باز هم در طلب خدا نیست. ما باید با هدایت روح القدس مسیح را پیروی نموده، به سوی مرگ خود پیش رویم. همان گونه که پولس

می‌نویسد: «ما که زنده‌ایم، همواره به خاطر عیسی به مرگ سپرده می‌شویم تا حیات او در بدن فانی ما آشکار گردد.» (دوم قرنیان ۱۱:۴).

شاید این کار مانند راه رفتن در مسیری تاریک باشد، اما من به شما اطمینان می‌دهم که چنین نیست. از این که هویت شما را خداوند رقم بزند و مانند یک گوسفند مطیع و وابسته به او، او را پیروی کنید تجربه فوق-العاده‌ای عایدتان خواهد شد (یوحنا ۱۰:۲۷). این حقیقت پسر خواندگی می‌بخشد (رومیان ۸:۱۴). ما ساخته نشده بودیم که مستقل از خدا عمل کنیم. تنها هنگامی که به مسیح وابسته و در صدد پیروی از او هستیم، کامل و آزادیم تا ثابت کنیم که اراده‌ی خدا نیکو، پسندیده و کامل است. (رومیان ۲:۱۲)

### **زندگی دنیوی خود را در راه رسیدن به زندگی معنوی فدا کنید.**

اگر در پی این هستید که زندگی دنیوی خود را نجات دهید (یافتن هویت خود و حس ارزش به خود در مقام، عنوان، تحقق اهداف، و تنها تلاش برای سعادت دنیوی)، مطمئناً آن را از دست خواهید داد. سرانجام این هدف آن است که تنها ارزش‌های زودگذر را برای یک عمر به دست آورید، ولی این امر برای تان به قیمت از دست دادن مسایل جاودانی تمام خواهد شد. علاوه براین شما با تلاش برای تملک گنج‌های زمینی، در کسب هر آن چه که در مسیح دارید ناکام خواهید ماند. برای این دنیا بکوشید آن وقت خواهید دید هر آن چه را که به دست آورده‌اید سرانجام از دست خواهد رفت. اما برای دنیای آینده بکوشید و خداوند با دیدن این تلاش بر پاداش شما خواهد افزود. پولس مشابه عبارت فوق را می‌گوید: «تریست بدن را اندک فایده‌ای

است، اما دینداری برای همه چیز فایده دارد، و هم زندگی حال را وعده می‌دهم، هم حیات آینده را» (اول تیموتاوس ۸:۴).

### لذت چیزها را فدای کسب لذت حیات کنید.

شما حاضرید چه بهای را در قبال نمره‌ی روح در زندگی تان بپردازید؟ حاضرید چه ثروت مادی، چقدر پول، چه مقام و جایگاهی را با محبت، شادی، آرامش و صبری که در مسیح از آن برخوردارید، مبادله نمایید؟ «هیچ چیز»، شاید همه ما موافق باشیم. اما اعمال روزانه شما چگونه به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد؟ بیشتر وقت، انرژی و پول شما در کجا مصرف می‌شود؟ در تلاش‌های فانی یا جاودانی؟ متأسفانه اغلب هدف اصلی بشر سقوط کرده این بوده که مانند یک حیوان شادی کند تا این که مانند فرزندان خدا مقدس باشد.

عیسی با دو نفر از دوستان نزدیکش یعنی مریم و مارتا درباره‌ی این تعارض بحث کرد (لوقا ۱۰-۴۲). در طی ملاقات عیسی مارتا سرگرم پذیرایی بود، و توجهش متمرکز آماده کردن غذا بود در حالی که مریم توجه خود را متمرکز عیسی و سخنان وی کرده بود، مارتا بیشتر راغب بود که از اشخاص سود جوید و چیزهای بسیار را دوست بدارد، اما عیسی نشان داد که مریم "نصیب بهتر" را انتخاب کرده است، پیروزی بر خود با آموختن محبت به مردم و استفاده از مسایل روزمره بدست می‌آید و نه این که این دو موضوع را با هم تلفیق نماییم.

## مسئائل فانی را در راه کسب مسائل جاودانی فدا کنید.

شاید بزرگ‌ترین نشانه‌ی بلوغ روحانی توانایی در به تعویق انداختن پاداش باشد. عبرانیان ۱۱ : ۲۴ - ۲۶ می‌گوید: «با ایمان بود که موسی هنگامی که بزرگ شد، نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود. او آزار دیدن با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد. و رسوایی به خاطر مسیح را با ارزش‌تر از گنج‌های مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود.» پس دانستن این که ما فرزندان خدا هستیم بسیار بهتر از به دست آوردن آن چه که در دنیا بالارزش می‌پندارد است. حتی اگر پیروی از عیسی برای ما مصائبی به همراه داشته باشد، او آن را در ابدیت بی‌پاداش نخواهد گذاشت.

دروع نهایی شیطان این است که شما قادرید خدای زندگی خود باشید، و نهایت اسارت او این است که شما را مجبور سازد تا در زندگی‌تان دروغ او را حقیقت بپندارید. شیطان در صدد است تا جای خدا را در زندگی‌تان غصب کند و هرگاه که مستقل از خدا زندگی کنید، بیشتر متمرکز خود باشید تا صلیب، ارزش‌های مادی و فانی را بر ارزش‌های روحانی و ابدی ترجیح دهید در واقع شیطان موفق شده است. راه حل دنیا برای این تعارض این است که حق خدا را در قرار گرفتن در مقام شایسته‌اش به عنوان سرور و خداوند زندگی‌مان انکار کرده و نفس را برافرازیم و در چنین حالتی خشنودی شیطان به اوج می‌رسد، چرا که نقشه‌ی او از ابتدا چنین بوده است.

## فصل سوم

آزادی حق شما است.

لیدیا؛ زن میانسالی که از همان سال‌های آغازین زندگی خود تجارت ناخوشایندی را پشت سرنهاده بود، خاطرات صحنه‌های سوءاستفاده جنسی و رنجی که از این موضوع در دوران جوانی می‌برد دائماً او را در طول زندگی مسیحی اش در تسخیر خود نگه می‌داشت. هنگامی که او به دیدن من آمد به نظر می‌رسید آن تصویری که از خود در ذهن داشت (خودپندره) تاحدی بازسازی شده باشد. وقتی داستان زندگی اش را برایم تعریف می‌کرد، احساسات چندانی از خود بروز نمی‌داد، اما می‌توانستم از حرف‌هایش در کم که چقدر مأیوس و دلسوز شده است.

پس از این که حرف‌هایش به پایان رسید از او برسیدم: "لیدیا؛ تو کی هستی؟ از هویت خودت چه می‌دانی؟ او با شکیبایی پاسخ داد: "من شیطان هستم، من هیچ نفعی برای دیگران ندارم، مردم می‌گویند که من شیطان هستم و هرچه که انجام می‌دهم باعث دردسر است."

من در جواب گفتم: "تو شیطان نیستی، مگر می‌شود که فرزند خدا شیطان باشد؟ آیا علتش این نیست که تو خود چنین تصور می‌کنی؟ و او با تکان دادن سرش تصدیق می‌کرد.

من کاغذی را برداشتیم و به لیدیا؛ دادم. در آن ورق کاغذ جملاتی در وصف هویت ما در مسیح بر اساس آیات کتاب مقدس چاپ شده بود. من به او گفتم: "می‌خواهم که همین حالا این جملات را با صدای بلند اعلام کنی، این‌ها هویت روحانی را به تو یادآوری می‌کنند."

او کاغذ را از من گرفت و خواست که اولین عبارت را با صدای بلند بخواند، البته با منِ من... "من نمک... ناگهان او دگرگون شد نگاهش را از روز کاغذ برداشت و با ریشخند گفت: "این امکان ندارد، تو آشغالی، حرام....!"

اصلًاً خوشایند نیست که آدم ببیند شریر شخصیت زشت خود را از طریق قربانی‌ای مانند لیدیا؛ نشان می‌دهد. اما من با دعا در نام مسیح بر او قدرت یافتم و لیدیا؛ را به مراحل متنهی به آزادی راهنمایی کردم. او دیگر قادر بود خود را با تصویری جدید از آن چه که واقعًا در مسیح است، ببیند. لیدیا؛ پی برد که او در وهله‌ی اول ثمره‌ی کار مسیح بر روی صلیب است و نه قربانی زندگی گذشته خود، و از این رو می‌توانست از بندهای روحانی شرارت آزاد شده و زندگی‌ای مطابق با هویت حقیقی خود در مقام فرزند خدا را آغاز کند.

پس از مدتی او به من گفت، هنگامی که خواستم آن برگه‌هایی را که به او داده بودم بخواند، نوشته‌هایش محو شده بود. آیا آن یک کاغذ جادویی بود یا نوشته‌هایش جادویی بودند؟ خیر! آن‌ها فقط جوهری روی یک صفحه کاغذ بودند. اما مسلماً پی بردن لیدیا؛ به هویت خود در مسیح، موضوع پر اهمیتی بوده است. شیطان لیدیا؛ را فریفته بود زیرا او را متقادع ساخته بود که بی‌ارزش و شوم است، اما این افکار دروغی بیش نیست. لیدیا؛ با اعتراف جملاتی که هویت حقیقی‌اش در مقام فرزند خدا را آشکار می‌کرد، باعث دور نمودن شیطان شده بود. شیطان می‌دانست که حقیقت خداوند اسلحه‌ی وی یعنی دروغ را از او خلع سلاح می‌کرد، همانطور که مطمئناً نور تاریکی را از بین می‌برد و او نمی‌خواست که بدون جنگیدن از میدان خارج شود.

برای آزادی تان از اسارت شیطان هیچ چیز مهم‌تر و اساسی‌تر از فهم و تصدیق آن چه که خدا در مسیح برای شما انجام داده و نیز هویت خود

نیست. در واقع هیچ کس نمی‌تواند همیشه طوری رفتار کند که با ادراکی که از خود دارد، متناقض باشد. دیدگاه‌های تان، اعمال تان، پاسخ‌های تان، واکنش‌های تان نسبت به شرایط زندگی، همه نشأت گرفته از درک آگاهانه و ناآگاهانه شما از خودتان است. اگر خود را قربانی نگون بخت شیطان و حقه‌هایش تصور می‌کنید، پس همانند او زندگی کرده و در اسارت دروغ-هایش بسر خواهید برد. اما اگر خود را فرزند عزیز و مقبول خدا، که واقعاً هم این چنین هستید، بدانید لذا مانند فرزند خدا زندگی خواهید کرد.

در این فصل در نظر دارم جنبه‌های مختلف و مهم هویت‌مان در مسیح را برای تان روشن کنم. تاکنون بسیاری از شما حقیقت کتاب مقدسی ای را که در اینجا به شکلی مؤجز ارائه شده درک کرده و درون خود پذیرفته‌اید، و برای عده‌ای دیگر از شما این قسمت به خاطر درون مایه‌ی تعلیمی آن اندکی دشوار می‌نماید. اما من سرستخانه توصیه می‌کنم که ابتدا این فصل را خوانده و سپس فصل‌های عملی بعدی را مورد مطالعه قرار دهید. این مفاهیم پایه و اساس آزادی شما، از جنگ‌های روحانی در مقام فرزند خدا را تشکیل می‌دهند. موضوع هویت و بلوغ روحانی در مسیح موضوعی است بسیار، از این رو بار دیگر توصیه می‌کنم که کتاب پیروزی بر تاریکی را همراه با این کتاب مطالعه نمایید.

### شما تا ابد زنده و پاک هستید.

شما به هر شکلی که هستید از دو قسمت اصلی تشکیل شده‌اید: وجود مادی Material و وجود غیرمادی self immaterial. شما از نظر ظاهری دارای یک بدن مادی هستید، و از جلوه‌ی درونی یک جان یا روح

دارید، به عبارتی توانایی در تفکر، در احساس، در انتخاب (فکر، احساسات و اراده را در کنار یکدیگر اغلب جان انسان قلمداد می‌کنند) و توانایی در ارتباط با خدا (که روح نامیده می‌شود). بدن شما با جان یا روح تان همبستگی دارد و بدین سبب است که شما از نظر جسمی زنده‌اید. از سوی دیگر شما در مقام مسیحی جان یا روحی دارید که با خدا متحد است یا به عبارتی همان تبدیلی که در شما صورت گرفته است و از این رو از نظر روحانی زنده شده‌اید.

هنگامی که آدم گناه کرد و به دنبال آن از لحاظ روحانی مرد، اکنون هر کس که به دنیا می‌آید از نظر جسمی زنده ولی از نظر روحانی مرد تلقی می‌شود. حال که بین شما و خدا جدایی به وجود آمده، خدا را در زندگی تان ندارید، بنابراین عادت کرده‌اید که جدای از خدا زندگی کرده و به خود دلبستگی پیدا کنید. پس همانگونه که دریافتید کتاب مقدس این جدایی را جسم معرفی می‌کند. هنگامی که تولد تازه یافتید، روح و جان تان با خدا متحد شده و روح تان زنده شد، مانند وضعیت آدم پیش از گناهی که در باغ عدن مرتکب شد. همان طوری که در رساله‌ی افسسیان بارها اعلام شده است، اکنون شما در مسیح هستید و مسیح در شما، شما ابدی هستید زیرا مسیح که در شما است ابدی است. برای رسیدن به حیات جاودانی نیازی نیست که منتظر مرگ باشید. زیرا اکنون آن را به دست آورده‌اید و برخلاف آن چه شیطان می‌خواهد که شما باور کنید، او هرگز نمی‌تواند زندگی ابدی را از شما بگیرد، زیرا نمی‌تواند مسیح را از شما بگیرد، و مسیح هم وعده داده که شما را ترک نخواهد کرد. (عبرانیان ۱۳:۵)

## هویت گناه کار شما تبدیل به هویتی مقدس شده است.

آیا تاکنون شنیده اید که یک مسیحی خود را "گناه کاری بداند که به زحمت نجات یافته است؟" آیا تاکنون خود را گناه کار دانسته اید؟ اگر شما خود را یک گناه کار قلمداد کنید، در نتیجه گناه خواهید کرد. از شخص گناه کار چه انتظاری دارید؟ این چنین است که زندگی مسیحی شما در بهترین حالت زندگی ای معمولی بوده، بدون این که وجه تمایزی نسبت به زندگی دیگران داشته باشد و بدین نحو احساس شکست تمام وجود شما را در بر می گیرد. شیطان فرصت زندگی خود را از شما می گیرد و شما را مجرم جلوه می دهد و شما را متلاعنه می کند به این که محکوم هستید تا یک زندگی روحانی پر فراز و نشیب را تجربه کنید. شما نیز همچنان یک مسیحی شکست خورده به گناه خود اعتراف کرده و همیشه در حسرت انجام کار بهتر هستید، اما از دورن اذعان می دارید که گناه کاری بیش نیستید که به سختی نجات یافته اید و همچنان این راه را پیش می گیرید تا روزی که در زندگی روحانی خود فراز و نشیب نداشته باشید. آیا این امر نشأت گرفته از عدم آگاهی شما از هویت واقعی تان نیست؟ کتاب مقدس ایمان داران را گناه کار نمی داند، و نه حتی گناه کاری که توسط فیض نجات یافته است. ایمان داران مقدسین نامیده شده اند که گاهی اوقات مرتكب گناه می شوند. ما به هنگام نجات مقدس می شویم (یعنی از پارسا شمردگی برخوردار می شویم) و همچنان ایمان خود را به کاری که خدا برای ما انجام داده حفظ می کنیم و هویت واقعی خود را تصدیق می کنیم و در زندگی روزمره خود در تقدس زندگی می کنیم (تقدیس). اگر مقام خود را به عنوان فرزند خدا نشناسید، تلاش شما در جهان زیستن به مانند فرزند خدا کاری است بس عبث، و شیطان در دسر چندانی نخواهد داشت تا شما را متلاعنه سازد که با آن چه که

پیش از شروع زندگی مسیحی بودید، تفاوتی نداشته و شما برای خدا و هر شخص دیگر ارزشی ندارید. اما اگر توسط ایمان به یک تبدیل ریشه‌ای در هویت درونی خود دست یابید یعنی از انسانی گناه کار تبدیل به یک انسان مقدس شوید، این امر تأثیر مثبت و ژرفی بر مقاومت روزانه شما در برابر گناه و شیطان خواهد داشت.

### شما در طبیعت الهی شریک هستید.

افسیان ۱ : ۲ - ۳ ذات ما را قبل از نجات چنین بیان می‌کند: «و اما شما به سبب نافرمانی‌ها و گناهان خود مرده بودید، و زمانی در آن‌ها گام می‌زدید، آن گاه که از روش‌های این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم اکنون در سرکشان عمل می‌کند. ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به جا می‌آوردیم: ما نیز همچون دیگران بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم.»

اما خدا در نجات ذات واقعی ما را دگرگون کرد: ما "شریک طبیعت الهی شدیم و از فسادی که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، رهیدیم." (دوم پطرس ۱:۴). شما دیگر طبیعت جسمانی ندارید، بلکه در مسیح ساکنید. شما قبل از این که متبدل شوید ذات گناه‌آلودی داشتید. شما نه ابدی هستید و نه الهی، بلکه تا به ابد با الوهیت مسیح متحد شده‌اید. پولس این موضوع را این چنین بیان می‌کند: «شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید.» (افسیان ۵:۸) «پس اگر کسی در مسیح باشد خلق‌تی تازه است.» (دوم قرنیان ۵:۱۷). ظاهرًا پس از این که شیطان ما را متهم می‌کند که نسبت به

گذشته خود تغییر نکرده‌ایم، ما باید خودمان را با این موضوع وفق دهیم که ما تا به ابد در مسیح متفاوت هستیم و باید بدان ایمان داشته باشیم.

عهد جدید شما را قبل از پذیرفتن عیسای مسیح، انسان قدیمی می‌نامد. به هنگام نجات انسانیت کهنه شما که راغب بود جدای از خدا زندگی کند مرد که مشخصه آن گناه بود (رومیان ۶:۶) و هویت جدید شما در مسیح، انسانیت تازه‌ای در شما ایجاد کرده که مشخصه آن وابستگی به خدا است و این انسانیت تازه وارد زندگی شما شد. (غلاطیان ۲:۲۰).

انسانیت کهنه شما می‌بایست بمیرد تا به رابطه شما با گناه که بر آن حاکم بود پایان دهد. شخص جدیدی شدن هرگز دال بر بی‌گناهی شما نسبت (اول یوحنا ۲:۱). شما هنگامی گناه می‌کنید که از خدا جدا بودن را انتخاب کنید.

### شما می‌توانید بر جسم و گناه غلبه کنید.

هنگامی که نسبت به گناه می‌میریم، در واقع به حاکمیت گناه در زندگی مان پایان می‌دهیم، اما این امر پایان گناه نیست. گناه هنوز زنده، نیرومند و پرجذبه است، ولی قدرت و اقتدار آن در هم کوپیده شده است (رومیان ۸:۲). علاوه بر این، جسم شما یا به عبارتی آن قسمت از وجود شما که عادت کرده که جدای از خدا زندگی کند، نمرده است. شما هنوز خاطرات، عادات، واکنش‌های شرطی و الگوهای فکری‌ای در ذهن دارید که مجبورتان می‌کند تا منافع و لذت‌های خود را در مورد توجه قرار دهید. شما دیگر به مانند انسانیت کهنه خود "در جسم" ساکن نیستید، بلکه "در مسیح" ساکنید. ولی هنوز هم می‌توانید تصمیم بگیرید که "برطبق نفس" زندگی کنید.

(رومیان ۸:۱۲)، و از آن امیال قدیمی اطاعت کرده به جای خدا خود را خدمت کنید. شما وظیفه‌ای بر دوش دارید و آن این است که باید هر روز جسم خود را مصلوب کنید (رومیان ۸:۱۳) و این کار میسر نیست مگر این که به روح رفتار کنید (غلاطیان ۵:۱۶) و با نوشدن ذهن خود دگرگون شوید (رومیان ۱۲:۲).

اگر چه شما نسبت به گناه مرده‌اید، اما ممکن است میل شدید به گناه هنوز باعث شود که احساس کنید بیشتر به گناهان تان گرایش دارید تا آن جایگاهی که در مسیح دارید. اما رومیان ۱:۱۱ - ۱۶ به ما چنین می‌آموزد از آن جایی که ما با گناه ارتباط داریم پس آن چه در مورد عیسای مسیح صادق است، در مورد ما نیز صادق است. خدای پدر پیش را در راه ما گناه ساخت (به عبارتی دیگر ایجاد رابطه‌ای با گناه) تا تمام گناهان جهان چه گذشته و حال و چه آینده بر دوش او قرار بگیرد (دوم قرتیان ۵:۲۱). وقتی او بر صلیب مرد، گناهان مان بر دوش او بود. اما هنگامی که از قبر برخواست، هیچ گناهی نبود و همچنین هنگامی که به نزد پدر صعود کرد و امروز، وقتی او به دست راست خداوند می‌نشینید، هیچ گناهی بر او نیست. از آن جایی که ما در جاییهای آسمانی در مسیح ساکن هستیم، ما نیز نسبت به گناه مرده‌ایم.

هنگامی که در کتاب مقدس به وعده‌ای بر می‌خوریم، آن را اعلام می‌کنیم. وقتی حکمی را می‌بینیم از آن اطاعت می‌کنیم. اما وقتی که حقیقت را می‌خوانیم بدان ایمان می‌آوریم. آیات ۱ الی ۱۱ باب ۶ رساله‌ی رومیان احکامی برای اطاعت نیستند، بلکه حقایقی هستند که باید به آن‌ها ایمان داشته باشیم. مسیح نسبت به گناه مرد، و چون شما در او ساکنید شما نیز نسبت به گناه مرده‌اید و دیگر نمی‌توانید دوباره نسبت به آن بمیرید زیرا شما قبلًا مرده‌اید، و تنها می‌توانید به آن ایمان داشته باشید. من مسیحیان

بسیاری را ملاقات کرده‌ام که هنوز تلاش می‌کنند تا نسبت به گناهان خود بمیرند، و در ترتیب زندگی بی‌شمر و غم‌انگیزی دارند، زیرا آن‌ها سعی می‌کنند کاری را انجام دهنند که در گذشته انجام شده است.

توجه کنید که در رومیان ۶: ۱ - ۱۱ از فعل گذشته استفاده شده است (همچنین برآن تأکید شده است) "ما که نسبت به گناه مردیم" (آیه‌ی ۲) "همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم" (آیه‌ی ۳) "با او دفن شدیم" (آیه‌ی ۴): "انسان قدیمی که ما با او بر صلیب شد تا پیکر گناه در گذرد و دیگر گناه را بندگی نکنیم" (آیه‌ی ۶): "حال اگر با مسیح مرده‌ایم ایمان داریم که با او زندگی نیز خواهیم کرد" (آیه‌ی ۸). از آن جایی که افعال به کار رفته در این آیات زمان گذشته هستند، و بیانگر این امر که چه چیزی در مورد ما صادق بوده است، از این رو تنها می‌توانیم به آن‌ها ایمان داشته باشیم.

آیه‌ی ۱۱، رابطه‌مان با گناه را در چند کلمه توضیح می‌دهد که ما باید به خاطر مقامی که در مسیح داریم به آن ایمان داشته باشیم: «به همین سان شما نیز خود را نسبت به گناه مردہ انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا زنده». مهم نیست که احساس کنید نسبت به گناه مرده‌اید یا نه؛ شما باید خود را نسبت به گناه مردہ "انگارید" زیرا که "مرده‌اید". مردم به اشتباہ با خود می‌اندیشند که اگر گناه مردہ است پس باید چه احساسی داشته باشیم؟ در جواب باید گفت همان احساسی که مسیح بر صلیب داشت، که این هم پیشتر روی داده است. هنگامی که این راه را بر می‌گزینیم احساسی که ما نسبت به خودمان و گناه داریم، نمایان خواهد شد. اما مادامی که احساسات-مان را بر اعتقاد خود مقدم بشماریم، هرگز آن آزادی‌ای را که مسیح بهایش را بر صلیب پرداخت، نخواهیم شناخت.

براساس تعالیمی که در رومیان ۶ : ۱ - ۱۱ ارائه شده تا بدان ایمان بیاوریم، در آیات ۱۲ - ۱۳ در مورد چگونگی رابطه‌ی ما با گناه چنین نوشته شده است: «پس مگذارید گناه در بدن‌های فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید. اعضای بدن خود را تسليم گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود را تسليم خدا کنید. و اعضای بدن خود را تسليم گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود را تسليم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند.» گناه حاکمی است ظالم و از کسانی که در دامش گرفتار آمده‌اند می‌خواهد که به او خدمت کنند. شما نسبت به گناه مرده‌اید، اما هنوز هم این قابلیت در شما هست که با در اختیار گذاشتن بدن خود به گناه آن را خدمت کنید. این به شما بستگی دارد که بگذارید بدن شما در خدمت گناه باشد یا در خدمت عدالت. شیطان که ریشه‌ی تمام گناهان است از هر کسی که سعی می‌کند تا در بین این دو قرار گیرد کمال استفاده را می‌برد.

برای این که این موضوع روشن‌تر شود، فرض کنید که شبان شما از شما می‌خواهد که از اتومبیل تان برای غذا رساندن به نیازمندان استفاده کنید و از سوی دیگر یک دزد می‌خواهد که آن را برای سرقت از یک بانک به کار گیرد. اتومبیل از آن شماست و شما می‌توانید هرگونه که بخواهید از آن استفاده کنید چه استفاده خوب و چه استفاده‌ی شیطانی. کدامیک را انتخاب خواهید کرد؟ مسلماً جای هیچ گونه بحثی نیست، شما استفاده‌ی خوب را انتخاب خواهید کرد.

بدن شما نیز از آن شماست و این به شما بستگی دارد که از آن برای خدمت به خدا استفاده کنید یا برای خدمت به گناه و شیطان؛ انتخاب با

شمامست. به این علت است که پولس مصرانه می‌نویسد: «پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدن‌های خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده‌ی خدا، به او تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است.» (رومیان ۱۲:۱). به سبب پیروزی مسیح بر گناه است که این حق انتخاب را دارید، یعنی خود را به گناه مسپارید و از آن همچون حاکم اطاعت نکنید. و مسئولیت شما این است که اجازه ندهید گناه در جسم فانی شما حکم‌فرما باشد.

### شما می‌توانید از سلطه‌ی گناه آزاد شوید.

شاید شما با خود چنین فکر کنید: "این که اجازه ندهیم گناه در بدن ما حاکم باشد بسیار عالی به نظر می‌رسد اما نیک نمی‌دانی که جنگ من با گناه چقدر سخت است، من آن کار را انجام می‌دهم که نباید انجام دهم و آن چه را که باید انجام دهم نمی‌کنم. و این برايم یک تلاش دائمی شده است."

بله! من می‌دانم که چقدر این نبرد دشوار است؛ من هم با آن رو برو شده‌ام! و همچنین پولس رسول! او رومیان ۷: ۱۵ - ۲۵ را با همان احساس ناکامی‌ای که گریبان‌گیر شما است، نوشته است. در این عبارات ما راه خدا به سوی آزادی از سلطه‌ی شیطان را می‌شناسیم. از شما می‌خواهیم که گفتگوی من با دان؛ را بخوانید. دان؛ شخصی است که سعی می‌کند به سلطه‌ی گناه در زندگی اش پایان دهد:

**نیل:** دان؛ بیا به این چند آیه در کتاب مقدس نگاهی بیاندازیم. به نظر می‌رسد که این آیات نیز مشکلی که تو اکنون گرفتار آن هستی را توصیف می‌کنند.

رومیان ۱۵:۷ می‌گوید: «من نمی‌دانم چه می‌کنم، زیرا نه آن چه را که می‌خواهم، بلکه آن چه را که از آن بیزارم، انجام می‌دهم.» آیا به نظرت این آیات وضعیت تو را توصیف نمی‌کنند؟

**دان:** کاملاً درست است! من می‌خواهم آن چه را که در نظر خدا درست است انجام دهم، اما گاهی اوقات می‌بینم که کاملاً عمل خلاف آن را انجام می‌دهم.

**نیل:** شاید آیه‌ی ۱۶ نیز وضعیت تو را تشریح می‌کند: «اما اگر آن چه را که نمی‌خahم، انجام می‌دهم، پس می‌پذیرم که شریعت نیکوست.» دان؛ چه شخصیت‌ها یا بازیگرانی در این آیه به چشم می‌خورند؟

## دان؛ تنها یک شخص، که آن هم "من" هستم!

**نیل:** وقتی می‌دانیم که چه کاری را می‌خواهیم انجام دهیم، اما بنا به دلایلی نمی‌توانیم انجامش دهیم، واقعاً احساس شکست به ما دست می‌دهد تاکنون برای حل این موضوع چه تلاشی در ذهن خود انجام داده‌ای؟

**دان:** گاهی اوقات من متوجه از این که آیا من واقعاً یک مسیحی هستم، به نظر می‌رسد که جسم من برای دیگران کار می‌کند، نه برای من. اغلب تعجب می‌کنم که آیا واقعاً یک زندگی مسیحی امکان‌پذیر است یا این که آیا خدا واقعاً در اینجا حضور دارد؟

**نیل:** اگر تو و خدا تنها بازیگران این سناریو بودید، منطقی می‌بود که تو یا خدا را برای این مخصوصه‌ای که گرفتارش هستی سرزنش کنی یا خودت را.

اما اکنون آیه ۱۷ را بخوان: «در این صورت، دیگر من نیستم که آن عمل را انجام می‌دهم، بلکه گناهی است که در من ساکن است.»

اکنون چند بازیگر در آن هستند، دان؟

دان: واضح است، دو بازیگر، اما من نمی‌فهمم!

نیل: بیا آیه‌ی ۱۸ را بخوانیم و ببینیم که آیا می‌توانیم منظور پولس را در کنیم: «می‌دانم که در من، یعنی در نفس من، هیچ چیز نیکویی ساکن نیست. زیرا هر چنر میل به انجام آن چه نیکوست در من هست، اما نمی‌توانم آن را به انجام رسانم.»

دان: من این آیه را مدت‌ها پیش حفظ کردم. پذیرفتن این حقیقت که من خوب نیستم خیلی آسان بود.

نیل: اما منظور این آیه این چنین نیست، دان! در حقیقت این آیه می‌خواهد خلاف آن را بیان کند. "هر آن چه که در تو ساکن است" از "تو" نیست. اگر یک تراشه‌ی چوب در انگشت من فرو رفته باشد "چیز بدی" در من خواهد بود. اما این "چیز بد" من نیستم؛ بلکه تراشه چوب است. همچنین مهم است که بدانیم این "چیز بد" حتی جسم من نیست، اما در جسم من ساکن است. اگر می‌بینیم که تنها در این مخصوصه تقلا می‌کنیم، این امر موجب می‌شود که از وجود یک زندگی نیکو دلسرب شویم. این آیات می‌خواهند به طور کلی به ما بگویند که یک طرف دومی هم در تلاش برای رهایی از گناه حضور دارد که ذاتش کاملاً با ما متفاوت است.

دان؛ می‌دانی که من و تو به هنگام تولد "عقوبت" گناه را در خود داشتیم و می‌دانیم که شیطان و فرستاده‌هایش دائمًا در تلاشند تا ما را در زیر این عقوبت نگاه دارند. هنگامی که خدا ما را نجات داد شیطان در این

نبرد مغلوب شد، اما او دمش را روی کولش نگذاشت و از میدان فرار نکرد. او اکنون با خود عهد بسته که ما را تحت سلطه‌ی گناه درآورد. ما نیز می‌دانیم که او می‌خواهد از طریق جسم ما کار کند، جسمی که بعد از نجات هم باقی مانده است. بیا دنباله‌ی آن را بخوانیم تا علل شروع این جنگ را ریشه‌یابی کنیم: «زیرا آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم، به جا می‌آورم. حال اگر دست به عملی می‌ذنم که نمی‌خواهم انجام دهم، پس دیگر من انجام دهنده آن نیستم، بلکه گناهی است که در من ساکن است پس این قانون را می‌یابم که وقتی می‌خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من است.» (آیات ۲۱-۲۹). دان؛ آیا می‌توانی از این آیات ماهیت آن "بدی‌ای" که در وجودت است را تشخیص دهی؟

**دان:** بله! واضح است که آن گناه و شریر است، اما این تنها گناه من است؟ هنگامی که گناه می‌کنم شدیداً احساس شرم‌ساری می‌کنم.

**نیل:** شکی نیست که من و تو گناه می‌کنیم، اما با تمام این اوصاف ذات ما عین "گناه" نیست، بلکه شیطان در ما ساکن است و ما به خودی خود شریر نیستیم. اما این امر نمی‌تواند توجیهی برای گناه کردن باشد، زیرا پولس در ۱۲:۶ می‌گوید وظیفه‌ی ما این است که اجازه ندهیم گناه بر بدن‌های فانی ما حکمرانی کند. آیا تاکنون آنقدر احساس شکست کرده‌ای که بخواهی آن را با بروز خشونت نسبت به خودت یا دیگران تلافی کنی؟

**دان:** تقریباً هر روز!

**نیل:** اما وقتی احساسات فروکش کرد، آیا مسائلی مانند هویت در مقام یک مسیحی فکرت را مشغول نمی‌کند؟

**دان:** همیشه، و پس از این که خشونتم را بروز می‌دهم، احساس بسیار بدی به من دست می‌دهد؟

**نیل:** آیه‌ی ۲۲ هم درباره این موضوع صحبت می‌کند: "من در باطن از شریعت خدا مسرورم." هنگامی که خارج از شخصیت واقعی خود عمل می‌کنیم، ناگهان روح القدس ما را ملزم می‌کند و علت آن هم اتحاد ما با خدا است، که ما اغلب آن را از وجود خود بیرون می‌کنیم... اما بزودی طبیعت واقعی ما خود را دوباره نمایان می‌سازد و به سوی خدا باز می‌گردیم. این موضوع درست مانند رابطه‌ی یک زن و شوهر است. زن که بسیار سرخورده و مأیوس است اذعان می‌دارد که با شوهرش مشاجره داشته ولی می‌خواهد که به این شرایط خاتمه دهد و دیگر نمی‌تواند نسبت به این شرایط بی‌تفاوت باشد، اما هنگامی که او به درد خود اعتراف می‌کند و احساسات خود را بروز می‌دهد، آرام می‌شود و می‌گوید: "من واقعاً او را دوست دارم، من نمی‌خواهم از او جدا شوم، اما دیگر چاره‌ای نمی‌بینم." این همان شخصیت درونی یا انسانیت واقعی است که خود را نمایان می‌سازد.

آیه‌ی ۲۳ طبیعت نبرد یا گناه را چنین توصیف می‌کند: "اما قانونی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعتی که ذهن من آن را می‌پذیرد، درستیز است و مرا اسیر قانون گناه می‌سازد که در اعضای من است." دان؛ حالا بگو بر اساس این آیه این نبرد کجا روی می‌دهد؟

**دان:** این نبرد در ذهن انسان شکل می‌گیرد.

**نیل:** این دقیقاً همان جائی است که این جنگ شدت می‌یابد. اکنون اگر شیطان شما را به این تفکر وادرد که در این نبرد تنها هستید، هنگامی که گناه می‌کنید هم از خود و هم از خدا نالمید می‌شوید. بگذارید این مسأله را

به شکل دیگری بیان کنم: هنگامی که سگی به شما حمله می‌کند و پای شما را گاز می‌گیرد آیا خودتان را می‌زنید یا سگ را؟

**دان:** سگ را! اما در تلاش‌هایم برای غلبه بر شیطان، تاکنون هیچ کس به من نگفته که این سگ است که درد را بر من تحمیل می‌کند!

**فیل:** دقیقاً! از این رو تو خودت را سرزنش می‌کنی. اما من اشخاصی را می‌بینم که سرانجام از سرزنش خود خسته شده‌اند، پس آن‌ها دور از خدا و زیر کوله باری از شکست و محکومیت زندگی خود را سپری می‌کنند.

پولس این احساس را در آیه‌ی ۲۴ چنین بیان می‌کند: «آه! که چه شخص نگو نبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟» منظور او این نیست که "چه مرد رذلی هستم!" بلکه او می‌گوید: "وای که در چه تنگنایی قرار گرفته‌ام." او شکست خورده است زیرا که آزاد نیست. تلاش‌هایش برای انجام کار دست به شکست انجامیده است. او با تعجب می‌گوید: "آیا می‌توان از مرگ رهایی یافت؟"

آیه‌ی ۲۵ به این سؤال پاسخ می‌دهد: «خدا را سپاس باد به واسطه‌ی خداوند ما عیسی مسیح! باری، من با ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم، اما با نفس خود قانون گناه را.»

**دان:** به نظرم دارم به نتایجی می‌رسم. من خودم را سرزنش می‌کردم چون نمی‌توانستم یک زندگی مسیحی داشته باشم. می‌بینم که پولس برای این شکست احساس سرخوردگی می‌کند، اما از خودش نالمید نیست. او مسئولیت عملکرد خود را می‌پذیرد اما خود را سرزنش نمی‌کند و مهم‌تر آن که او با بازگشت به سوی خدا اعتماد خود را ابراز می‌دارد زیرا سرور ما عیسی او را قادر می‌سازد تا با تسلط بر گناه زندگی کند.

**نیل:** درست درک کردی! محکوم کردن خود کمکی به تو نمی‌کند زیرا برای آن‌هایی که در عیسای مسیح ساکن هستند، هیچ محکومیتی نیست (رومیان: ۲۱:۸). لازم است که ذات این جنگ را در ذهن خود درک کنی. هر گاه که به گناه اجازه دادی تا بر جسمت حاکم شود لازم است آن نقطه‌ای که باعث شکست تو در زندگیت می‌شود را، تشخیص دهی و هرگاه آن را شناختی و با آن مقابله کردی، در آن هنگام است که می‌توانی طعم آزادی در مسیح را بچشی.

### شما می‌توانید در ذهن خود در این نبرد پیروز شوید.

رومیان ۵ : ۷ - ۸ و ۷ : ۲۳ به ما نشان می‌دهند که مرکز تمام اسارت‌های روحانی، ذهن ما است. اگر می‌خواهید میراث خود یعنی آزادی در مسیح را تجربه کنید، باید در این میدان بجنگید و پیروز شوید. پولس در دوم قرنیان ۳ : ۵ - ۱۰ چنین می‌نویسد: «زیرا هر چند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی‌نماییم. زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم.»

هنگامی که عادت کردید تا جدای از خدا زندگی کنید، برخی از دژهای عادت‌های بد و الگوهای فکری گناه‌آلود در ذهن شما بنیاد نهاده می‌شود. محیط غیر مسیحی به شما می‌آموزد که به روش غیر مسیحی به زندگی فکر کرده و در برابر آن واکنش نشان دهید و آن الگوها و واکنش‌ها مانند دژهایی در ذهن شما نهادینه می‌شوند. اما هنگامی که به مسیح ایمان آوردید،

کسی نیامد که ذهن شما را پاک سازد و الگوها و عادت‌های جسمانی قدیم شما پاک نشد؛ بلکه آن‌ها هنوز قسمتی از جسم شما را تشکیل می‌دهند، جسمی که تمام اوقات با آن سروکار دارید. به هر حال خوشبختانه شما محصول زندگی گذشته‌ی خود نیستید؛ بلکه خلقتی تازه در مسیح هستید (دوم قرنتیان ۱۷:۵)، و اکنون در وهله‌ی اول حاصل کار مسیح بر صلیب می‌باشید. ما این توانایی را داریم که آن دژهای قدیمی را نابود کیم. در قسمت سوم این کتاب توضیح داده شده که چگونه این دژهای قدیمی را نابود کیم.

فکر نکنید چون اکنون یک مسیحی هستید، دیگر شیطان قصد ندارد از طریق ذهن‌تان شما را فریب دهد. هدف همیشگی شیطان این است که با افکار خود در ذهن‌تان نفوذ کند و دروغش را به صورت حقیقت خدا به شما تحمیل نماید. او به خوبی آگاه است که اگر بتواند افکارتان را کنترل کند، پس می‌تواند رفتار شما را نیز در کنترل خود درآورد.

اما شیطان زیرک است. او مانند یک گاو نر هجوم نمی‌آورد بلکه همچون ماری در علفزار می‌خزد (دوم قرنتیان ۱۱:۳). او شما را وسوسه می‌کند که از خدا جدا شوید و یا این کار افکار خود را به شما تلقین می‌کند طوری که این افکار را از خود و یا حتی از خدا بدانید. کتاب مقدس به طور واضح به ما می‌آموزد که شیطان می‌تواند افکار را در ذهن ما بگنجاند، همان‌طور که با داود (تواریخ ۲۱:۱)، یهودا (یوحنا ۱۳:۱۲) و حنانيا (اعمال ۵:۳) این کار را کرد.

یکی از دانش آموزانم به نام چی؛ نمونه‌ای از این افکار فریب دهنده است. روزی او به دفتر کارم آمد و گفت: "دکتر اندرسن؛ من با مشکلی مواجه شده‌ام!"

پرسیدم: "مشکلت چیست؟"

او گفت: "هنگامی که می‌خواهم مطالعه کنم احساس خارش تمام بدن مرا در بر می‌گیرد، دست‌هایم ناخواسته بلند می‌شود و چشم‌هایم تیره و تار می‌شوند و تمیز را از دست می‌دهم."

من با کنجگاوی گفتم: "از رابطه‌ات با خدا برایم بگو."

جی؛ با افتخار گفت: "من رابطه‌ی بسیار نزدیکی با خدا دارم."

"منظورت چیست؟"

"خوب، وقتی هر روز ظهر از مدرسه بر می‌گردم، از خدا می‌پرسم که برای صرف ناهار به کجا بروم؟ سپس گوش می‌دهم، و فکری به ذهنم خطور می‌کند که به برگرینگ بروم خوب من هم به آن جا می‌روم. سپس از او می‌خواهم که به من بگوید چه نوع غذایی سفارش دهم. اگر این فکر به ذهنم آمد که یک پیتنا سفارش دهم. خوب من هم همان کار را می‌کنم."

من در ادامه گفتم: "در مورد رفتن به کلیسا چطور؟"

"من هر یکشنبه هر جا که خدا به من بگوید، همان جا می‌روم و این سه یکشنبه اخیر خدا به من گفت که به کلیسای مورمون‌ها بروم!"

جی؛ صادقانه می‌خواست آن چه را که مد نظر خدا بود انجام دهد. اما او به افکار ذهن خودش گوش می‌کرد به طوری که فکر می‌کرد این صدای خداوند است، تا این که «هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر سازد.» (دوم قرنتیان ۱۰:۱۵). او با کارش، خود را در زندگی، در مقابل اعمال شیطانی بازگذاشته بود و نتیجه آن هم این شد که مطالعات الهیاتی‌اش بی‌ثمر مانده بود. اگر بر وسوسه‌های شیطان درست در همان بدو ورودشان به ذهن، غلبه

نکنید، کم کم ذهن تان متمرکز آن افکار می‌شود و آن را برای خود یک گزینه مشروع بر می‌شمارید و سرانجام می‌خواهید آن‌ها را جامه‌ی عمل بپوشانید. تکرار اعمال، عادت را به وجود می‌آورند و اگر شما یک عادت گناه‌آلود را مکرراً انجام دهید، دژی در ذهن تان برپا می‌شود و هرگاه که دژی در ذهن- تان ایجاد شود، توانایی کنترل رفتار تان در آن زمینه از شما سلب خواهد شد. در بخش دوم در مورد دستاویزهای شیطان در وسوسه‌ها و تلاش برای کنترل ذهن و رفتار، بیشتر به بحث خواهیم پرداخت.

این دژ‌ها چگونه از بین می‌روند؟ الگوهای فکری و رفتاری منفی تبدیل به عادت شده‌اند و می‌توان از طریق مطالعه‌ی نظاممند کتاب مقدس و مشاوره این عادات را به دست فراموشی سپرد. برخی از این دژ‌ها در حیطه‌ی تأثیرات شیطانی و جنگ‌های روحانی هستند و از طریق ضربه‌های فکری گذشته و حال شکل می‌گیرند که باعث می‌شوند قربانیان خود را در اسارت نگاه دارند. این اشخاص نیاز دارند که حقیقت خدا آن‌ها را از بند دروغ‌های شیطان آزاد سازد. عیسی فرمود: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنای ۳۲:۸). در قسمت سوم درباره‌ی مراحل متنه‌ی به آزادی بر پایه‌ی حقیقت کلام خدا صحبت خواهد شد.

یک زن جوان و مسیحی به نام ترزا به ملاقات من آمد. او اسیر یک رفتار غیرارادی بود، و این رفتار میل به خودکشی را در او تشید می‌کرد. یک بار نیز تلاش کرده بود خود را بکشد ولی تلاش ناکام مانده بود. او ماههای بسیاری از زندگی‌اش را در کلینیک درمان اختلالات مربوط به خوردن و بیمارستان‌های روانی گذارنده بود به اضافه این که هزاران دلار خرج درمانش کرده بود. در مدت آن ملاقات که سه ساعت به طول انجامید،

من او را به مراحل منتهی به آزادی راهنمایی کردم. سه ماه بعد این نامه را از سوی او دریافت نمودم:

### نیل عزیز؛

علت این که این نامه را می‌نویسم این است که برای ملاقاتی که ماه گذشته با من داشتی از تو تشکر کنم. فکر می‌کنم هنگامی که دعا کردیم، اتفاق خاصی روی نداد و شاید به خاطر این است که مشکل من اصلاً ریشه در دیوزدگی نداشت. من اشتباه می‌کردم. آن روز فکر خودکشی یا رفتار غیرارادی در من وجود نداشت. ایمان دارم که روند رهایی من در واقع از زمانی آغاز شد که دیگر ایمان‌داران در طول ماههای پس از خودکشی من برایم دعا می‌کردند. اما از لحظه‌ای که شما را ملاقات کردم، احساس واقعاً متفاوتی به من دست داد، و امروز احساس آزادی می‌کنم. در طول این ماه من به خودم آسیبی نرساندم و این یک معجزه‌ی حقیقی است!

### ترزا؛

آرزوی من این است که شما این حقیقت را در خود حس کنید، حقیقتی که می‌گوید برای آن‌هایی که در مسیح هستند پیروزی مهیا است. جنگی وجود دارد، اما ما طرف پیروز هستیم، زیرا ما در مسیح از فاتحان هم برتر هستیم.

## فصل چهارم

### رویارویی با فرسته‌ی عصیان‌گر

دیزی؛ از اولین کسانی بود که در مورد جنگ‌های روحانی و تأثیرات شیطانی برای مشاوره نزد من آمد. او دختری ۲۶ ساله بود که زندگی پر ثمر و موفقی داشت. دیزی؛ یک مسیحی و فارغ‌التحصیل دانشگاه بود، اما پس از جدایی والدینش مشکلات عاطفی و فکری شدیدی او را رنج می‌داد. در طول ۵ سال، سه بار او را به عنوان یک فرد مبتلا به اسکیزوفرنی پارانویا در بیمارستان بستری کردند. او همیشه از وجود مارهایی در زندگی‌اش رنج می‌برد. دیزی؛ تقریباً پس از سه هفته مشاوره با من، سرانجام این شهامت را در خود دید تا مارها را از زندگی‌اش بیرون کند. من از او پرسیدم: "از مارها چه خبر؟" او اعتراف کرد: "خوب! به هنگام شب آن‌ها روی رخت‌خوابم می‌خزند." وقتی که مارها می‌آیند چه کاری انجام می‌دهی؟" "من به سمت مادرم می‌روم. اما وقتی که تنها می‌شوم دوباره بر می‌گرددند."

من در ادامه گفتم: "خوب اکنون به تو می‌گوییم که چه کاری باید بکنی، هنگامی که در رخت‌خوابت هستی و مارها به سراغت می‌آیند با صدای بلند بگو: "در نام مسیح من به شما فرمان می‌دهم که از من دور شوید."

دیزی با مخالفت گفت: "من نمی‌توانم چنین کاری بکنم، من آنقدر در ایمان قوی نشده‌ام." به او گفتم: "این مسأله ربطی به قوی بودن تو ندارد، این موضوع به مقاومت در مسیح مربوط می‌شود. تو هم مانند من این حق را داری که در برابر شیطان مقاومت کرده او را نهیب بدھی."

عقیده او عوض شد و طوری آه! کشید که انگار مجبورش کرده باشند روغن کرچک بخورد و گفت: "فکر می‌کنم بتوانم انجامش دهم!"

هفتنه بعد، دیزی سرزده واردہ اتاقم شد و گفت: "دیگر اثری از مارها نیست!" "محشره! چرا زودتر به من نگفتی؟" "چون می‌ترسیدم که آن‌ها به سراغ تو بیایند. حالا فهمیدم که این هم قسمت دیگری از آن دروغ بود."

در ظرف چند ماه دیزی؛ از مخصوصه‌ی شیطانی آزاد شد و در کانون شادی کلیسا مشغول به خدمت شد. اگر مشکل دیزی؛ صرفاً به عدم توازن شیمیایی اعصابش مربوط می‌شد، پس قدرت یافتن در نام عیسی مؤثر واقع نمی‌شد. اما در مورد دیزی؛ باید گفت که مشکل او، مشکل روحانی بود و پنج سال بستری در بیمارستان و درمان شیمیایی راه به جایی نبرده بود. قبل از این که به جزئیات واقعیت و اعمال کنونی شیطان و دیوهاش پیردازیم، لازم است مقام مقتدر خود را در مسیح بشناسیم، مقامی که در قلمرو روحانی دارید. یعقوب چنین می‌گوید: «در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از ما خواهد گریخت.» (یعقوب ۴:۲۷). اما اگر در برابر او ایستادگی نکنید، او نخواهد رفت. و یا این که اگر از ترس چشمان خود را بیندید و بگویید: "ای خداوند، در مقابل کارهای شیطان کاری انجام بده!" ارواح شریر شما را ترک نخواهند کرد و شما مسئولید تا بر اساس اقتدارتان در مسیح در برابر شیطان مقاومت نمایید.

## نشان قدرت مسیح

توجه کنید که عیسی چگونه شاگردانش را برای خدمت آماده ساخت: «عیسی آن دوازده تن را گرد هم فراخواند و آنان را قدرت و اقتدار بخشید

تا همه‌ی دیوهای بیرون برانند و بیماری‌ها را شفا بخشند، و ایشان را فرستاد تا به پادشاهی خدا موعظه کند و بیماران را شفا دهند.» (لوقا ۹: ۱ - ۲). عیسی می‌دانست هنگامی که شاگردانش بشارت به پادشاهی خدا را موعظه کنند و شفای مریضان را آغاز کنند، قدرت‌های شیطانی در مقابل، جار و جنجال برپا خواهند کرد. بنابراین او به آن‌ها به طور خاص اقتدار بخشید تا بر دیوهای فائق آیند.

چندی بعد عیسی هفتاد نفر از پیروانش را برای انجام خدمتی مشابهی خدمت شاگردانش به نقاط مختلف فرستاد و: «آن هفتاد تن با شادی بازگشتند و گفتند: "سرور ما، حتی دیوهای هم به نام تو از ما اطاعت می‌کنند." (لوقا ۱۰: ۱۷). این مبشران آنقدر از نظر روحانی آماده بودند که می‌دانستند دیوهای وجود داشته و قدرتی هستند که باید هنگام خدمت، آنان را مد نظر قرار داد. هنگامی که ارواح شریر با استاد رویرو می‌شدند، پیروان عیسی به چشم خود شاهد بودند و شاید انتظار چنین رفتاری را داشتند. احتمالاً حتی آن‌ها هم خدمت خود را با ترس و شک بسیار از مقابله با مقاومت شیطانی آغاز کردند. اما آن‌ها شگفت زده از پیروزی‌ای که بر ارواح شریر به دست آوردن، برگشتند.

سپس عیسی بلاfacile موضوع جنگ‌های روحانی را برای آن‌ها روشن کرد: «اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ماران و عقرب‌ها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید، اما از این شادمان نباشید که ارواح از شما اطاعت می‌کنند بلکه شادی شما از این باشد که نام تان در آسمان نوشته شده است.» (لوقا ۱۰: ۱۹ - ۲۰). عیسی آن هفتاد نفر را فرستاد تا انجیل را موعظه کرده و شفا دهند، اما وقتی همه‌ی آن‌ها بازگشتند، از بیرون کردن دیوهای صحبت می‌کردند و عیسی در پاسخ به آن‌ها گفت:

"توجهتان را متمرکز دیوها نکنید بلکه به سوی پادشاهی، خدمت و خدا متوجه باشید."

این اخطار خوبی است. هنگامی که می‌آموزید چگونه در زندگی خود و دیگران اقتدار خود را در پادشاهی تاریکی به کار بگیرید، ممکن است وسوسه شوید که خود را یک جنگجو برای آزادی روحانی قلمداد کنید و کتاب مقدس را با دیدگاه دیگری بخوانید، یعنی این که بیشتر مایل باشید درباره‌ی شیطان‌پرستی، سحر و جادو و جنبش عصر جدید بیشتر بدانید و پشت هر دری به دنبال دیوها باشید. اما این حقیقت است که شما را می‌رهاند، نه آگاهی یافتن از دروغ. اگر به خاطر هویتتان به عنوان فرزند خدا و مقامتان در مسیح نبود هیچ قدرتی نداشتید. باید "آن چه که هستید" همیشه بر "آنچه که انجام می‌دهید" مقدم باشد.

## حق و توانایی

عیسی به شاگردان خود هم اقتدار بر دیوها داد و هم قدرت. تفاوت بین این دو چیست؟ اقتدار "حق" حاکم بودن است و حاکم بودن هم به جایگاه فرد بستگی دارد. پلیس به خاطر نشانی که با خود دارد دارای اقتدار است و این حق را دارد که در چهارراه‌ها فرمان ایست یا حرکت دهد. به همین نحو هم عیسی نشان خود را به شاگردان خود داد که به همراه داشته باشد. آن‌ها این حق را دارند که بر دیوها حاکم باشند چرا که آن‌ها پیروان شخصی هستند که تمام قدرت آسمان و زمین از آن اوست (متی ۱۸:۲۸).

در مقابل، قدرت به معنای توانایی انجام کاری است. پلیس این قدرت را دارد که رفت و آمد اتومبیل‌ها را متوقف کند، اما او با توانایی فیزیکی اش

قادر به انجام چنین کاری نیست. اگر او سعی کند که با قدرت خودش رفت و آمد را متوقف کند، احتمالاً زیر اتومبیل‌ها له خواهد شد. با این حال، اگر یک بلوک سیمانی ۲۰ فوتی را در وسط چهارراه قرار دهید آن اقتدار متوقف کردن اتومبیل‌ها را ندارد ولی به طور یقین توانایی انجام آن را دارد.

هیچ مدیر خوبی تا هنگامی که قدرتی به زیردست خود نداده و او را آماده انجام کاری نساخته باشد، مسئولیتی را به او محول نمی‌کند. عیسی این مسئولیت را به شاگردان خود محول کرد که پادشاهی خدا را اعلام کنند. در خصوص دنیای روح به آن‌ها اقتدار و قدرت عطا نکرد، چرا که دیوها تلاش ضعیف‌شان را به باد تمسخر گرفته و به آن‌ها حمله می‌کردند و آن‌ها هم در مقابل پا به فرار می‌گذاشتند (همان طوری که در اعمال باب ۱۹ با پسران اسکیویا چنین کردند).

شاید شما مانند دیزی؛ فکر کنید، یعنی فکر کنید که وضعیت روحانی شما آنقدر رشد نکرده است که در مقابل دخالت‌های شیطان در زندگی تان مقاومت کنید. بنا به دلایلی تصور می‌کنید که دشمن از شما قوی‌تر است. حقیقت به ما می‌گوید، اگر چه شما خود توانایی مقابله با شیطان و دیوهاش را ندارید، امادر مسیح قادر به انجام چنین کاری هستید. "قوم بنی اسرائیل با ترس و واهمه جلیات را دیده گفتند: "ما نمی‌توانیم با او بجنگیم." اما داود به جلیات نگاه کرد و گفت: «این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به تنگ آورد.» (اول سموئیل ۱۷: ۲۶)، پس او را با فلاخنش از پای درآورد. لشکر بنی اسرائیل جلیات را با خود مقایسه کردند و به خود لرزیدند، اما داود جلیات را در مقابل خدا دید و پیروز شد. هنگامی که با دشمنان روحانی جان خود روبرو می‌شود، این را به یاد داشته باشید: شما به اضافه عیسی برابر هستید با یک لشکر بسیار عظیم.

اشخاص بسیاری هستند که اغلب می‌پندارند موقیت‌هایی که در مقابله‌ی با قدرت‌های شیطانی کسب کرده‌اند به خاطر تحصیلات و شغل و یا قدرت شخصی ایشان است. این موضوع به هیچ وجه صحت ندارد، یک بچه‌ی کوچک و یا یک مادربزرگ پا به سن گذاشته هم در دنیای روحانی به نام مسیح دارای همان قدرتی هستند که من دارم. «فخرمان به مسیح عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا نداریم.» (فیلیپیان ۳:۳).

## منزلت ما در دنیای روحانی

هنگامی که شاگردان پی برندن دیوها در نام خداوند از آن‌ها اطاعت می‌کنند (لوقا ۱۰:۱۷) بسیار شگفت زده شدند. واژه‌ی Hypotasso (در این آیه "اطاعت") یک واژه‌ی نظامی و به معنای "زیر سلطه درآوردن" است. این واژه در واقع گروهی از سربازان را به تصویر می‌کشد که خبردار ایستاده و دستورات مأمور خود را به درستی انجام می‌دهند.

شاید شاگردان هم دچار همان تصور غلطی شده بودند که امروزه بسیاری را گمراه کرده است. ما خدا و پادشاهی اش را در یک طرف می‌بینیم و شیطان و ملکوت‌ش را در طرفی دیگر. به نظر هر دو پادشاهی بسیار قدرتمند جلوه می‌کنند و ما مانند طنابی در مسابقه طناب‌کشی بین این دو گرفتار شده‌ایم. برخی از روزها به نظر خدا پیروز میدان است و در روزهای دیگر برگ برنده دست شریر است. و ما سرگشته و حیران نمی‌دانیم که کدام یک پیروز این نبرد است.

اما شاگردان با دیدگاهی جدید از خدمت خود بازگشتند یا بهتر بگوییم دیدگاهی درست. قدرت روحانی همچون مسابقه طناب‌کشی روی یک سطح

افقی نیست بلکه زنجیرهای عمودی از احکام است. تمام قدرت در آسمان و بر زمین از آن عیسای مسیح است (متی ۲۸:۱۸)، و او در بالای این زنجیر قرار دارد. او از اقتدار و قدرت خود به خادمانش بخشیده تا که از آن بهره گیرند. (لوقا ۱:۷) ما تحت فرمان او هستیم. پس شیطان و دیوهاش کجا هستند؟ باید گفت آن‌ها در پایین قرار گرفته‌اند، تحت قدرتی هستند که مسیح آن را در ما قرار داده است. آن‌ها هیچ حقی مبني بر حکمرانی در زندگی ما ندارند همان طور که سرباز وظیفه حق ندارد به ژنرال دستور دهد که دستشوئی‌ها را نظافت کند.

پس چرا پادشاهی شیطان بر این دنیا و زندگی مسیحیان تأثیر منفی می‌گذارد؟ جواب این سؤال یک کلمه است و آن دروغ می‌باشد. شیطان قدرتی نیست که بتواند در برابر خدا بایستد، بلکه او دشمنی مغبون است. اما اگر بتواند شما را فریب داده و متقادع سازد که اقتدار و قدرتی افزون‌تر از شما دارد، در مقابل شما نیز طوری رفتار می‌کنید که گویی واقعاً از شما قوی‌تر است! به شما این اقتدار داده شده تا بر ملکوت تاریکی غلبه کنید، اما اگر به آن ایمان نداشته باشید و آن را اعمال نکنید، زندگی‌تان به گونه‌ای می‌شود که گویی چنین اقتداری ندارید.

من این تضاد را طی یکی از جلسات مشاوره‌ام با زنی که به شدت دیوبده شده بود تجربه کردم. در طول آن جلسه آن زن که درشت اندام و خوش قد و قوراه بود؛ ناگهان از جایش برخواست و در حالی که از چشمانش آتش می‌بارید و زیر لب غرولند می‌کرد به طرف من آمد. در آن لحظه من از این خوشحال بودم که سلاح جنگی ما جسمانی نیست، زیرا لحظه سختی را پیش رو داشتم که از خودم در برابر شخصی دیوبده آن‌ها با آن هیکل دفاع کنم.

به جای این کار، من براساس یوحنا ۱۸:۵ شروع به صحبت کردم البته نه با آن زن؛ زیرا او در آن لحظه خودش نبود، بلکه به روح شریر که او را کنترل می‌کرد: "من فرزند خدا هستم و شریر بر من قدرتی ندارد، همین الان بگیر بشین." همین که این عبارت را گفتم او برگشت و سرگایش نشست. اگر اقتدار خود را در مسیح اعمال نمی‌کردم، ترس بر من غلبه می‌کرد و نوعی رویارویی قدرت روی می‌داد. اما من با تکیه بر نام مسیح نمایش توانایی قدرت آن دیو را ختنی کردم و توانستم آن زن را به سوی آزادی راهنمایی کنم.

این واقعه تنها یک تاکتیک شیطانی بود که برای برانگیختن ترس من طرح ریزی شده بود. اما "اسلحة‌ی جنگ ما دنیایی نیست." (دوم فرنتیان ۱۰:۴). هنگامی که شیطان سعی می‌کند ترس را برانگیزاند، ما باید جایگاه خود را در مسیح حفظ نماییم و ثمره‌ی روح را نشان دهیم، همان ثمره‌ی روحی که نیاز ما به خویشتن‌داری را برآورده می‌سازد تا از واکنش همراه با ترس اجتناب ورزیم. (غلاطیان ۲۳:۵)

## نشانی عیسی در دنیای امروزی

شاید تفکر شما چنین باشد: "چقدر خوب شد که آن دوازده شاگرد و آن هفتاد نفر به اقتدار مسیح مجهز شده و بعد به خدمت اعزام شدند. اما ما در مقطع زمانی دیگری بسر می‌بریم. من قدرت مشورت دهنده را در انجیل می‌بینم، اما آیا این قدرت در رسالات نیز وجود دارد؟ آیا ما هم به اندازه‌ی آن اشخاصی که شخصاً توسط مسیح فرستاده شدند از اعلان قدرت مسیح در قلمرو روحانی لذت می‌بریم؟

مسلمًا همین طور است! در واقع به خاطر مرگ، رستاخیز و صعود مسیح و نزول روح القدس ما حتی نسبت به آن چه که شاگردان اولیه انجام دادند قدرت بیشتری داریم. آن‌ها "با" مسیح بودند، (مرقس ۳: ۱۴-۱۵) در حالی که ما "در" مسیح هستیم. این موضوع در واقع همان خبرهای بی‌نظیر پولس در سطرهای آغازین نامه‌اش به کلیسا‌س افسس است. توجه کنید که او به کرات جایگاه ما در مسیح را در باب ۱ ذکر می‌کند:

«متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را در "در مسیح" به هر برکت روحانی در جای‌های آسمانی مبارک ساخته است. زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را "در وی" برگزید تا در حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم است. "در او" ما به واسطه‌ی خون وی بازخرید شده‌ایم، که این همان آمرزش کناهان است، که آن را به اندازه غنای فیض خود... به ما بخشیده است.» (آیات ۶، ۷) او راز اراده‌ی خود را به ما شناسانید. این بنا بر خشنودی و قصد نیکوی او "در مسیح" برای اداره امور کمال دوران بود و آن اراده این است که همه چیز را، خواه آن چه در آسمان است و خواه آن چه بر زمین، در یکی یعنی مسیح گردد. (آیات ۹ و ۱۰) ما نیز "در وی" میراث او گشته‌یم، زیرا بنا به قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می‌دهد، از پیش تعیین شده بودیم. تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، مایه‌ی ستایش جلال او باشیم و شما نیز "در او" جای گرفتید. آن گاه که بیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و "در او" نیز چون ایمان آوردید، با روح القدس موعود مهر شدید. (آیات ۱۰-۱۳).

پولس می‌خواست اطمینان دهد که هیچ کس امتیاز خود را از دست نداده است. او در ۱۳ آیه‌ی آغازین رساله‌ی به افسسیان ده بار به ما یادآوری می‌کند که هر چه که داریم حاصل دوستی و ارتباط شخصی‌مان با مسیح قیام کرده و روح ساکن در ما است.

پولس پس از این که واقعیت جایگاه ما در مسیح را قاطعانه اثبات کرد، در دعايش آرزوی قلبی خود را برای ایماندارانی که از روح القدس پر شده‌اند، چنین بیان می‌کند:

«تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فراخوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پرجلال او در مقدسان پی ببرید، و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما ایمانداران، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل مقدار خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جای‌های آسمانی بر دست راست خود نشانید.»  
(افسیان ۱-۲۰)

چرا پولس دعا کرد تا چشمان دل ایشان روشن شود؟ زیرا مشکلی که در زمینه‌ی هویت و شناخت خودمان به عنوان مسیحی داریم این نیست که در مسیح نیستیم، بلکه این است که ما آن را نمی‌بینیم و یا از شناخت آن بازمانده‌ایم، به عبارتی ما از آن آگاهی نداریم، و تا هنگامی که نمی‌دانیم که چه کسی هستیم، آن آزادی و پربار بودنی که در نهاد هویت ما وجود دارد را تجربه نخواهیم کرد. علاوه بر این پولس اظهار می‌دارد که مشکل ما با قدرت در دنیای روحانی این نیست که ما از عظمت قدرت بی‌مانند مسیح جدا شده باشیم، بلکه مشکل در اینجاست که ما نمی‌توانیم آن را ببینیم و مادامی که ما از آگاهی دسترسی داشتن به اقتدار مسیح بر ملکوت تاریکی باز می‌مانیم، در واقع از کار گرفتن آن قدرت در زندگی مان بازمانده‌ایم و در اسارت بسر خواهیم برد.

## عمق و وسعت قدرت روحانی

پولس در افسسیان ۱: ۲۳-۲۴ تصویر گذرايی از منبع پرقدرت اقتدار ما در مسیح ارائه می‌کند. او شرح می‌دهد قدرتی که در اختیار ماست از منبع قدرتی سرچشمہ می‌گیرد که عیسای مسیح را از مردگان برخیزانید و به دست راست خدا نشانید. این منبع قدرت به قدری پویا است که پولس چهار واژه‌ی مختلف یونانی را برای وصف آن به کار می‌برد: dumanmeos (قدرت)، energeian (عمل)، kratovs (قوت) و inchous (توانایی). در رستاخیز سرور ما عیسای مسیح قوی‌ترین شکل قدرتی که در کلام خدا ثبت شده، نهفته است و قدرتی که مسیح را از مردگان برخیزانید و شیطان را شکست داد، همان قدرتی است که برای ما مهیا شد تا نقشه‌های شیطان را در زندگی روزانه خود نقش برآب کنیم.

همچنین پولس می‌خواهد چشمان ما را به سوی گستره‌ی وسیع قدرت بگشايد. او می‌نویسد: «بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود.» (افسیان ۱: ۲۱). قدری به رهبران با نفوذ و قدرتمند نظامی و سیاسی این دنیا فکر کنید، چه خوب باشند و چه بد. آن تروریست‌های هراس‌انگیز، عاملان اصلی بزه‌کاری‌های سرکرده‌های مخدو را در ذهن خود مجسم کنید. قدری به این بیاندیشید که چگونه چهره‌های بدنام گذشته و حال با جرم‌های خود بلای جان جامعه شدند. شیطان و آن قدرت‌های تاریکی‌اش که تحت فرمان او رزم‌آرایی شده‌اند را تصور کنید. عیسی نه تنها بر تمام این انسان‌ها و قدرت‌های روحانی گذشته، حال و آینده قدرت دارد، بلکه او بسیار بالاتر از آن‌هاست. به هیچ وجه نزدیکی و شباهتی بین مسیح و آن نیروها وجود

ندارد، او حتی نزدیک به آن‌ها نیست! و قدرت او به ما نیز داده شده تا در آزادی و پیروزی بر حملات و تأثیرات او زندگی کنیم.

این عبارت به ما نمی‌آموزد که ما هم به مانند رسولان بر تمام امراض قدرت داریم. ما می‌توانیم بر بیماری‌هایی که علت آن‌ها تأثیر دیو باشد قدرت داشته باشیم، اما سئوال اینجاست، که آیا می‌شود از این آیات چنین استنباط کرد که می‌توانیم قدرت‌مان را بر میکروب‌ها، ویروس‌ها و باکتری‌ها اعمال کنیم؟ به نظر من قدرت ما به قلمرو روحانی محدود می‌شود.

## قدرت اعطای شده

حقیقت اعجاب‌انگیز دیگری که پولس در افسسیان باب‌های اول و دوم درباره‌ی آن می‌نویسد راجع به قدرت اعطای شده مسیح "به ما که ایمان داریم" است. (۱۹:۱) کی و کجا این واقعه روی داده است؟ پولس شرح داده است هنگامی کار عالی قوت و قدرت خدا انجام شد که او مسیح را از مردگان برخیزاند و در جای‌های آسمانی بالاتر از هر قدرت نشانید (۱۹ - ۲۱) در ضمن پولس پس از اشاره به وضعیت گناه‌آلودی که قبل از نجات داشتیم. (۱ - ۳) در ادامه با مرتبه دانستن قدرت مسیح به ما این چنین می‌نویسد: «اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است به خاطر محبت عظیم خود به ما، حتی زمانی که در نافرمانی‌های خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد - پس از راه فیض نجات یافته‌اید؛ و با مسیح برخیزاند و در جای‌های آسمانی در مسیح عیسی نشانید.» (۲ : ۴ - ۶)

پولس از ما می‌خواهد بدانیم، هنگامی که مسیح از مردگان برخاست (۲۰:۱) ما که به او ایمان داریم نیز از مرگ روحانی رستاخیز کرده و "با

مسیح" زنده خواهیم شد. (۲:۵-۶) رستاخیز ما از مرگ روحانی همزمان با رستاخیز مسیح از قبر صورت گرفت. منطقی است که بگوییم سر (مسیح) و بدن (کلیساش) باید با هم قیام می کردند.

علاوه بر این، هنگامی که خدا مسیح را به دست راست خود نشانید و تمام قدرت را به او داد (افسیان ۱: ۲۰-۲۱)، ما را نیز به دست راست مسیح نشانید و از طریق او تمام قدرت را به ما بخشید (۶:۲)، زیرا ما "در کنار مسیح" هستیم (۵:۲). تمام این وقایع در یک زمان روی داد، به عبارتی همان قیام و صعود تاریخی عیسی (در حدود سال ۲۹ میلادی) "هنگامی که ما در نافرمانی های خود مرده بودیم" (۵:۲). در آن لحظه ای که شما مسیح را می پذیرید، آن چه که خدا ۲۰۰۰ سال پیش انجام داد به شما تعلق می گیرد. هویت شما در مقام فرزند خدا و قدرتتان بر نیروهای روحانی موضوعاتی نیست که "چند لحظه بعد" یا "زمانی در آینده" به شما تعلق بگیرد، بلکه اکنون متعلق به شماست. "اکنون" شما یک فرزند در روح زنده خدا هستید، "اکنون" در جایهای آسمانی با مسیح نشسته اید. "اکنون" تمام قوت و قدرت بر ملکوت تاریکی از آن شماست.

پولس حقیقت دگرگون کننده را برای مسیحیان کولسی چنین بیان می کند: «و شما در او که همه ریاستها و قدرت‌ها را سر است از کمال برخوردار گشته‌اید.» (کولسیان ۲:۱۰). باری دیگر توجه کنید که عمل در زمان گذشته صورت گرفته است، از کمال برخوردار گشته‌اید. چه زمانی؟ هنگام مرگ، رستاخیر و صعود عیسای مسیح. و از آن جا که مسیح سری است که خدا او را بر تمام حاکمان و قدرت‌ها تعیین کرده، و ما با او جای‌های آسمانی ساکن شده‌ایم، این حق را داریم که حکومت و قدرت او را اعمال کنیم.

پولس در کولسیان باب ۲ به موضوع دیگری که در مرگ، رستاخیز و صعود مسیح رخ داده، می‌پردازد. «و ریاست‌ها و قدرت‌ها را اخلع سلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به وسیله صلیب بر آن‌ها پیروز شد.» (آیه‌ی ۱۵). شما نه تنها دو هزار سال پیش در مسیح زنده شدید، بلکه دو هزار سال پیش قدرت شیطان از او گرفته شد و شکست خورد و دیگر شکست او قریب‌الوقوع نیست، بلکه سال‌ها قبل روی داده است.

اگر قدرت شیطان از او گرفته شده، پس چرا در زندگی‌مان شاهد پیروزی‌های زیادی نیستیم؟ اینجا دوباره به آن کلمه بر می‌خوریم یعنی "دروع". شیطان مانند یک شیر گرسنه پرسه می‌زند، وحشی جلوه می‌کند و صدای خشنی از خود در می‌آورد. اما واقعیت این است که دندان‌هایش ریخته و حتی پنجه هم ندارد. اما اگر او بتواند شما را فریب دهد یعنی باور نمایید که او می‌تواند شما را بُرد، او خواهد توانست رفتار شما را کنترل کند و این تنها چیزی است که او می‌خواهد. در واقع او فقط مسیحیان را فریب می‌دهد که وانمود کنند شکست خورده‌اند!

مسیح به این خاطر قدرتش را به ما عطا کرد که آن را به ملکوت تاریکی نشان دهد، ملکوتی که قدرتش در این دنیا مهار شده است. سپس پولس در افسسیان ۳: ۸ - ۱۰ چنین می‌نویسد: «هرچند از کمترین مقدسان هم کمترم، این فیض به من عطا شد که بشارت غنای بی‌قیاس مسیح را به غیریهودیان برسانم، و بر همگان طرح اجرای رازی را روشن سازم که طی اعصار گذشته نزد خدایی که همه چیز را آفرید، پوشیده نگاه داشته شده بود؛ تاکنون از طریق کلیسا حکمت گوناگون خدا بر ریاست‌ها و قدرت‌های جایی‌های آسمانی آشکار شود.»

ما چگونه پیروزی مسیح را به "ریاست‌ها و قدرت‌های آسمانی" می‌شناسانیم؟ در بسیاری از نقاط دنیا این کار به طور شایسته صورت نمی‌گیرد. برخی از ما هنوز می‌گوییم: "چه ریاست‌ها و قدرت‌هایی؟" ما حتی به وجود دیوها اطمینان نداریم. چگونه می‌توانیم کارمان را در دنیا به انجام برسانیم، درحالی که به آن چه که خدا درباره‌ی ملکوت تاریکی می‌گوید ایمان نداشته باشیم؟ برخی دیگر از ما در گوشاهای مخفی می‌شویم و به خدا تماس می‌کنیم: "آه! ای خدا لطفاً کمک‌مان کن! شریر بر ما نعره می‌زند!" و خداوند در پاسخ می‌گوید: "من هر آن چه را که باید انجام دهم قبلًاً انجام داده‌ام. من شیطان را بر صلیب شکست داده و قدرتش را از او گرفتم، من تمام قدرت را در مسیح به شما عطا کردم. حال چشمان‌تان را بگشائید. خود را بشناسید و قدرتی را که دارید، آشکار سازید."

### برای به کار بردن قدرت مسیح به چه چیزی نیاز داریم؟

در مورد این که قدرت مسیح را بر قدرت‌های روحانی به کار گیریک منظور چیست؟ آیا هر مسیحی‌ای می‌تواند بدون در نظر گرفتن بلوغ روحانی-اش چنین کاری انجام دهد؟ اگر چنین است، چرا ما در نشان دادن قدرت‌مان بر ملکوت شیطان مانند هم عمل نمی‌کنیم؟ من معتقدم چهار شرط برای نشان دادن قدرت‌مان بر حاکمان و قدرت‌های روحانی وجود دارد.

ابتدا فرض کنید یک افسر پلیس تازه کار و بی‌تجربه می‌خواهد برای اولین بار یک چهارراه پر رفت و آمد را کنترل کند. در دانشکده‌ی افسری به او گفته شد، که لازم است وارد خیابان شود و دستش را بلند کند و سپس اتومبیل‌ها توقف خواهد کرد، ولی او چندان هم اطمینان ندارد. او در وسط

چهارراه می‌ایستد، به سستی صدایی از سوت خود درمی‌آورید و با کوچک-ترین حرکت از سوی اتومبیلی که در حال حرکت است فریاد بر می‌آورد. او با عدم اعتماد به نفس خود اقتدار خویش را کمنگ به کار می‌گیرد.

حال تصور کنید که یک افسر با تجربه می‌آید و با این صحنه مواجه می‌شود. او ابتدا وضعیت را می‌سنجد، سپس با دقت اما با اعتماد کامل وارد خیابان شده در سوت خود می‌دمد و دست خود را بالا گرفته و اتومبیل‌ها را متوقف می‌کند. او هیچ شکی به دل راه نمی‌دهد که می‌تواند رفت و آمد را کنترل کند، زیرا او به اقتدار خود ایمان دارد.

اگر به اقتدار خود در قلمرو روحانی ایمان نداشته باشید، هیچ وقت آن را استفاده نخواهید کرد. اگر اعتقاد شما ضعیف باشد، پس نشان دادن آن نیز ضعیف و بی‌تأثیر خواهد بود. اما اگر اقتداری که مسیح به شما عطا کرده را با اعتقاد بپذیرید با اعتماد نیز آن را اعمال خواهید کرد.

شبی مکالمه تلفنی جالبی با یک شبان جوان داشتم، شبان جوانی که اعتقاد او به اقتدارش مورد آزمایش قرار گرفته بود. او به ملاقات یکی از اعضای جوانش رفته بود، در حالی که والدین آن جوان به باشگاه بولینگ رفته بودند، تمام اعضای آن خانواده مسیحی بودند، اما برادر بزرگ او کمی مرموز بود. او اعضای خانواده خود را فریب می‌داد و خود نیز فریب خورده بود. او چنین گفت: "آقای اندرسون؛ من آنجا نشسته بودم و با یکی از بچه‌های گروهم و خواهر کوچکش ملاقات می‌کردم که حضور شریر را در آن اتاق احساس کردم. همه‌ی ما ترسیده بودیم، به طوری که من تصمیم گرفتم به همه جای خانه نگاهی بیاندازم. هنگامی که وارد یکی از اتاق‌ها شدم احساس کردم که چند درجه از دیگر اتاق‌ها سردتر است. من می‌دانستم که یک جای کار اشکال دارد."

من از او پرسیدم: "بعد چه کار کردی؟" او گفت که با صدای بلند گفتم: "بسیار خوب من می‌دانم که تو اینجا هستی. خود را به من نشان بده." ناگهان تابلوی روی دیوار واژگون شد و به خاطر همین بود که تصمیم گرفتم این موضوع را با شما درمیان بگذارم.

اعتقاد دوست جوان من به اقتدارش به طور ناگهانی تضعیف شده بود. اگر شما هم مانند او با یک روح شریر در افتاده‌اید، نیاز دارید که بتوانید اقتدار خود را در مسیح اعمال کنید و به این غائله پایان دهید.

شب بعد من به آن خانه رفتم، و از تمام اعضای خانواده دیدن کردم، همچنین آن پسری که مرموز بودنش باعث شده بود که دری به سوی اعمال شیطانی باز شود. ما همگی با هم دعا کردیم و پدر خانواده، به عنوان سرِ خانه بر خانه‌شان اقتدار یافت.

به مدت دو روز هیچ اثری از حضور شریر احساس نمی‌شد، سپس از قرار معلوم یک شب دشمن تصمیم گرفته که اقتدار خانواده را محک بزنند. دختر کوچک خانه نیمه‌های شب وحشت زده از خواب بیدار شد. او از زیر درِ اتاق خوابش نور ترسناکی را در راهرو دید. والدینش در اتاق انتهای پذیرایی خوابیده بودند و او می‌خواست که پیش آن‌ها برود. اما می‌ترسید که در را باز کند. سرانجام، دعای چند شب قبل را به یاد آورد و ایمان خود را به کار گرفت و در را باز کرد. به محض این که در را باز کرد آن نور محو شد و دیگر هرگز بازنگشت.

شاید شما فکر کنید که برای متوقف کردن رفت و آمد شریر در زندگی - تان "بی‌تجربه" هستید. اما عیسای مسیح یک جنگاور کار کشته است، و شما نیز در او هستید. کلام خدا را بخوانید تا ببینید که مسیح چگونه در برابر

قدرت‌های تاریکی ایستاد و هیچنین رسالات را که بدانید فرمان خداوند برای انجام این کار چیست تا بدین وسیله ایمان‌تان را بر اقتدارتان بنا نمایید.

## فروتنی

فروتنی به این معنی نیست که همیشه از نظرها پنهان باشید، زیرا که احساس می‌کنید ارزش انجام هیچ کاری را ندارید. من فروتنی را چنین تعریف می‌کنم: "به طرز صحیح اعتماد داشتن (اعتمادی که به شکل صحیح ایجاد شده باشد)". هنگامی که اقتدارمان را به کار می‌گیریم، اگر فروتنی داشته باشیم اعتماد ما بر مسیح - منبع اقتدارمان - خواهد بود نه بر خودمان! عیسی از آشکار نمودن قدرت خود ابایی نداشت، اما فزوتنی زیادی از خود نشان داد زیرا، او همه چیز را مطابق با آن چه پدرس گفته بود، انجام داد.

غورو می‌گوید: "من خودم مقابل شریر مقاومت کردم!", فروتنی نادرست می‌گوید: "خدا در برابر شریر ایستاد، من کاری انجام ندادم!", اما فروتنی صحیح می‌گوید: "من با فیض خدا در مقابل شریر ایستادم!" ما جدای از مسیح نمی‌توانیم کاری انجام دهیم (یوحنا ۱۵:۵)، اما این بدان معنی نیست که نباید کاری بکنیم. ما اقتدار را با خضوع و فروتنی در قوت او و در نام او به کار می‌گیریم.

## شجاعت

مشخصه‌ی یک مسیحی پر از روح با دلاوری و شجاعت واقعی و الهی در جنگ روحانی است. در شبی که یوشع قصد داشت به سرزمین موعود

حمله کند، خدا چهار بار به او گفت که قوی و دلیر باشد (یوشع ۱: ۶) هنگامی که کلیسای اولیه در امر خدمتِ رساندن پیغام انجیل به اورشلیم، دعا می‌کردند، «مکانی که در آن جمع بودند به لرزه آمد و همه به از روح-القدس پر شده، کلام خدا را با شهامت بیان می‌کردند.» (اعمال ۳۱: ۴). امروزه دلاوری و شجاعتی که از روح القدس باشد پیشتبیان هر پیشروی موفق کلیسا است.

نقطه‌ی مقابل دلیری، بزدلی، ترس و بی‌اعتقادی است. توجه کنید که خدا درباره‌ی این خصوصیات چگونه می‌اندیشد: «من "الف" و "یاه" و ابتدا و انتهای هستم، من به هر که تشنه باشد از چشم‌هme آب حیات با رایگان خواهم داد. هر که غالب آید، این همه را به میراث خواهد بردا، و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود. اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدم‌کشان و بی‌عفنان و جادوگران و بت‌پرستان و همه‌ی دروغگویان، دریاچه‌ی مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود، این مرگ دوم است.» (مکافته ۱۲: ۶-۸)

این موضوع بسیار مهم است. ترسوها در صفات آدم‌کشان، جادوگران و بت‌پرستان در کنار دریاچه‌ی آتش خواهند بود. ما باید دلیر باشیم تا در ما این انگیزه ایجاد شود که اقتدارمان را با دلیری اعمال کنیم. (دوم تیموتائوس ۷: ۱)

مسیحیان بسیاری که من با آن‌ها ملاقات کرده‌ام از نیمه‌ی تاریک روحانی هراسانند. من از صحبت درباره دیوهای می‌ترسم. درست است که دانستن اندک می‌تواند خطرناک و باعث ترس باشد، اما آگاهی بیشتر درباره‌ی حقیقت می‌تواند منجر به آزادی شود. معمولاً پس از این که گروهی از دانش‌آموزان دوره‌ی آموزشی خود را به پایان می‌رسانند، عده‌ی کمی از آن‌ها

چنین خواهند گفت: "سابقاً از این جور چیزها می‌ترسیدم، اما اکنون به اقتدار خود در مسیح پی بردهام و دیگر نمی‌ترسم." این دقیقاً همان درکی است که ما باید داشته باشیم.

## وابستگی

اقتداری که اکنون درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم، یک اقتدار مستقل نیست. ما مانند برخی از انجیلی‌ها که به دنبال روح‌های بد می‌گردند تا آن را اخراج کنند نیستیم و به ابتکار عمل خودمان توکل نمی‌کنیم تا به تعقیب شریر پیردازیم و او را وارد پیکار کنیم. خدا در وله‌ی اول؛ هر یک از ما را فراخوانده تا بر خدمت پادشاهی او متمرکز باشیم، یعنی محبت کنیم، مهربان باشیم، موعظه کنیم، تعلیم دهیم، دعا کنیم و... لذا، هنگامی که به دنبال انجام این خدمت هستیم و قدرت‌های شیطانی با ما درگیر می‌شوند، ما بر اساس قدرتی که در مسیح داریم و وابستگی‌مان به او در مقابل نیروهای شریر می‌ایستیم. سپس به خدمت خود ادامه خواهیم داد. یک ایماندار حقی ندارد که از این قدرت بر علیه‌ی دیگر ایمان‌داران استفاده کند. ما باید «به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید.» (افسیان ۵:۲۱) بر زمین قدرتی حاکم است که از جانب خداوند است و بر ساختار اجتماعی دولت، کار، خانه و کلیسا حاکم است (رومیان ۱: ۷ – ۱۳) اطاعت از قدرت‌های حاکم بسیار مهم است، مگر این که آن‌ها از ما بخواهند تا نسبت به خدا مرتكب گناه شویم.

## چکیده‌ی کلام: آزادی

هنگامی که ما به دلیری و با فروتنی قدرتی که مسیح به ما داده را در قلمرو روحانی به کار می‌گیریم، طعم آزادی از اسارت را خواهیم چشید. همان آزادی‌ای که مسیح آن را وعده داده است (یوحننا:۳۲). همان طور که یکی از دوستانم در یکی از مشاوره‌های خود بدان پی برده بود، غالباً مشاوره دنیوی از تحقق بخشیدن این آزادی عاجز است.

زن جوانی به نام کریستس؛ که از سوءاستفاده‌ی جنسی شنبیعی که از وی شده بود رنج می‌برد، نزد یکی از دوستانم به نام بری؛ آمد. بری؛ بر سر مسائل خانوادگی و اجتماعی با کریستس مشورت می‌کرد، و کریستس هم نظرات او را می‌پذیرفت. اما او هیچ وقت بهبود نیافت. بری؛ پس از قریب به چهار سال مشاوره با کریستس، او را نزد من آورد.

من با کنجکاوی پرسیدم: "کریستس، از دوستان دوران کودکیت برایم بگو."

او گفت: "تنها دختر محله‌ی ما، در خیابان محل اقامت ما زندگی می‌کرد، خوب ما با هم دوست بودیم."

"خانواده‌اش چگونه بود؟"

چشمان کریستس در هم رفت و با صدای ضعیف گفت: "مادرش کارهای عجیبی در خانه‌شان انجام می‌داد."

"آیا این کارهای عجیب و غریب، کارهایی مثل شمع روشن کردن و قربانی کردن و یا حتی کشتن حیوانات بود؟"

"بله!"

در این هنگام چشمان بَری؛ داشت از حدقه بیرون می‌زد. کریستنس در حدود چهار سال مشاوره با او، به او نکفته بود که در خیابان محله زندگی اش یک جادوگر در جلد یک بچه زندگی می‌کرد. بَری؛ آنقدر تجربه نداشت که از او این سئوالات را بکند، و کریستنس هم نخواسته بود بدون این که از او سوال شود چنین اطلاعاتی را به او بدهد. غالب مردم اگر احساس کنند که مشاورشان مطالب را درست جذب نمی‌کند، درباره‌ی این قبیل مسائل با او صحبت نخواهند کرد.

من از او پرسیدم: "آیا تا به حال در این جور مراسم‌ها مجبور شده‌اید که لباس‌های تان را دریابویید؟" کریستنس سرش را به نشانه‌ی تأیید تکان داد. "و آیا آنجا مردان و زنان دیگری هم بودند که لباس‌های شان را در بیاورند و با تو و یکدیگر اعمال جنسی انجام دهند؟" باری دیگری کریستنس سرش را تکان داد.

سرانجام همسایه‌ی کریستنس از آن محل رفتند. اما آن جادوگر هر شب در اتاق کریستی به او ظاهر می‌شد و با او حرف می‌زد. من کریستنس را به سوی مراحل انتهایی آزادی هدایت کردم، و او قدرتش را در مسیح به کار گرفت و تأثیر شریر را از زندگی اش بیرون کرد، اما آن روح هر از چند گاهی باز می‌گشت و گاهی اوقات کریستنس نمی‌توانست در مقابل او بایستد زیرا او از جنگیدن در این نبرد خسته شده بود. اما هنگامی که با اقتدار مسیح در مقابله ایستادگی کرد، آزاد شد.

شیطان نمی‌تواند با مقام شما در مسیح در بیافتد. اما اگر او بتواند، شما را تحت تأثیر خود قرار دهد، دیدگاه‌تان را تیره و تار خواهد کرد و از این جهت ایمان‌تان را سست کرده و توان شما را در این نبرد روحانی می‌گیرد. من می‌خواهم که دعای پولس در افسسیان باب اول را بازگو کنم. دعا

می‌کنم که چشمان دل شما روشن گشته و قدرت و قوی را که مسیح به شما در مقام یک ایمان‌دار عطا کرده است، دیده و نسبت به آن آگاه باشید.

## فصل پنجم

شما تحت حفاظت عیسای مسیح هستید.

در طی مدتی که یک کنفرانس هفت روزه در مورد جنگ‌های روحانی را اداره می‌کردم، نامه‌ای به دستم رسید. نامه از سوی دختری به نام فرانسیس؛ بود. تلاش فرانسیس؛ برای آزادی از اسارت، نمایانگر ماهیت جنگ روحانی است، موضوعی که بسیاری از مسیحیان را به تنگ آورده است:

### دکتر اندرسون عزیز؛

من در جلسات روز یکشنبه شما شرکت می‌کردم، اما یک عصر یکشنبه پس از پایان مراسم در حالی که منتظر بودم تا با شما صحبت کنم، ناگهان احساس کردم که ناخوشم. بدنم داغ شده بود گویی تب داشته باشم، و آنقدر ضعیف شده بودم که گمان کردم دارم از هوش می‌روم. از این رو ترجیح دادم که به خانه بروم. من نیازمند کمک هستم. از لحظه‌ای که مسیحی شدم مشکلات و دردسرهایم حتی از قبل هم بیشتر شده است. من بارها و بارها در نوشیدن الکل و مصرف مواد مخدر زیاده‌روی کردم که دیگر حتی شمار آن‌ها هم از دستم خارج شده است. بارها بدنم را با تیغ بریده‌ام، و گاهی اوقات جراحت‌های بسیار عمیق ایجاد کرده‌ام. هر هفته افکار و احساس خودکشی به من هجوم می‌آورند، مثل چاقو زدن به قلبم. من بردهی هوس‌های نفس خود هستم. دیگر نمی‌توانم بر خودم مسلط باشم و نمی‌دانم که چگونه مانع این اعمال شوم. بیرون از خانه همه چیز عادی است. من

شغل خوبی دارم و با خانواده‌ای سرشناس زندگی می‌کنم. حتی با رهبران کیسا نیز همکاری می‌کنم. اما واقعاً قادر نیستم در مورد رابطه‌ام با خدا چیزی بنویسم. به مدت دو سال نزد یک روانکاو می‌رفتم. گاهی اوقات فکر می‌کنم که دلیلش می‌تواند خرابکاری‌های دوران کودکی باشد، و یا شاید اصلاً این طوری به دنیا آمدهام. چگونه می‌توانم با شما صحبت کنم، در حالی که نمی‌دانم مشکلات ثمره‌ی گناه و نالاطاعتی از خدا است و یا تحت تأثیر شریر در ذهن من رخنه کرده است؟ من مایل هستم که در طی برگزاری این کنفرانس با شما صحبت کنم، اما نمی‌خواهم که بیش از این، معالجاتی را که مؤثر نیستند امتحان کنم؟

آشفتنگی ذهن فرانسیس؛ هشداری است واضح بر این موضوع که مشکل او نتیجه‌ی تأثیر شریر است. من در همان هفته او را ملاقات کردم و او درست به مانند لحن نوشتارش در نامه دلگیر، ناکام و مغبون بود. او می‌خواست که با تمام وجود خدا را خدمت کند، او نیز به همان اندازه به اقتدار و قدرت مقاومت در برابر شریر دسترسی دارد که من و شما داریم. اما قدرت‌های تاریکی او را همچون گوئی روی یخ به این سو و آن سو پرتاپ می‌کردند، زیرا او از قدرت و محافظت خود در مسیح آگاه نبود.

همین که فرانسیس؛ پی برد که در این نبرد ناتوان و بی‌بنای نیست و می‌تواند تصمیم به تغییر این اوضاع و شرایط بگیرد، بندها پاره شد و توanstت با آزادی گام بردارد. آزادی او نه تنها به طرز چشمگیری زندگی اش را دگرگون کرد، بلکه بسیاری از اطرافیان خود را تحت تأثیر قرار داد.

## قرار گرفتن در حفاظت خدا

آیا تاکنون واقعیتی را که فرانسیس؛ به زبان آورد در زندگی تان تجربه کرده‌اید؛ "از لحظه‌ای که مسیحی شدم مشکلات و دردسرها ایم از قبل هم بیشتر شده است!" هنگامی که شما فرزند خدا می‌گردید، با دشمنی مواجه می‌گردید که در گذشته آن را نمی‌شناختید. در آن روزهایی که در مسیح نبودید رئیس این جهان مزاحم شما نمی‌شد، زیرا شما قسمتی از ملکوت او بودید. هدف او این بود که چشمان شما را بر مشیت خدا برای نجات بیندد (دوم قرنیتان ۴۳:۴). اما هنگامی که شما به زندگی مسیحی قدم نهادید، شیطان دمش را روی کولش نگذاشت و فرار نکرد. او هنوز در تلاش است که زندگی تان را با فریب‌هایش مغشوشه سازد تا ثابت کند مسیحیت انسان را متحول نمی‌سازد، که کلام خدا حقیقت ندارد و شما را متقاود کند که به هنگام تولد تازه هیچ اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد.

ممکن است با تعجب بگویید: "پس مسیحی بودن چه نفعی به حال ما دارد؟ کدام آدم عاقل یافت می‌شود که خود را مکلف به یک زندگی پر دردسر بداند؟" در واقع، نیازی نیست که زندگی تان پر از دردسر و ناآرامی باشد و شما نباید بی‌دفاع باشید و تحت فرمان شیطان و دیوهایش درآیید. شما در قلمرو روحانی نیازمند مصنوبیت در برابر هر حمله هستید که آن را نیز خداوند برای تان مهیا کرده است. تنها لازم است به آن چه که خدا برای شما مهیا کرده واقف باشید و آن را در تجارت شخصی خود به کار گیرید.

برخی از مسیحیان درباره‌ی نیروهای شریر خیلی بد گمان هستند، چرا که می‌پنداشند دیوها در هر گوش و کنار رخنه کرده‌اند و در انتظارند تا آن‌ها را تصاحب کنند. اصولاً چنین ترسی درست نیست. رابطه‌ی ما با نیروهای شریر در قلمرو روحانی بسیار شبیه رابطه‌ی ما با میکروب‌ها در قلمرو جسمانی

است. ما می‌دانیم که میکروب‌ها اطراف ما می‌لولند، در هوا، در آب، در غذاهای مان، در اشخاص دیگر و حتی در خودمان. آیا شما دائمًا از این موضوع واهمه دارید که مبادا به مرضی مبتلا شوید؟ مسلماً نه - مگر این که مبتلا به یک بیماری روانی به نام "خودبیمارانگاری" *hypochondriac* باشید! شما درباره‌ی سلامت خوردن غذای خوب، استراحت کافی، و تمیز نگاه داشتن خود و لوازم خود به خوبی آگاه هستید. اگر هم زمانی سرما بخورید یا مبتلا به سرخک شوید به سادگی با این موضوع برخورد کرده و به زندگی خود ادامه می‌دهید.

در قلمرو روحانی نیز وضعیت بدین سان است. دیوها نیز مانند میکروب‌های نامرئی هستند و به دنبال شخصی هستند تا او را آلوده سازند. در کتاب مقدس هرگز به ما گفته نشده که از آن‌ها بترسیم. تنها لازم است که از واقعیت آن‌ها مطلع باشیم و برخلاف آن‌ها خود را مکلف بدانیم که زندگی مقدسی داشته باشیم. بله شما در معرض حملات شریر هستید، اما با آن‌ها مقابله کنید و به زندگی خود ادامه دهید. فراموش نکنید که تنها موضوع مهم درباره یک دیو دهان او است. دیوها عادت دارند که دروغ بگویند. شما در عیسای مسیح، حقیقت زنده، به تمام قدرت و حفاظتی که نیاز دارید تجهیز شده‌اید تا با مانعی که شریر در سر راه شما قرار می‌دهد، مقابله نمایید.

حکم محفوظ بودن مسیحیان در افسیسان ۶ : ۱۰-۱۸ نوشته شده است. اولین موضوعی که درباره‌ی یافتن محافظت خدا در این عبارت باید بدانید این است که نقش ما منفعل نیست. خداوند از ما می‌خواهد که به طور فعال در دفاع روحانی‌ای که او برای ما مهیا کرده شرکت جوییم. توجه کنید که چند بار به ما فرمان داده شده که نقشی فعال داشته باشیم:

«باری، در خداوند، و به پشتوانه‌ی قدرت مقتدر او، نیرومند باشید. اسلحه‌ی کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیله‌های ابلیس بایستید. زیرا ما را کشته گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه‌ی قدرت‌ها، علیه‌ی ریاست‌ها، علیه‌ی خداوند‌گاران این دنیا‌ی تاریک، و علیه‌ی فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی می‌جنگیم. پس اسلحه‌ی کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شر شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز بایستید.» (آیات ۱۳-۱۰).

شاید از خود بپرسیم: "اگر مقام من در مسیح محفوظ است و حفاظت من در او مهیا شده است. پس چرا باید به طور فعال در این جنگ شرکت داشته باشیم؟ آیا نمی‌توانم به او اطمینان داشته و بگذارم که او از من محافظت بنماید." این تفکر درست مانند این است که سربازی بگوید: "کشور ما یک قدرت نظامی بزرگ است. ما پیشرفت‌ترین تانک‌ها، هوایپماها، موشک‌ها و کشتی‌ها را در جهان داریم. پس چرا به خود زحمت بدهم که کلاه‌خود به سر کنم، خبردار بایستم، یا بیاموزم که چگونه با تفنگ شلیک کنم؟ راحت‌تر آن است که در اردوگاه بمانم و تانک‌ها و هوایپماهای نظامی در این نبرد بجنگند." حال وقتی که نیروهای دشمن به داخل نفوذ کنند، حدس بزنید که اولین سربازی که مورد هدف قرار می‌گیرد چه کسی خواهد بود؟

خدا؛ فرماندهی ما، هر چه را که برای کسب پیروزی بر علیه‌ی نیروهای شرارت و تاریکی نیاز داریم را در اختیار ما گذاشته است. اما او می‌گوید: "من یک استراتژی پیروزمندانه را مهیا ساخته‌ام و سلاح‌هایی مؤثر طراحی کرده‌ام. پس اگر سهم خود را انجام ندهید یعنی وظایف خود را فعالانه انجام ندهید احتمالاً یکی از تلفات خواهید بود."

جسی پن لویز؛ در کتاب مشهور خود یعنی "جنگ بر علیه‌ی مقدسان" می‌گوید: "علاوه بر گناه وضعیت دیگری که برای ارواح شریر اهمیت دارد، بی‌تفاوت بودن ایمان‌دار است، که دقیقاً نقطه‌ی مقابل وضعیتی است که خدا از ایمان‌داران انتظار دارد تا بتواند در آن‌ها کار کند." اگر نقشی فعال در استراتژی‌ای که خدا برای تان فراهم ساخته ایفا نکنید، نمی‌توانید از او انتظار داشته باشید که شما را در برابر تأثیرات دیوها محافظت کند.

### برای کسب موفقیت ملبس شوید.

اولین جزء در محافظت ما زرهی است که خدا آن را برای ما مهیا کرده و به ما تعلیم داده که آن را در برگیریم. پولس می‌گوید: «پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان بیندید و زرهی پارسایی را بر تن کنید، و کفش آمادگی برای اعلام انجیل صلح را برپا نمایید. افزون بر این همه، سپر ایمان را برگیرید، تا بتوانید با آن همه تیرهای آتشین آن شرور را خاموش کنید کلاه خود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست گیرید.» (افسیسیان ۱۴:۶ – ۱۲)

هنگامی که ما زرهی خدا را در بر می‌گیریم در واقع عیسای مسیح را می‌پوشیم. (رومیان ۱۲ : ۱۴ – ۱۲) و هنگامی که مسیح را می‌پوشیم خود را از قلمرو جسم، جایی که در برابر حملات آسیب‌پذیر هستیم، خارج می‌سازیم و تحت حاکمیت مسیح قرار می‌گیریم، جایی که شریر به ما دستری نخواهد داشت. شیطان در مسیح چیزی ندارد. (یوحنا ۳۰:۱۴) و به هر اندازه که مسیح را بپوشیم، به همان نسبت شیطان نمی‌تواند به ما دستری یابد. (اول یوحنا ۵:۱۸). او تنها به معیار خود می‌تواند بر ما دستری

یابد. به همین علت است که به ما فرمان داده شده که "در پی ارضای امیال نفس خود مبایشید." (رومیان ۱۳:۱۴) که بدین معنی است، "با معیارهای شیطان زندگی نکنیم."

### زرهی که به تن کرده‌اید.

از زمان افعال در آیات ۱۴ و ۱۵ باب ششم از رساله‌ی افسسیان چنین پیدا است که سه قسمت از اسلحه‌ی کامل-کمربند، زره و کفش را هم اکنون بر تن دارید. و این سه فعل عبارتند از: "بسته‌اید...", "در بر کرده‌اید...", "درپا کرده‌اید..." این سه قسمت از زره بیانگر اجزای حفاظت شما است که به هنگام پذیرفتن عیسای مسیح مهیا می‌شود و به شما فرمان داده شده که در آن مصمم و محکم بایستید. فعل به کار رفته در نسخه‌ی یونانی یعنی "کرده‌اید" بدین موضوع اشاره دارد که عملی که آن فعل بر آن دلالت دارد- قبل از این که ما بایستیم به انجام رسیده است و چنین امری برای آماده- سازی یک سرباز بسیار منطقی می‌نماید یعنی او پیش از این که محکم بایستد کمربند، زره و کفش را به تن می‌کند. همان گونه هم ما پس از این که عیسای مسیح را پوشیدیم باید اسلحه‌ی کامل خدا را به تن کنیم.

### کمربند راستی

عیسی گفت: «من راستی هستم!» (یوحننا ۶:۱۴) از آن جایی که مسیح در شما ساکن است، در واقع حقیقت در شما است. انتخاب راستی همیشه سهل نیست. کمربند راستی شما (که دیگر قسمت‌های زره شما را در جای

خود قرار می‌دهد) همواره تحت حمله است. اگر او بتواند شما را در این مورد یعنی راستی ناتوان سازد، هدفی بی‌دردسر برای دیگر حملات او خواهد بود.

شما با ایجاد رابطه بین اعمال تان با حقیقت کلام خدا، در راستی استوار خواهید شد. اگر فکری به ذهن شما خطور می‌کند که با حقیقت خدا سازگار نیست، آن را از خود برانید. اگر موقعیتی برای شما ایجاد شود که چیزی بگویید یا کاری انجام دهید که حقیقت را در خطر بیاندازد یا که با حقیقت در تضاد باشد از آن اجتناب ورزید. این قاعده‌ی ساده اخلاقی را در پیش گیرید. اگر این عمل مطابق راستی باشد پس آن را انجام خواهم داد، و اگر مطابق راستی نباشد مرا از آن دور نما.

اگر بیاموزید که هر روز با حقیقت زندگی کنید، با عشق به حقیقت رشد خواهد کرد، زیرا چیزی ندارید که آن را پنهان کنید. هرگز نباید چیزی را از خدا یا هر شخص دیگر مخفی نمایید. هر چه که انجام می‌دهید آشکار باشد. علاوه بر این، هنگامی که شما در حقیقت زندگی می‌کنید، دروغ‌های شیطان، پدر دروغ‌گویان، را از خود دور می‌سازید (یوحننا: ۴۴). به خاطر داشته باشید که اگر شیطان شما را به باور دروغ فریب دهد می‌تواند بر زندگی شما در آن زمینه تسلط یابد.

عیسی چنین دعا کرد: «درخواست من این نیست که آن‌ها را از دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظ شان کنی.» (یوحننا: ۱۵: ۱۷). چگونه؟ «آنان را در حقیقت تقدیس کن، کلام تو حقیقت است.» (آیه‌ی ۱۷). شما تنها با مکافهه‌ی خدا می‌توانید دروغ‌های شیطان را از خود برانید، و نه با خردگرایی انسانی.

## زرهی پارسایی

وقتی شما در هنگام نجات مسیح را می‌پوشید در واقع در حضور خدای قدوس پارسا شمرده می‌شوید و این پارسایی از شما نیست بلکه از مسیح است (اول قرنتیان ۱:۳۰؛ فیلیپیان ۳:۸ - ۹). از این رو هرگاه شیطان شما را تحت فشار قرار دهد و بگوید: «کیست که برگردید گان خدا را متهم کند؟ خداست که آن‌ها را پارسا می‌شمارد!» (رومیان ۸:۲۳). پارسایی شما در مسیح، در واقع مصونیت شما در برابر اتهامات شیطان است، اتهام‌هایی که ارزش ما را در نظر خدای قدوس زیر سؤال می‌برد.

اگر چه ما به خاطر مقام پارسایی خود در مسیح وجود می‌نماییم، ولی نسبت به اعمال نادرست خود در زمانی که جدای از خدا فکر می‌کنیم، سخن می‌گوییم و یا کاری انجام می‌دهیم، واقف هستیم. ما مقدسانی هستیم که گاهی مرتكب گناه می‌شویم، ثابت ایستادن در پارسایی، مستلزم شناخت و به کارگیری اصول اعتراف است.

درمانی که خدا برای گناه تدارک دیده، در اول یوحنای ۹:۱ بیان شده است: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آموزد و از هر ناراستی پاکمان می‌سازد.» (اول یوحنای ۹:۱). اعتراف موضوعی است که با اظهار تأسف و طلب بخشایش تفاوت دارد. اعتراف کردن homologeo به معنای پذیرفتن یا موافقت کردن است. فرض کنید پدری فرزندش را در حالی که سنگی به سوی یک اتومبیل پرتاب می‌کند مشاهده می‌کند. پدر می‌گوید: "تو به سمت آن اتومبیل سنگی پرتاب کردی و این کار اشتباهی است." اگر پسر تنها بگوید: "متأسقم! پدر" آیا واقعاً اعتراف کرده است؟ شاید این جمله را نیز به زبان بیاورد: "لطفاً مرا ببخش پدر!"، اما آیا او هنوز هم به طور واقعی اعتراف کرده است؟ خیر! او هنگامی که با

پدرش موافق نکند و نگوید: "من سنگی به سمت اتومبیل پرتاب نمودم و اشتباه کردم!" اعتراف واقعی را انجام نداده است.

هنگامی که شما گناه می‌کنید ممکن است احساس تأسف بکنید، اما احساس تأسف یا حتی اظهار تأسف، اعتراف محسوب نمی‌شود. شما هنگامی اعتراف می‌کنید که آن چه که خدا درباره‌ی آن گناه می‌گوید را به زبان آورید: "اجازه دادم از افکار شهوانی لذت ببرم." "امروز صبح با همسرم رفتار خصم‌مانهای داشتم و این کارم اشتباه بود"، "غرور مرا ترغیب کرد تا به دنبال آن جاه و مقام باشم ولی نباید غرور جایی در زندگی من داشته باشد."

شیطان تا جایی که بتواند اعتراف را برای شما دشوار خواهد ساخت. او سعی خواهد کرد تا شما را متقادع سازد که برای اعتراف بسیار دیر شده است، و خدا نام شما را از دفتر حیات پاک کرده است. این یکی دیگر از دروغ‌های بزرگ شیطان است. شما در مسیح هستید و بخشیده شده‌اید. شما در مسیح پارسایی خدا هستید. (دوم قرنتیان ۵:۲۱)، و او هرگز شما را ترک نخواهد کرد.

هنگامی که گناه می‌کنید، ارتباط شما با خدا و سرنوشت ابدی شما به خطر نمی‌افتد، بلکه پیروزی روزانه شما به خطر خواهد افتاد. اعتراف به گناه راه را برای تحقق پرثمر پارسایی در زندگی روزانه شما همراه خواهد کرد. ما باید مانند پولس باشیم، و مانند او چنین بگوییم: «از این رو، سخت می‌کوشیم تا سست به خدا و مردم با وجودانی پاک زندگی کنم.» (اعمال ۲۴:۱۶).

## کفشهای صلح

شما با پذیرفتن به عقد شاهزاده صلح درآمده‌اید. اکنون میان شما و خدا به واسطه‌ی مسیح صلح برقرار شده است. (رومیان ۱:۵) اما باید صلح بر قلب شما حکم‌فرما باشد، و این امر هنگامی تحقق می‌یابد که بگذارید کلام مسیح کاملاً در شما ساکن شود. (کولسیان ۳: ۱۵-۱۶)

هنگامی که شما برای دیگر ایمان‌داران منشاء صلح و سلامتی باشید، کفشهای صلح برای شما همچون حفاظی در برابر نقشه‌های تفرقه‌انگیز شریر عمل خواهد کرد. میانجیان صلح با کمک در ایجاد همدلی و صلح موجب اتحاد در بین ایمان‌داران می‌شوند. بسیاری از مسیحیان به تعلیمی مشترک به عنوان مبانی همدلی و اتحاد نیاز دارند و به راستی اگر همه به یک چیز فکر نکنیم و همه به یک چیز معتقد نباشیم، به جای این که صلح و سلامتی در بین ما حاکم باشد، تنش و اختلاف پدیدار خواهد شد. اما تعلیم مشترک مبنای همدلی نیست، بلکه مبنای همدلی میراث مشترک است. ما همه فرزندان خدا هستیم و همین کافی است که ما را در صلح متعدد سازد. اگر برای پذیرفتن شخصی آنقدر منتظر بمانید تا بر هر جنبه از تعلیم او به طور کامل توافق حاصل نمایید، پس شما تنها ترین مسیحی روی زمین خواهید بود. به جای این که اینقدر بر اتحاد ذهن اصرار ورزید، بهتر آن است که با در دست گرفتن ابتکار عمل و ایجاد همدلی در روابطتان، یگانگی روح را حفظ نمایید (متی ۹:۵؛ افسسیان ۴:۳). در رومیان ۲۰:۱۶ به ما چنین وعده داده شده است: «خدای صلح و سلامت به زودی شیطان را زیر پاهای شما که خواهد کرد.»

## اجزای دیگر تن پوش

پولس سه قسمت دیگر نیز برای اسلحه‌ی کاملی که ما باید در برگیریم تا خود را از حملات شیطان محفوظ نگه داریم ذکر می‌کند: سپر ایمان، کلاه‌خود نجات، و شمشیر روح که کلام خدا است. با مقامی که در مسیح داریم سه قسمت اول این اسلحه در ما شکل گرفته است؛ و سه قسمت دیگر به ما کمک می‌کنند تا به پیروزی در این نبرد ادامه دهیم.

### سپر ایمان

برخلاف برداشت عموم از ایمان، ایمان یک مسأله‌ی اسرارآمیزی نیست. ایمان کتاب مقدسی تنها ایمان به آن چیزی است که شما درباره‌ی خدا و کلامش می‌دانید. هر چه درباره‌ی خدا و کلامش بیشتر بدانید، ایمانی افرون‌تر خواهدید داشت. و هر چه کمتر بدانید، سپر شما کوچک‌تر بوده، و آسان‌تر در تیررس تیرهای آتشین شیطان قرار خواهدید گرفت. اگر می‌خواهید که سپر ایمان‌تان بزرگ بوده از شما حفاظت کند، باید شناخت شما از خدا و کلامش بیشتر گردد. (رومیان ۱۰:۱۷)

تیرهای آتشین شیطان چیزی نیست جز دروغ‌های پنهان، سرزنش‌های سوزش‌آور و وسوسه‌های پرشور که افکار ما را زیر هجوم حملات خود می‌برند. هنگامی که یک فکر فریبینده، سرزنش و یا وسوسه‌ای به ذهن شما رخنه می‌کند، با حقایقی که درباره‌ی کلام خدا و کلام او می‌دانید، رودررو در برابر آن‌ها بایستید. عیسای مسیح چگونه تیرهای وسوسه‌ی شیطان را منهدم ساخت؟ با سپر دفاعی کلام خدا. هر گاه که شما آیه‌ای از کتاب مقدس را حفظ می‌کنید، به موعظه‌ای گوش می‌دهید، یا در مطالعه‌ی گروهی

کتاب مقدس شرکت می‌کنید، در واقع شناخت خود را از خدا افزون‌تر کرده و سپر ایمان خود را بزرگ‌تر می‌سازید.

## کلاه‌خود نجات

اگر در سپر ایمان شما روزنه‌ای کوچک پدید آمده باشد و پیروزی روزانه شما کمی برای تان مبهم باشد، مطمئن باشید که کلاه‌خود نجات پیروزی ابدی شما را تضمین می‌کند. در استعاره اسلحه، کلاه‌خود پوششی را برای حیاتی‌ترین قسمت بدن شما تأمین می‌کند و ان فکر شما است، جایی که شکست و پیروزی جنگ‌های روحانی در آن رخ می‌دهد. همچنان که هر روز با دنیا، جسم و شریر در نبرد هستید، پا بر جا ایستاده و بدانید که نجات شما با شکست و موفقیت شما در جنگ روحانی از دست نرفته و به دست تخواهد آمد؛ بلکه نجات شما تا به ابد در مالکیت شما قرار دارد، شما فرزند خدا هستید، و هیچ چیز شما را از محبت مسیح جدا نخواهد ساخت. (رومیان ۳۵:۸)

اشخاصی که از جنگ روحانی رنج می‌برند بیشتر تمایل دارند که نجات‌شان را زیر سؤال برد و به هویت خود در مسیح شک نمایند. شاید شیطان در پیروزی روزانه شما وقفه ایجاد کند، اما او نمی‌تواند مقام شما را در مسیح زایل سازد. با این حال اگر او شما را متقادع کند که در مسیح نیستید، پس همان گونه نیز خواهید زیست، اگر چه شما در مسیح مصون از هر حمله‌ای باشید.

یک جنگجوی مسیحی کلاه‌خود نجات را بر سر می‌کند، به طوری که او پذیرنده و مالک نجات شده و در پیروزی سر خود یعنی عیسای مسیح زره‌پوش می‌شود. شیطان رئیس این دنیا است، و تمام دنیا تحت قدرت او است. (یوحنا ۱۲:۳۱؛ اول یوحنا ۵:۱۹) از این رو تا هنگامی که در بدن‌های

جسمانی خود ساکن هستیم، در قلمرو او بسر می‌بریم. اما از آنجایی که ما به سر یعنی عیسای مسیح پیوسته‌ایم، شریر هیچ حق مشروعی بر ما ندارد زیرا مسیح ما را از «قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است.» (کولسیان ۱۳:۱) کلاه‌خود مقام ما در مسیح ما را از پیروزی نهایی بر شیطان مطمئن می‌سازد.

### شمشیر روح

کلام خدا تنها سلاح تهاجمی در فهرست اجزای این اسلحه به شمار می‌آید. از آنجایی که پولس در افسسیان ۱۷:۶ برای واژه‌ی "کلمه" به جای Logos از Rhema استفاده کرده است، من معتقدم که منظور پولس کلمه گفته شده خدا است و نه کلمه‌ی خدا که در عیسی مجسم شده است. ما باید با اعلام حقیقت خدا با صدای بلند از خود در برابر شریر دفاع کنیم.

چرا این قدر مهم است که علاوه بر ایمان به کلام خدا و تفکر درباره‌ی آن کلام را به زبان بیاوریم؟ زیرا شیطان یک مخلوق است، و او به طور کامل از افکار شما آگاهی ندارد. او با مشاهد شما می‌تواند به خوبی بگوید که درباره‌ی چه تفکر می‌کنید، درست همان طوری که یک دانشجوی رفتارشناسی می‌تواند چنین کاری بکند. اما تا هنگامی که کاری انجام نداده‌اید او نمی‌داند که قصد انجام چه کاری را دارید. او می‌تواند افکاری را وارد ذهن‌تان کند، و او با عکس‌العمل شما خواهد دانست که آیا دروغ‌هایش خردیار داشته یا خیر!

در این کتاب من تلاش می‌کنم تا با کلمات بر ذهن شما تأثیر بگذارم. اما نمی‌توانم افکارتان را بخوانم. به همین نحو شیطان هم می‌تواند با وارد کردن افکار به ذهن‌تان، شما را تحت تأثیر قرار دهد، اما او نمی‌تواند افکار

شما را بخواند. اگر قصد دارید، در برابر شیطان مقاومت کنید، باید در ظاهر نیز این کار را نشان دهید تا این که او فکر شما را فهمیده و پا به فرار بگذارد. دو تصور بسیار رایج در مورد شیطان این است که او فکر ما را می‌داند و از آینده اطلاع دارد. هر عمل جادویی بر این موضوع مدعی است که فکر انسان را می‌داند (یا بر آن تأثیر می‌گذارد) یا آینده را پیش‌بینی می‌کند. اما تنها خدا بر افکار و نیات ذهن شما واقف است، و تنها او از آینده آگاه است. شما می‌توانید با ذهن و روح خود با خدا ایجاد ارتباط کنید، زیرا او افکار و نیات دل شما را می‌داند. (عبرانیان ۱۲:۴) ارتباط ناگفته‌ی شما با خدا ارتباطی مقدس و روحانی است و شیطان نمی‌تواند حرف‌های شما را بشنود، اما با تمام این اوصاف اگر تنها به شیطان بگویید که ذهن‌تان را ترک کند، او چنین کاری نخواهد کرد زیرا نمی‌تواند صدای شما را بشنود. "شما باید با صدای بلند شیطان را از خود دور سازید." اما خبر خوش این است که بیشتر حملات شیطان یا در شب رخ می‌دهد یا به هنگامی که تنها هستید، از این رو هنگامی که در حضور اشخاص دیگر با صدای بلند به شیطان دستور می‌دهید که شما را ترک کند، چندان توفیقی حاصل نخواهد شد. با این حال، شاید به موقعی هم نیاز دارید که در جماعت در برابر دشمن بایستید، که مستلزم آن است که با زبان خود اعتراف کنید که عیسی خداوند است.

(رومیان ۱۰:۹)

در زندگی من هیچگاه ترس موضوع مهمی نبوده است، اما یک شب بدون هیچ دلیل خاصی هراسان از خواب پریدم. پوستم از ترس جمع شده بود و می‌دانستم که این حالت حمله‌ای از سوی شیطان است. من علاج آن را در رساله یعقوب دیدم و بدون این که سرم را از روی بالش بلند کنم، آن راه علاج را که دو مرحله داشت به کار بردم: «پس تسليم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستاد گی کنید، که از شما خواهد گریخت.» (۷:۴) در درون قلبم و به

دور از شنود شیطان با دعایم از خدا اطاعت کردم؛ "ای خداوند عیسی، اکنون من به حاکمیت فیض تو بر زندگیم اعتراف می‌کنم، تو خدای من هستی." سپس با گفتن یک کلمه با شیطان مقابله کردم یعنی "عیسی" و ترس کاملاً و به یکباره از وجود رخت بربست و در کمال آرامش به خواب رفتم.

یک بار هم خود را برای موعظه در کلیسا درباره‌ی نجات و بشارت آماده می‌کردم قصد داشتم در آن موعظه برخی از ترفندهای شیطان را فاش کنم. آن روز صبح از خواب بیدار شدم و قبل از این که همسر و فرزندانم بیدار شوند، دوش گرفتم. هنگامی که از زیر دوش بیرون آمدم علایم ناآشنایی را دیدم که از بخار آب روی آینه نقش بسته بود. من که چنین کاری نکرده بودم. جان، هیدی و کارل هم هنوز خواب بودند، پس کار آن‌ها هم نبود. آینه را پاک کردم و حدس زدم که تیرهایی به سوی من پرتاب می‌شود تا مرا از پیغام دادن در کلیسا منصرف کند.

سپس به طبقه پایین آمدم تا به تنها‌یی صبحانه‌ام را بخورم، و همان طور که در آشپزخانه نشسته بودم ناگهان دردی خفیف در دستهایم حس کردم که باعث شد به خود بذرزم. به دستهایم نگاه کردم و دیدم که دو تا رد گاز گرفتگی بسیار کوچک در دستم پدیدار شده بود. با صدای بلند به نیروی شریری که به من حمله‌ور شده بود گفتتم: "آیا این بهترین ضربه‌ات بود؟ آیا گمان می‌کنی که آن علایم روی آینه و این گاز گرفتگی کوچک امروز مانع پیغام دادن من در کلیسا خواهد شد؟ از اینجا دور شو." سپس مزاحمت رفع شد و در کلیسا بدون هیچ مشکلی پیغام به گوش ایمان‌داران رسید.

قدرت جسمانی در مبارزه‌ی روحانی موفقیت به همراه نمی‌آورد (دوم قرنیان ۱۰:۴) بلکه قدرت خداوند عیسی است که روح شریر را وادار به فرار می‌سازد و این قدرت در به زبان آوردن کلام خدا است.

## قدرت محافظت کننده دعا

مادر یکی از دانشجویانم به نام جیم؛ غیب گو بود. یک بار او به جیم؛ گفت: "جیم آیا تا به حال برایم دعا کرده‌ای؟" "البته مامان!" او با اصرار گفت: "خوب، این کار را نکن چون مزاحم هاله‌ی من می‌شوی!!!"

من می‌گوییم که به دعای تان ادامه دهید! ما هرگز به طور کامل به تأثیرات دعای مان واقف نیستیم. اما می‌دانیم که خدا دعای مان را به عنوان قسمتی از استراتژی خود برای برقراری پادشاهی اش منظور خواهد کرد.

یکی از شگفت‌آورترین نجات‌هایی که من شاهد آن بودم نجات مردی بود که کاهن اعظم شیطان پرستان بود. او شش ماه پس از این که آزاد شد، در کلیسای ما شهادت نجات خود را اعلام کرد. در پایان شهادتش از او پرسیدم: "بر اساس تجربه‌ای که در آن سوی جبهه داشتی، بگو که اولین خط دفاعی مسیحی در برابر تأثیر شیطان چیست؟" او با قوت پاسخ داد: "دعا، و هنگامی که شما دعا می‌کنید، پاسخ دعای تان را حتماً می‌یابید و دعای مشتاقانه مانعی است برای اعمال شیطان که هیچ چیز دیگر نمی‌تواند چنین عمل کند."

دعا چیست؟ دعا ارتباطی است با خدا که توسط آن ما اعتماد خود را نسبت به او ابراز می‌داریم. خدا می‌داند که در نبرد با نیروهای تاریکی به چه چیزی نیاز داریم و او آن قدر برای رفع نیازهای مان آماده است که قبل از این که ما بطلبیم نیازهای ما را برآورده می‌سازد. اما تا هنگامی که اعتماد خود را به او در دعا ابراز نکنیم، خداوند عمل نخواهد کرد. ما در دعا می‌گوییم "تو خداوند هستی و نه من، تو می‌دانی که چه چیز خوب است و من نمی‌دانم، من به تو نمی‌گوییم که چه کاری انجام بدهی بلکه من فقط می‌طلبم. من وابستگی خود را نسبت به تو اعلام می‌دارم." دعاها مان راهی به سوی خداوند می‌گشایند تا او برای ما عمل کند.

پولس در افسسیان باب ۶ به ما تعلیم می‌دهد تا اسلحه‌ای را که خدا مهیا ساخته در بر گیریم، سپس او در آیه ۱۸ چنین می‌نویسد: «در همه وقت، با همه نوع دع و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسان دعا کنید.» من قصد ندارم که منظور پولس را از در روح دعا کردن شرح دهم، اما می‌دانم که دعای در روح راهی است که خدا آن را مهیا کرده است تا به هنگامی که نمی‌دانیم چگونه دعا کنیم او در دعا کردن به ما کمک کند: «و روح نیز در ضعف ما به یاری مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان نشدنی، برای ما شفاعت می‌کند.» (رومیان ۲۶:۸) عبارت "به یاری می‌آید!" در این آیه به زیبایی توصیف می‌کند که روح القدس به سوی ما می‌آید تا ما را بالا برده و به سلامت به نیمه دیگر برساند. دعای در روح به ما کمک می‌کند تا بر روی شکاف‌های نیازی که نمی‌دانیم چگونه از روی آن‌ها عبور کنیم، پلی بسازیم.

### دعا برای یافتن دید روحانی

نیازهای مختلف و خاصی وجود دارند که ما باید آن‌ها را اهدافی برای دعا کردن در جنگ روحانی برشماریم. یکی از این نیازها رهایی از نوعی کوری است که شیطان بر ایمان داران تحمیل می‌کند. (دوم قرنیان ۴۳:۴) مردم نمی‌توانند به سوی مسیح بیایند، مگر این که چشمان روح آن‌ها گشوده شود. تئودوراپ؛ چنین می‌نویسد: "اگر شیطان مردان و زنان را کور کرده و در بند کشیده است، پس ما چگونه می‌توانیم به نجات جان‌ها کمک کنیم؟ و این درست جایی است که من و شما وارد صحنه می‌شویم. خایع کردن نقاط قوت یک زورآور دقیقاً آزادی کسانی را به دنبال دارد که توسط شیطان

کور شده و به بند کشیده شده‌اند... و در اینجا است که ارزش دعا آشکار می‌شود.”

دعا نخستین اسلحه در مبارزه با کوری روحانی است. یوحنای رسول چنین نوشته است: «این است اطمینانی که در حضور او داریم که هرگاه چزی بر طبق اراده وی درخواست کنیم، ما را می‌شنود. و اگر می‌دانیم که هر آنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.» (اول یوحنا ۱۵:۵) سپس او بلاfacله از ایمان‌داران دعوت می‌کند تا این اصل را به کار گیرند، یعنی از خدا بخواهند که به ایمان‌داران حیات بخشد (آیه‌ی ۱۶) استراتژی انگلی ماید دعایی مقندر را در برداشته باشد تا این که نور خدا، کوری شیطان را بشکافد.

همچنین لازم است که مانند آنچه پولس در افسسیان ۱:۱۸-۱۹ بیان کرد دعا کنیم، او گفت تا چشمان ایمان‌داران روشن گشته به قدرت، اقتدار و حفاظت روحانی که میراث ما در مسیح است واقف باشند تا زمانی که شیطان بتواند مقام و اقتدار ما را در مسیح بر ما تیره و تار گردد، می‌تواند رشد ما را متوقف ساخته و شهادت و خدمت‌مان را بی‌اثر سازد. لازم است که پیوسته برای یکدیگر دعا کنیم تا غبار دروغ‌های شیطان زدوده شود و دیدگاه‌مان نسبت به قلمرو روحانی شفافتر شود.

### به بند کشیدن مرد نیرومند

هدف دیگر در دعای مقندر شخص نیرومند است که در متی ۲۹:۱۲ ذکر شده است. عیسی در مورد شیطان و دیوهایش گفت: «چگونه کسی می‌تواند به خانه مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر این که نخست آن مرد را بیندد؟» منظور این بود که شما نمی‌توانید مردم را از بندهای کوری روحانی یا تأثیر شریر مصون نگه دارید، مگر این که ابتدا بر

اسیر کننده آن‌ها غلبه کنید. قدرت شیطان در هم کوبیده شده است، اما او از هر چیزی که فکر کند می‌تواند آن را تصاحب کند، به راحتی نمی‌گذرد، مگر این که اقتداری را که خداوند عیسای مسیح به ما عطا کرده اعمال کنیم.

هنگامی که ما دعا می‌کنیم نباید سعی نماییم که خداوند را قانع کنیم که در خدمت‌مان، او به ما ملحق شود؛ زیرا دعا عملی است که در آن ما به خدمت خداوند ملحق می‌شویم. ما با ایمان صاحب قدرتی می‌شویم که به طور قانونی متعلق به خدا است، و ما آن قدر صبر از خود نشان می‌دهیم تا شیطان ما را رها کند. شیطان آن قدر این اشخاص را در بند خود نگاه می‌دارد تا این که ما بر اساس اقتدارمان در مسیح، آزادی آن‌ها را بطلبیم و تا هنگامی که شیطان در بند دعا است، باید به فکر راه گریزی باشد.

سی. فرد دیکیسون؛ در کتاب "دیوزدگی و مسیحی" پیشنهادهای گوناگون و ارزشمندی درباره‌ی دعا برای اشخاصی که تحت آزار و اذیت دیوها هستند ارائه می‌کند:

(۱) دعا کنید که ارتباط و کمک دیوها از دیگر دیوها و شیطان منقطع شود.

(۲) دعا کنید تا دیوها در تملک شخص آشفته و ضعیف شوند.

(۳) دعا کنید تا شخص در ایمانش قوی گشته و به مقام خود در مسیح بی ببرد و به کلام خدا توکل داشته و از آن اطاعت نماید.

(۴) دعا کنید تا شخص قادر شود افکارش را از احساسات و افکار شیطانی تمیز دهد.

(۵) دعا کنید تا شخص از حضور دیوهای شریر آگاه بوده و آشفته نشود بلکه مشتاقانه به دنبال مشورت و کمک الهی باشد.

۶) دعا کنید تا خدا فرزندش را محافظت و هدایت کرده و نیروهای فرشتگانش را برای باطل کردن تمام نقشه‌های دشمن اعزام کند.

سال‌ها پیش یک تجربه‌ی شخصی اهمیت قدرت دعا را در رفتار با اشخاصی که در چنگال مرد نیرومند هستند، برایم روشن ساخت. در آن زمان من جزء کارکنان کلیسای بزرگی بودم. روزی برای صرف ناهار از کلیسا بیرون رفته بودم. هنگام بازگشت مشاهده کردم که منشی‌ها و مسئولان کلیسای‌مان در سالنی نزدیک به دفتر کلیسا مشغول قهوه خوردن و گپ زدن هستند. در انتهای دیگر سالن مردی بیست و چند ساله ایستاده بود که برایم کاملاً غریب‌هه می‌آمد. او کنار تخته سیاه ایستاد بود و لغات ریزی را روی تخته می‌نوشت و سپس آن‌ها را پاک می‌کرد. از همکارانم پرسیدم: "او کیست؟" آن‌ها پاسخ دادند: "ما نمی‌دانیم، او خودش وارد اینجا شد!" من با حیرت از این که به او خوشامد نگفته بود به سویش رفتم و گفتم: "سلام اسم من نیل؛ است، آیا می‌توانم کمک‌تان کنم؟"

او همان طور که گچ را پایین می‌گذاشت با سردی گفت: "او! نمی‌دانم." قیافه‌اش طوری بود که گویی از مصرف بیش از حد مواد مخدر مغذش کار نمی‌کرد، از این رو تصمیم گرفتم او را خارج از کلیسا برده برای لحظاتی با او صحبت کنم بعد فهمیدم که اسمش بیل؛ است و در کارواشی در همان حوالی مشغول به کار است. من از او دعوت کردم که به کلیسا ما بیاید. پس از یک ساعت گفتگو از هم جدا شدیم.

دو روز بعد بیل؛ دوباره بازگشت و کمی بیشتر با هم صحبت کردیم. سپس دو هفته بعد در یک عصر یکشنبه من در دفتر کارم بودم و خود را برای جلسه عصر آماده می‌کردم که آیفون دفترم زنگ زد: "شخص جوانی به نام بیل؛ می‌خواهد شما را ببینند." من جواب دادم: "به او بگویید که

می‌تواند بیاید." من واقعاً وقت زیادی نداشم که صرف گپ زدن‌های بیهوده کنم، اما نگران بیل؛ بودم پس چنین شروع کردم: "از این که تو اینجا بی خیلی خوشحالم بیل؛ می‌توانم یک سؤال شخصی از تو بکنم؟" بیل؛ تعجب کرد. بعد گفتم: "آیا تاکنون به مسیح توکل کرده‌ای تا سرور و نجات دهنده تو باشد؟"  
"نه!"

"آیا می‌خواهی چنین کاری بکنی؟"  
بیل با لحنی غمگین جواب داد: "نمی‌دانم! نیل؛"  
من یک مقاله راجع به نجات از کشوف میزم بیرون آوردم و برای او خواندم. "آیا چیزی از این فهمیدی بیل؟" "بله!"  
"آیا مایلی که اکنون مسیح نجات دهنده‌ی تو باشد؟"  
من یک دعای ساده که مانند یک تعهد است را برایت می‌خوانم، و تو هر عبارت را پس از من تکرار کن، خوب؟"  
"خوب!"

من شروع کردم: "خداؤند عیسی، من به تو نیاز دارم..."  
بیل؛ شروع به تکرار آن عبارت کرد "خ د د ا..."، سپس دهانش کاملاً بسته شد. من متوجه شدم که به قلمرو قدرت‌های شیطانی هجوم برده‌ام، و آن‌ها هم نمی‌خواستند که از وجود بیل؛ خارج شوند.  
سرانجام به بیل؛ گفتم: "برای تصاحب ذهن تو نبردی شکل گرفته است، می‌خواهم قسمتی از کتاب مقدس را بخوانم، و سپس قصد دارم که با صدای بلند برایت دعا کنم، به محض این که توانستی تنها به عیسی بگو که به چه ایمان داری." چشم‌هایش هم تصدیق می‌کرد که نبرد دارد شدت می‌یابد.

سپس قسمتی از کتاب مقدس را خواندم و پس از آن هم با صدای بلند دعا کردم، هر دعایی که به نظرم شیطان را به بند کشیده و بیل را آزاد می‌سازد. من هنوز در مبارزه با قدرت‌های شرارت بسیار تازه‌کار و بی‌تجربه بودم، و این کارم تا حدی آب در هاون کوییدن بود.

پس از گذشت تقریباً ۱۵ دقیقه از خواندن کتاب مقدس و دعا کردن، ناگهان بیل؛ غرشی کرد و گفت: "خداوند عیسی من به تو نیاز دارم." سپس روی صندلی پشت سرش افتاد، گویی که ده راند با قهرمان سنگین وزن جهان مبارزه کرده باشد. او با چشمانی وحشتزده به من نگاه کرد و گفت: "آزاد شدم!" بله او سرانجام آزاد شد و از آن آگاه بود.

در ک ماهیت روحانی دنیای ما باید تأثیر عمیقی بر استراتژی‌های انجیلی شما داشته باشد. ما اغلب خوبی‌های مسیحیت را برای بی‌ایمانان اعلام می‌کنیم. درست مانند کسی که بیرون زندانی ایستاده باشد و خوبی‌های دنیای بیرون را به زندانیان اعلام کند. اما تا هنگامی که شخصی بر نگهبانان زندان غلبه نکند، زندانیان چگونه می‌توانند آزادی که ما از آن سخن می‌گوییم را تجربه کنند؟ ما باید بیاموزیم که قبل از این که قادر باشیم زندانیان مرد نیرومند را نجات دهیم، ابتدا باید او را به بند بکشیم.

خدا نه تنها شما را به هر چه که برای دفاع از حملات مرد نیرومند نیاز دارید، مجهز کرده، بلکه شما را تجهیز نموده و به شما قدرت داده تا به دنبال زندگی کسانی باشید که در چنگال شریر گرفتار شده‌اند و آن‌ها را نجات دهید. در اسلحه‌ای که خدا برای شما مهیا کرده راسخ بایستید و در اقتدار مسیح گام برداشته و خانه مرد نیرومند را برای خدا تصرف کنید.

# بنش > وهم

ملکم بایست!

## فصل ششم

### مقابله با شریر در شخص

در فصل پیش از کاهن اعظم شیطان پرستی صحبت کردم که مسیح را ملاقات کرد و از اسارت حیرت‌انگیز تاریکی آزاد شد. روزی دوست دختر او به من تلفن زد و گفت برای هری؛ چه اتفاقی افتاده است؟ او که اویلین؛ نام داشت به من گفت که او بارها هری؛ را مجبور کرده بود تا از شیطان - پرستی دست بکشد، اما هرگز انتظار چنین تحولی را در او نداشت.

من در جواب به او گفتم: "خوشحال خواهم شد که در کنار هم بنشینیم و در این مورد با هم به گفتگو بپردازیم." سپس قرار گذاشتیم که در دفترم با هم ملاقات کنیم. هنگامی که اویلین؛ داخل شد، اضطراب تمام وجودم را فرا گرفت، چرا که نه تنها او با خود سرگذشتی از دوستی و رفاقت با یک کاهن اعظم شیطان پرست همراه داشت، بلکه لباس زننده و وسوسه‌انگیزی نیز به تن کرده بود. در نتیجه تصمیم گرفتم فاصله متعارف را حفظ کنم و با احتیاط کامل کارم را انجام دهم.

او شروع به صحبت درباره خودش کرد، و اشاره کرد که یک مسیحی بوده است، اما من شک داشتم. بر حسب اتفاق من دو سؤال درباره‌ی سرنوشت ابدی او در گفتگوی مان عنوان کردم. همان گونه که حدس می-زدم! جواب‌هایش می‌خواست او را پارسا بنمایاند. سپس پی بردم که با شخصی فریب خورده سر و کار دارم، او در ادامه صحبت‌هایش گفت: "وقتی من و هری؛ هم‌دیگر را دیدیم، به کلیسای کاتولیک می‌رفتیم و یک زن در آنجا با هری؛ صحبت کرد."

من پرسیدم: "منظورت این است که یک راهبه به هری؛ مشورت می-داد؟"

”نه او از طریق من با هری؛ صحبت می‌کرد.“

ناگهان موضوع برایم روش شد. ”منظورت این است که شخصی از درون تو با استفاده از صدای تو با هری؛ ارتباط برقرار می‌کرد و آن شخص یک زن بود؟“ اویلین؛ سرش را تکان داد. ”نه تنها او یک زن بود بلکه اهل ایرلند هم بود.“ ”اویلین؛! کتاب مقدس به ما می‌گوید که روح‌های مختلف را آزمایش کیم آیا تاکنون این روح را آزمایش کرده‌ای؟“

”نه دلیلی نداشت.“

”آیا مایلی که این روح را آزمایش کنی؟“

”البته!“

و در آن قسمت از گفتگوی مان لحظه‌ای فرا رسید که می‌بایست در خدمتم با آن دیو به گفتگو بپردازم و به او فرمان دهم که از طریق اویلین؛ با من صحبت کند. اما غالباً این نوع روش منجر به نبردی جدی می‌شود که در آن نقش فرد هر چه بیشتر کمرنگ‌تر می‌شود حتی گاهی اوقات هنگامی که با روح بدی که در اشخاص است مقابله می‌کنم، آن اشخاص دچار فراموشی می‌شوند و آنچه که برای شان رخ داده را به یاد نمی‌آورند. من آموخته‌ام که در طول چنین رویارویی‌هایی آنچه که شخص انجام می‌دهد بسیار مهم‌تر از آن کاری است که من انجام می‌دهم. او خود باید این مسئولیت را پذیرید که از طریق‌های شیطان روی گردان شود و در برابر او به مقاومت بپردازد و شخصاً حقیقت مسیح را در آنوش گیرد. من از اویلین؛ خواستم تا نسبت به آنچه که برایش رخ می‌دهد، هوشیار باشد.

من چنین دعا کردم: ”ای روح، من در نام عیسای مسیح تو را وادر به سکوت می‌کنم، مگر به فرمان من صحبت کنی، حال در نام مسیح خود را به ذهن اویلین؛ بشناسان!“ سپس از اویلین؛ خواستم تا آنچه شنید را بازگو کند.

نگاه مبهوتی چهره‌ی اویلین؛ را در بر گرفت. "او می‌گوید: که مگی مک.کندال؛ است. " در ادامه گفتگوی ما تبدیل به گفتگو میان سه شخص شد.

من از روحی که در اویلین؛ ساکن بود چند سؤال کردم. روحی که بر اساس اقتدارمان در مسیح او را مجبور به سکوت کرده بودم. آن روح با صحبت با ذهن اویلین؛ به سؤال من پاسخ داد. اویلین؛ این جملات را بهوضوی که از راه گوش می‌شنید جذب می‌کرد. سپس او که کاملاً بیدار و غرق در گفتگو بود، آن پاسخی که می‌شنید را به زبان می‌آورد.

من پرسیدم: "مگی مک.کندال، چند سال داری؟"  
"روح سن و سال ندارد."

"برای چه آمده‌ای؟"

"تا در نبرد به مقدسان کمک کنم."  
"آیا تو بر روی سیاره زمین هم زندگی کرده‌ای؟"  
"بله!"  
"کی مردی؟"

اویلین؛ جواب را چنین بازگو کرد که مگی مک.کندال در سال ۱۹۷۰ در ایرلند وفات یافته است.

اگر شما کتاب مقدس را خوب بدانید، خواهید فهمید که من با یک مسیحی ایرلندی تبار به نام مگی مک.کندال که به شکل روح بازگشته تا در نبرد به مقدسان کمک کند، صحبت نمی‌کردم. حکایت مسیح از مرد دولتمند و الیاعازر به وضوح از این موضوع پرده بر می‌دارد که بین زندگان و مردگان شکافی بزرگ و غیر قابل گذر وجود دارد. هر کس که از زندگی به مرگ قدم گذاارد دیگر نمی‌تواند باز گردد.

علاوه بر این اشیاع به قوم خدا چنین فرمان داد: «و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و ززم می‌کنند سؤال کنید آیا قوم از خدای خود سؤال ننمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سؤال باید نمود. به شریعت و شهادت توجه نمایید و اگر موافق این کلام سخن نگویند پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود.» (اشعیا ۸: ۱۹-۲۰) تنها روحی که خدا حکم کرده تا برای نبرد به آن تجهیز شویم روح القدس است. در آن قسمت در گفتگوی مان من اطمینان حاصل نموده بودم که با دیوی سر و کار دارم که اویلین؛ را فریب داده است تا باور کند که برای کمک به او آمده است. سپس من با یک سؤال ادامه دادم و می‌دانستم با این سؤال هویت روح را فاش خواهم ساخت: "مگی مک، کندال آیا عیسی خداوند تو است؟"

اویلین؛ از جانب روح پاسخ داد: "بله!"  
 من واقعاً گیج و مبهوت مانده بودم. آنجا روحی بود که مشخص بود از ملکوت تاریکی است و در کمال تعجب اعتراف می‌کرد که عیسای مسیح خداوند اوست! من از روح‌های بسیاری نیز این سؤال را کرده بودم. برخی از آن‌ها با عصباًیت پاسخ می‌دادند "نه!" و مابقی در جواب می‌گفتدند: "بله!" عیسای مسیح خداوند است." اما وقتی آن‌ها را با این سؤال که آیا عیسی خداوندشان است تحت فشار قرار می‌دادم، هیچ یک به شکل مثبت پاسخ نمی‌دادند. یا اویلین؛ حقیقت را درباره‌ی آنچه که می‌شنید به من نمی‌گفت و یا این که یک جای کار اشکال داشت. من در ادامه گفتم: "آیا عیسی مسیح جسم پوشید؟!"

"بله!"، دوباره پاسخ او غافلگیرم کرد.  
 دیگر عقلم راه به جایی نمی‌برد. من نه تنها در ساختمان کلیسا تنها بودم آن هم با یک زن جوان و غریب و با ظاهری زننده، بلکه کاملاً مات و

مبهوت بودم از این که آن روحی که اویلین؛ را تسخیر کرده است ادعا می‌کند که عیسای مسیح خداوندش است. سپس بدون هیچ مقدمه‌ای جلسه را خاتمه دادم و او نیز آنجا را ترک کرد.

هنگامی که در خانه بودم ناگهان موضوع برایم روشن شد، من هم فریب خورده بودم! من سوالم را خطاب به روح نپرسیده بودم، بلکه از نقشی که آن روح بازی می‌کرد یعنی مگی مک. کنдал؛ احتمالاً مسیحی ایرلندی به نام مگی مک. کنдал وجود داشت که در دهه ۱۹۷۰ مرده بود و روحی که در اویلین؛ ساکن بود نقش او را بازی می‌کرد. تا هنگامی که من از مگی مک. کنдал سوال می‌کردم، آن دیو آزاد بود تا همان گونه که مگی مک. کنلال جواب می‌داد، به من پاسخ بددهد: "بله! عیسای مسیح خداوندم است." اکنون هنگامی که با روحی مواجه می‌شوم که سعی دارد نقش شخص دیگر را بازی کند که سال‌ها پیش مرده است، من فقط این جمله را به زبان می‌آورم! "این دروغ است، تو یک روح شریر هستی." سپس اگر شخص مایل باشد او را به سوی مراحل منتهی به آزادی هدایت خواهم کرد. همچنین آموخته‌ام که چگونه از صحبت کردن به طور کامل با ارواح شریر اجتناب ورزم، و هر آنچه که آنان می‌گویند را باور ننمایم. عیسی در یوحننا ۴۳:۸ این چنین به ما هشدار می‌دهد: "... هر گاه دروغ می‌گوید از ذات خود می‌گوید چرا که دروغ‌گو و پدر همه دروغ‌ها است."

### قفت شورشی مهار شده است.

تجربه‌ام از هری؛ اویلین؛ و مگی مک. کنдал - و نمونه‌های بسیاری دیگر از تأثیر و مهار شریر - این موضوع را به تصویر می‌کشد که ما در دنیایی زیست می‌کنیم که تحت تسلط یک حاکم پلید است. در ابتدا خدا آدم و ذریت او را خلق نمود تا بر خلقت حاکم شوند. اما آدم با گناهی که مرتکب

شد از مقام و قدرت محروم شد، و شیطان صاحب سورشی این قدرت گردید که عیسی او را "رئیس این جهان" می‌نامد. (یوحنای ۱۲: ۱۴؛ ۳۰: ۱۶؛ ۱۱: ۱۶) شریر به هنگام وسوسه‌ی مسیح "همه‌ی حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان" در عوض پرستش خود به او پیشنهاد کرد. (متی ۸: ۴) این ادعای شیطان که زمین "به من سپرده شده و به هر که بخواهم بدهم. (لوقا ۶: ۶) دروغ نیست. هنگامی که آدم با سقوط خود دست رد بر تخت حاکمیت بر خلت خدا زد، شیطان قدرت را به دست گرفت. شیطان تا به هنگام واقعه صلیب به جای آدم حکومت کرد. مرگ، رستاخیز و صعود مسیح تا به ابد اقتدار قطعی را برای عیسی تضمین کرد. (متی ۱۸: ۲۸) دامنه‌ی این اقتدار از طریق مأموریت بزرگ مسیح تمام ایمان‌داران را در بر می‌گیرد، به طوری که ما امر باطل ساختن کارهای شیطان که توسط مسیح انجام شد را ادامه می‌دهیم. (اول یوحنای ۳: ۸) همه‌ی ما از نظر روحانی مرده به دنیا آمدہ‌ایم و تحت تسلط حاکمی هستیم که پولس آن را "رئیس قدرت هوا" می‌نامد. (افسیسیان ۲: ۲) اما هنگامی که ما مسیح را می‌پذیرفتیم، خدا "ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر محبت عزیزش منتقل ساخت،" (کولسیان ۳: ۱۳) وطن ما نیز از زمین به آسمان تغییر یافت. (فیلیپیان ۳: ۲۰) شیطان حاکم این دنیا است، اما او دیگر حاکم ما نیست، زیرا مسیح حاکم ما شده است.

اما تا به هنگامی که ما در این زمین زندگی می‌کنیم، هنوز در قلمرو شیطان به سر می‌بریم. او سعی خواهد کرد که ما را فریب داده به ما تلقین کند که هنوز به او تعلق داریم و بدین‌سان بتواند بر زندگی‌مان حکومت کند. ما مانند یک بیگانه در پادشاهی دشمن، نیاز داریم که در برابر این فرمانروای مستبد، فریبکار و شریر محافظت شویم. مسیح نه تنها حفاظت در برابر شیطان، بلکه قدرت بر او را نیز برای ما مهیا ساخته است، لذا او را با روح

راستی، روح القدس ساکن در ما، تجهیز نموده تا ما را به تمامی حقیقت راهبری کند، و به ما کمک کند تا نقشه‌های شریر را تشخیص دهیم. (یوحنای ۱۳:۱۶)

اگر چه سرنوشت ابدی ما تضمین شده است و اسلحه‌ی خداوند به راحتی برای ما مهیا گردیده، ولی ما هنوز در برابر سرزنش‌ها، وسوسه‌ها و نیزگ‌های شیطان آسیب‌پذیر هستیم.

اگر در برابر اینها تسليم شویم، تحت تأثیر خواسته‌های شیطان واقع خواهیم شد. (غلاطیان ۱:۵) و اگر مدت‌ها تحت تأثیر او بمانیم، تسلط بر خود را از دست خواهیم داد. بلکه اگر ایمان‌داران هم نتوانند در برابر شریر مقاومت کنند، تحت سلطه او در خواهند آمد. با این حال "مالکیت" ما هرگز در خطر نیست. ما متعلق به خدا هستیم و شیطان نمی‌تواند به هویت اصلی ما در خدا دست یابد. اما تا هنگامی که ما در این جسم زندگی می‌کنیم، ممکن است به خود اجازه دهیم که هدف‌های آسیب‌پذیری برای تیرهای آتشین او باشیم.

### **قدرت‌هایی که غیرقابل انکارند.**

تقریباً تمام مسیحیان انجیلی و حتی بسیاری از لیبرال‌ها بر این عقیده اتفاق نظر دارند که شیطان یک وجود زنده است، که مسئول همه‌ی شرارت-هایی است که در دنیا وجود دارد. در بسیاری از اعتراضات ایمانی ما قسمتی هم در مورد شریر وجود دارد که در آن به او به شکل یک شخصیت اشاره شده است، البته نه به این معنی که هر شخص در درون خود دارای یک روح پلید است، بلکه بدین معنی که شریر یک شخصیت واقعی است و نه نیرویی فاقد جنبه شخصی. اما هنگامی که شما درباره‌ی وجود زنده و فعل دیوها در

دنیای امروز صحبت می‌کنید بسیاری از مسیحیان عصبانی می‌شوند و می‌گوینند: "سبر کن ببینم! من به شریر معتقدم اما نمی‌توانم این جور مزخرفات را قبول کنم!"

پاسخ من به این گونه افراد این است: پس به نظر شما شیطان چگونه ترویج شرارت و فربیب را در سطح دنیا ادامه می‌دهد؟ او یک مخلوق است. او حاضر مطلق، دانای مطلق و یا قادر مطلق نیست. او نمی‌تواند در یک آن در تمام دنیا میلیون‌ها انسان را وسوسه کرده و فربیب دهد. او این کار را توسط لشکری از فرستاده‌هایش (دیوها، ارواح پلید، فرشتگان سقوط کرده و غیره) به انجام می‌رساند، افرادی که نقشه‌ی شورش او را در سرتاسر دنیا منتشر می‌کنند.

عدم اعتقاد به اعمال شخصی دیوها (یا ترس مفرط از دیوها) دلیل دیگری است بر اختلالاتی که شیطان برای تحریف حقیقت در اذهان ما انجام می‌دهد. سی.اس لوئیس در کتاب معروف خود "نامه‌های اسکرولتیپ" چنین می‌نویسد: "دو اشتباه متضاد و همسان وجود دارد که می‌توانند ذریت ما را تا به محدوده شریر تنزل دهد. یکی این که به وجود آن‌ها معتقد نباشیم و دیگر این است که آن‌ها را باور داشته و احساس تمایل غیرطبیعی‌ای نسبت به آن‌ها داشته باشیم. آن‌ها (نیروهای شریر) از هر دو اشتباه خوشحال خواهند شد و با چنین لذتی از یک انسان ماتریالیست یا یک جادوگر ستایش خواهند کرد."

شاید بهترین توصیف از قشون روحانی‌ای که قوم خدا را آزار می‌دهند در افسسیان ۱۲:۶ یافت شود: "زیرا که ما را کشته گرفتن با جسم و خون نیست بلکه ما علیه‌ی قدرت‌ها، علیه‌ی ریاست‌ها، علیه‌ی خداوند‌گاران این دنیای تاریک، و علیه‌ی فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی می‌جنگیم.» برخی از مسیحیان از این موضوع شگفت‌زده‌اند که آیا منظور از

قدرت‌ها و ریاست‌ها که در این آیه ذکر شده است، ساختار انسانی قدرت است یا سلسله مراتبی از دیوها تحت رهبری شیطان؟! برخی اشارات به حاکمان و قدرت‌های ذکر شده در کتاب مقدس به طور خاص قدرت‌های انسانی را مد نظر قرار می‌دهد. (لوقا ۱۱:۱۲؛ اعمال ۲۶:۴) در موارد دیگر این واژه‌ها در اشاره به قدرت‌های مافوق طبیعی به کار رفته است. (کولسیان ۱:۱۶؛ ۲:۱۵؛ رومیان ۸:۳۸-۳۹) از متن افسسیان ۱۲:۶ چنین بر می‌آید که قدرت‌ها، ریاست‌ها و نیروهایی که بر علیه‌ی ما کار می‌کنند، همان موجودات روحانی در جای‌های آسمانی (دنیای روحانی) هستند.

من پس از این که هری؛ کاهن اعظم شیطان پرست را که در فصل قبلی در مورد او صحبت کردیم به سوی مسیح هدایت کردم، خواستم با گفتگو با او درباره گسترده‌گی و سازمان شیطان پرستی اطلاعاتی کسب نمایم. او به من گفت که او کاهنی در سطح یک مجمع جادوگری محلی نبوده است، بلکه عضوی از شورای ۵۰ نفره در مجمع جادوگری جهان بود. او این موضوع را نیز با من در میان گذاشت که ساختار سازمانی در شیطان پرستی دقیقاً مطابق با آن چهار مرحله از سلسله مراتب حاکمیت نیروهای شریر تحت نظر شیطان است که در افسسیان ۱۲:۶ ذکر شده است: "ریاست‌ها" نیز به سردمداران عالی رتبه شیطان پرستی اشاره دارد. هفت انجمن اصلی جادوگری در دنیا وجود دارد که در مجمع سردمداران عالی رتبه نماینده دارند. "قدرت‌هایی" که در حکم کاهنان می‌ذین هستند و "خداؤندگاران این دنیا تاریک" که در حکم کاهنان لشکری عمل می‌کنند و "فوج‌های ارواح شریر" مجمع این انجمن جادوگران و یا انجمن محلی جادوگران را تعیین می‌کنند. سازمان شیطان پرستی بسیار گسترده و بی‌نهایت سری است. هنگامی که شما درباره کاهنان شیطان پرست و یا آیین آن‌ها می‌شنوید، در واقع از انجام اعمالی در سطح یک مجمع کوچک آگاهی حاصل می‌نمایید. با این

حال نباید خود را با آنچه که می‌شنوید و یا می‌بینید مشغول کنید، زیرا آن اعمال شیطانی‌ای که شما در روزنامه‌ها درباره آن می‌خوانید و یا آنها‌یی که بیشتر در گزارش‌های پلیس ثبت شده است، معمولاً اعمال مجموعه‌ای از شیطان‌پرستان بی‌تجربه است و آنچه که نمی‌بینید سلطه بر اعمال مردم و تسلط بر وقایع در شیطان‌پرستی است. من آن قدر به قربانیان شیطان‌پرستی مشورت داده‌ام که حتی می‌دانم در این میان اشخاصی مقرر می‌شوند تا بچه به دنیا بیاورند تا این بچه‌ها را عمدتاً برای قربانی یا پرورش رهبران خود بکار بگیرند و عاملان نفوذی نیز در میان آن‌ها پرورش یافته‌اند که موظفند به درون خدمات مسیحی رخنه کرده و باعث توقف آن‌ها شوند.

برای این که روش شود چگونه انسان و نیروهای روحانی شرارت با هم همکاری می‌کنند، از هر یک از گروه‌های مسیحیان متعهد این سوال را بپرسید: "چه تعدادی از شما بدون هیچ دلیل خاصی ساعت ۳ صبح از خواب بیدار شده‌اید؟" من این سوال را به کرات در کنفرانس‌هایم از شرکت کنندگان پرسیده‌ام، و حدود دو سوم آن‌ها دستشان را بالا برده‌اند. شیطان‌پرستان از ساعت ۱۲ الی ۳ نیمه شب گرد هم می‌آیند، و قسمتی از مراسم عبادتشان احضار و فرستادن دیوها می‌باشد. ساعت ۳ صبح ساعت اوچ اعمال دیوها به شمار می‌آید، و اگر در این ساعت از صبح از خواب بیدار شوید ممکن است که هدف دیوها قرار گرفته باشید. من بارها هدف دیوها واقع شده‌ام. با این حال این برای من یک تجربه‌ی ترسناک قلمداد نمی‌شود و برای شما هم نباید باشد. یوحنای ۴:۳ اول یوحنای شما بر اعمال شیطان بزرگ‌تر است از آن که در دنیاست.» آن که در شما است قدرت دارید و شما اسلحه‌ی خدا را در اختیار دارید تا از شما حفاظت شود. هرگاه شیطان حمله می‌کند شما باید "در خداوند، و به پشتونه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید." (افسیان ۱۰:۶) آگاهانه خود را در دست‌های خداوند

عیسیٰ قرار دهید، با به زبان آوردن کلام خدا در برابر شیطان مقاومت نمایید و به رخت‌خواب بازگردید. اگر به جای گام برداشتن در ایمان بخواهید با دیدن گام بردارید و یا این که به جای پیش رفتن با روح بخواهید با جسم خود پیش روید، آنگاه آسیب خواهید دید.

پس در برابر سلسله مراتب قدرت‌های شیطانی چه باید بکنیم؟ لازم نیست کاری انجام دهید! ما نباید متمرکز دیوها باشیم بلکه باید متوجه خدا و خدمت او باشیم. باید چشمانمان به سوی مسیح باشد، انجیل را بشارت بدھیم، یکدیگر را دوست بداریم و سفیران خدا در این دنیا سقوط کرده باشیم.

### شخصیت دیوها

در کتاب مقدس اثبات وجود دیوها بیشتر از اثبات وجود خدا نیست، بلکه کتاب مقدس تنها از اعمال آن‌ها صحبت می‌کند به طوری که خوانندگان اولیه آن، وجود آن‌ها را می‌پذیرفتند و واقعیت و شخصیت دیوها مشکلی برای پدران کلیسای اولیه به وجود نمی‌آورد. اوریجن؛ چنین نوشته است: "تعالیم کلیسایی در مورد شریر و فرشتگانش و قدرت‌های مخالف حاکی از آن است که وجود آن‌ها واقعیت دارد، اما این که آن‌ها چه هستند و یا وجود آن‌ها به چه شکلی است با شفافیت کافی بیان نشده است. با این حال بسیاری با این عقیده موافقند که شیطان یک فرشته بوده و طرد شده و تا آنجا که امکانش برای او فراهم بود فرشتگان را متقاعد کرده تا در سقوط او شریک گرددند و اینها حتی تا این زمان نیز فرشتگان او نامیده می‌شوند."

لوقا ۱۱ : ۲۶ - ۲۴ دیدگاهی مفید و ارزشمند در مورد شخصیت و فردیت ارواح شریر به ما ارائه می‌کند. در آیه‌ی ۱۵ می‌خوانیم پس از این که عیسیٰ آن دیوی را که باعث گنگی آن شخص شده بود از وجود او بیرون

کرد، مخالفانش او را متهم کردند که به یاری "بلغزبول رئیس دیوها" آن دیو را اخراج کرد. به دنبال آن در بحثی که در مورد دیوها پیش آمد، عیسی چنین گفت: «هنگامی که روح پلید از کسی بیرون می‌آید، به مکان‌های خشک و بایری می‌رود تا جایی برای استراحت بیابد، اما چون نمی‌یابد با خود می‌گوید: "به خانه‌ای که از آن آدمد، باز می‌گردم." اما چون به آنجا می‌رسد و خانه را رفته و آرامسته می‌بیند، می‌رود و هفت روح بدتر از خود نیز می‌آورد، و همگی داخل می‌شوند و در آنجا سکونت می‌گزینند. در نتیجه، سرانجام آن شخص بدتر از حالت نخست او می‌شود.» (آیات ۲۴-۲۶) ما می‌توانیم از این آیات نکات گوناگونی را درباره ارواح شریر برداشت کنیم:

- (۱) دیوها هم می‌توانند بیرون و هم درون انسان‌ها باشند. به نظر می‌رسد دیوها ارواحی باشند که با ورود به درون موجودات آرام می‌گیرند. حتی حاضرند در خوک‌ها ساکن شوند تا این که در کسی یا چیزی نباشند. (مرقس ۱۲:۵) این ارواح حق دارند در مناطقی فعالیت داشته باشند و در مناطق جغرافیایی خاصی فعالیت دارند که برای مقاصد شیطانی تعیین شده‌اند.
- (۲) آن‌ها هرگاه که بخواهند می‌توانند به جایی دیگر بروند. دیوها که موجودات روحانی هستند در بند موانع دنیای مادی نیستند. دیوارهای کلیسای شما محافظی در برابر تأثیر شریر نمی‌باشند. بلکه تنها دعا و اقتدار روحانی قادر به انجام این کار است.
- (۳) دیوها قادرند ایجاد ارتباط کنند. از لوفا باب ۱۱ چنین می‌فهمیم که ارواح شریر می‌توانند با یکدیگر ایجاد ارتباط کنند. آن‌ها همچنین می‌توانند توسط عوامل انسانی با انسان‌ها صحبت کنند. مانند آن دو شخص دیوزده در زمین جدیان (متی ۸: ۲۸-۳۴) در چنین مواردی که دیوزدگی بسیار شدید است نشان می‌دهد که سیستم مرکزی اعصاب تحت کنترل قرار

گرفته است و اشخاصی که به ارواح فریب کار توجه می‌کنند تسلط کمتری بر خود دارند. (اول تیموتاوس ۱:۴)

(۴) هر یک هویتی جداگانه دارند. به کاربرد ضمایر اول شخص در لوقا باب ۱۱ توجه کنید: «... به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم.» (آیه ۲۴) ما بیشتر با شخصیت‌های متفکری سر و کار داریم تا نیروهایی که فاقد جنبه شخصیتی باشند و به همین دلیل هم است که روش‌های تحقیق دنیوی از اثبات وجود آن‌ها عاجزند. مکاشفه تنها منبع مقتندر ما در مورد واقعیت و شخصیت ارواح شریر محسوب می‌شود.

(۵) آن‌ها قدرت برنامه‌ریزی دارند. این حقیقت که آنان می‌توانند مکانی را ترک کنند، بازگردند، وضعیت پیشین خود را تداعی کنند و دوباره به وجود اشخاص بازگرددند حاکی از قدرت در تفکر و طرح‌ریزی آن‌ها است. مفهوم "اروح آشنا" به خوبی در تاریخ کلیسا ثبت شده است.

(۶) آن‌ها قادر به ارزیابی و تصمیم‌گیری هستند. این حقیقت که روح شریر در آیه ۲۵ هدف انسانی خود را "رفته و آراسته" می‌یابد، به روشنی حاکی از آن است که او می‌تواند قربانی مورد نظر خود را ارزیابی کند. نقاط ضعف ما راه ورود دیوهای را به زندگی مان فراهم می‌کنند. از این رو نباید برای آنچه که شیطان در مورد ما فکر می‌کند، اهمیت قائل شویم، بلکه باید طوری زندگی کنیم که مورد پسند خدا باشیم. (اول قرنتیان ۹:۵)

(۷) آن‌ها قادرند نیروی عظیم‌تر تشکیل دهنند. در لوقا باب ۱۱ چنین می‌خوانیم که یک روح به هفت روح دیگر ملحق می‌شود و وضعیت پایانی آن شخص را از وضعیت آغازینش بدتر می‌سازند. در مورد دیوهای جدریان می‌بینیم که به سبب تعداد بسیار دیوهایی که متحد شده بودند، او لژیون نامیده می‌شود. من از اشخاص بسیاری شنیده‌ام که آواهای بسیاری در ذهن خود می‌شنوند که صدای آن‌ها را به مانند صدای یک گروه توصیف می‌کنند.

۸) آنها در درجات شرارت با هم تفاوت دارند. در لوقا باب ۱۱ می‌خوانیم که آن روح بر می‌گردد و هفت روح دیگر که "شریرتر از خود" هستند را با خود می‌آورد. (آیه‌ی ۲۶)

عیسی هنگامی که گفت: "این جنس جز به دعا بیرون نمی‌رود" (مرقس ۳۹:۹) درواقع به تفاوت در شرارت ارواح اشاره می‌کرد. مفهوم گوناگونی در قدرت و شرارت با سلسله مراتبی که پولس در افسسیان ۱۲:۶ ذکر می‌کند، متناسب می‌آید. من خود شخصاً تصدیق می‌کنم که برخی از موارد رویارویی با اشخاص دیویزده بسیار مشکل‌تر از دیگر موارد است.

اما تا هنگامی که شما به حقیقت خدا متکی هستید نباید از شیطان و دیوهایش بترسید. تنها سلاح او فریب است. ایرنانوس؛ چنین نوشته است: "شریر... تنها می‌تواند از این طریق وارد شود، همان گونه که در آغاز خلقت چنین کرد، یعنی ذهن انسان را فریب داده و منحرف سازد تا از فرمان خدا سریپچی نماید، و به تدریج قلب‌ها را تاریک گرداند." اگر در نور راه روید دیگر از تاریکی نخواهید ترسید.

## حملات و سرزنش‌های شریر

ارواح شریر چگونه در زندگی ما به مداخله می‌پردازند؟ بگذارید با یک مثال به این پرسش پاسخ دهم؟ فرض کنید که ابتدای یک خیابان تنگ و دراز ایستاده‌اید که هر دو سوی خیابان را خانه‌های دو طبقه تا به انتهای احاطه کرده‌اند. در انتهای این خیابان عیسای مسیح ایستاده است و زندگی مسیحی شما روندی است که با راه رفتن در این خیابان طولانی که نامش بلوغ است به سوی او (عیسای مسیح) منتهی می‌شود. قطعاً چیزی در این خیابان نیست

که شما را از رسیدن به عیسی باز دارد. از این رو، هنگامی که مسیح را می‌پذیرید چشمان خود را به سوی او می‌دوزید و شروع به راه رفتن می‌کنید. اما از آنجایی که هنوز این دنیا تحت تسلط شیطان است، در خانه‌هایی که در دو طرف خیابان ردیف شده‌اند موجوداتی ساکن هستند که وظیفه دارند شما را از رسیدن به هدف بازدارند. آن‌ها هیچ قوت و قدرتی ندارند تا راه شما را سد کنند و یا حرکت شما را کند سازند، بنابراین آن‌ها از پنجه‌ها سر بیرون می‌آورند و شما را صدا می‌کنند، به امید این که توجه شما را از هدفتان باز دارند و در این جریان خلی وارد سازند.

یکی از راه‌هایی که آن‌ها سعی می‌کنند تا با آن توجه شما را منحرف سازند این است که با صدای بلند فربیاد زده می‌گویند: "هی، اینجا رو نگاه کن! من چیزی دارم که تو واقعاً عاشقش هستی. طعم خوبی داره، احساس خوبی به آدم دست می‌ده، از این راه رفتن خسته کننده هم جذابتره، بیا تو یک نگاهی بکن..." وسوسه‌های او راه‌هایی را در ذهن شما می‌گذارند تا خود را خدمت کنید و نه خدا را. ما در مورد وسوسه به شکل مبسوط در فصل ۸ به بحث خواهیم پرداخت.

هنگامی که شما به راه رفتن به سوی مسیح ادامه می‌دهید افکاری از این قبیل در ذهن شما رخنه می‌کند: "من تبل هستم، و مرتكب اعمال ناشایست می‌شوم. من هرگز برای خدا ارزشی ندارم." نماینده‌های شیطان در سرزنش کردن تبحر خاصی دارند، مخصوصاً هنگامی که توسط وسوسه توجه شما را منحرف ساخته باشند. آن‌ها لحظه‌ای به شما می‌گویند: "این را امتحان کن؛ کار اشتباهی نیست." سپس هنگامی که تسلیم می‌شوید دوباره به سراغتان می‌آیند و شما را مسخره کرده می‌گویند: "بیین که چه کار کردی! چگونه خودتو یک مسیحی می‌دونی، در حالی که چنین کارهایی از تو سر می‌زند؟"

سرزنش یکی از ابتدایی ترین سلاح‌هایی است که شیطان برای منحرف ساختن توجه شما از هدف به کار می‌بندد. در فصل نهم به طور کامل حیطه‌ی سرزنش را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دیگر سخنانی که ممکن است به هنگام حرکت در این خیابان به گوش شما برسد عبارتند از: "نیازی نیست که امروز به کلیسا بروی، مهم نیست که هر روز دعا کنی و کتاب مقدس بخوانی. این مزخرفات عصر جدید هم چندان بد نیستند." این حرف‌ها نیرنگ است و از زیر کانه ترین و ناتوان کننده ترین اسلحه‌های شیطان محسوب می‌شود. شما اغلب این پیام‌ها را به شکل اول شخص مفرد می‌شنوید: "نیازی نیست که امروز به کلیسا بروم، یا دعا کنم و کتاب مقدس بخوانم!" و غیره. شیطان می‌داند که اگر بتواند کاری کند که شما این افکار را از خود بدانید و نه از او می‌تواند شما را به سادگی فریب دهد. ترفند فریب شیطان به طور کامل‌تر در فصل دهم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

از این که دیوهای از پنجره‌ها و درهای باز کنار خیابان شما را استهزا کنند، به شما طعنه بزنند، شما را أغوا کنند و از شما بپرسند، دشمن چه هدفی را دنبال می‌کند؟ او می‌خواهد که از سرعت شما کاسته شما را متوقف ساخته و در جای خود بنشاند و اگر ممکن باشد سفترتان به سوی مسیح را متوقف سازد. او می‌خواهد شما را تحت تأثیر خود قرار دهد تا نسبت به توانایی ایمان آوردن و خدمت کردن به خدا شک نمایید. به خاطر داشته باشید که او یقیناً هیچ قدرتی و قوتی ندارد که شما را از پیشروی بی‌وقfe به سوی مسیح باز دارد و او نمی‌تواند شما را از آن خود کند، زیرا عیسای مسیح شما را خریداری کرده است و شما برای همیشه در او ساکن خواهید بود. (اول پطرس ۱۸:۱ - ۱۹) اما اگر او توجهی شما را به سوی خود جلب کند تا به افکاری که در ذهن‌تان می‌پروراند گوش فرا دهید، می‌تواند شما را تحت تأثیر قرار دهد و

اگر به او اجازه دهید که توسط وسوسه، سرزنش و فریب شما را برای مدتی طولانی تحت تأثیر قرار دهد، می‌تواند بر شما مسلط شود. در مورد حدود تسلط شریر در زندگی مسیحیان در فصل ۱۱ به گفتگو خواهیم پرداخت.

## درجات اسارت

درجات مختلفی از آزادی و اسارت روحانی بین پولس رسول، که زندگی و خدمت مسیحی اش نمونه‌ای از نبرد با گناه و شیطان بود (رومیان ۷: ۱۵ - ۲۵؛ دوم قرنتیان ۱۲: ۹-۷) و دیوزده جدریان که به طور کامل تحت تسلط دیوبها درآمده بود (متی ۸: ۳۴-۲۸) وجود دارد. هیچکس یک شبه تحت تسلط شیطان در نمی‌آید، بلکه این مسأله روندی تدریجی از فریب و تسليیم در برابر او و نفوذ زیرکانه‌ی وی است. نظر من بر این است که کمتر از ۱۵ درصد از جامعه‌ی مسیحیان انگلی به طور کامل از اسارت شیطان رها شده‌اند. این افراد کسانی هستند که دائمًا از روح القدس پر هستند و زندگی پر از روحی داشته و ثمره می‌آورند. ۸۵ درصد دیگر کسانی هستند که حداقل در سه درجه از درجات جنگ روحانی در نبردی بی‌حاصل به سر می‌برند. اولاً؛ ممکن است یک ایماندار در ظاهر یک زندگی نسبتاً عادی مسیحی داشته باشد در حالی که از درون با سد محکمی از افکار گناهآلود مواجه باشد. شهوت، حسادت، طمع، نفرت، نالمیدی و غیره. تقریباً می‌توان گفت که این شخص زندگی بنا کننده‌ای ندارد. دعا تجربه‌ای ناکام برای او است، و او معمولاً با روابط بین فردی دست به گریبان است. غالب مسیحیانی که در این وضعیت به سر می‌برند نمی‌دانند که در میدان یک جنگ روحانی گرفتار شده‌اند. آن‌ها منشاء پیدایش صدایهایی که به گوششان می‌رسد را نمی‌شناسند، بلکه بلا Facilities اذعان می‌دارند که این هم فکری است که علتش مشکلات زندگی است.

آن‌ها به جای این که پی ببرند فکرشنان زیر هجوم تیرهای آتشین قرار گرفته، می‌پندارند که این مشکل از سوی خودشان است. آن‌ها با شکفتی به خود می‌گویند: "اگر این افکار زشت از من است، پس من چگونه شخصی هستم؟" از این رو آن‌ها به سرزنش خود می‌پردازنند. در حالی که دشمن بدون هیچ مانعی به حملات خود ادامه می‌دهد، حدود ۶۵ درصد مسیحیان در این درجه از جنگ روحانی بسر می‌برند.

دومین؛ درجه از جنگ در کسانی دیده می‌شود که افکار خود را از صدای غریب شریر که به نظر می‌خواهد آن‌ها را به بند بکشد، تشخیص می‌دهند. هنگامی که سدی از افکار، عقاید و خیالات گناه‌آلود در ذهن‌شان شکل می‌گیرد با ترس و تعجب می‌گویند: "من دارم به چه می‌اندیشم؟" آن‌ها هرگز طعم پیروزی را نمی‌چشند و در تعجبند که آیا شکست خورده‌اند، اما این تصورات آن قدر آن‌ها را ترسانده است که آن را با هیچ کس در میان نمی‌گذارند. از این رو اکثر مسیحیان در این مرحله نمی‌دانند که تلاش آن‌ها یک نبرد روحانی است. آن‌ها به دنبال مشورت هستند و سعی می‌کنند که افکار خود را نظم ببخشند، اما پیش‌رفتی در خود نمی‌بینند. من تخمین می‌زنم در حدود ۱۵ درصد از کل مسیحیان در این وضعیت گرفتارند. اکثر این اشخاص نالمید، نگران، خیالاتی، تندخو یا عصبی هستند و ممکن است قربانی مشروبات الکلی، مواد مخدر، اختلالات تغذیه‌ای و غیره... باشند.

در سومین مرحله از این جنگ، شخص تسلط بر خود را از دست می‌دهد و از درون ذهن خود صدایی می‌شنود که به او می‌گویند به چه فکر کند، چه بگوید و چه کاری انجام دهد. این اشخاص یا در خانه می‌مانند، یا در خیابان‌ها پرسه می‌زنند و با افراد خیالی صحبت می‌کنند، یا در مراکز توانبخشی یا نهادهای امراض روانی تخت‌ها را اشغال می‌کنند. متأسفانه در حدود ۵ درصد جامعه‌ی مسیحیان قربانی این مرحله از فریب و سلطه شده‌اند.

هنگامی که شخصی برای مدتی طولانی تسلیم صدای خود درون خود شود، تحت تسلط و ظلم قدرت‌های شریر در می‌آید، همان گونه که در دیوزده جدریان می‌بینیم ارواح شریر چنان بر او تسلط دارند که نقش شخصیت فردی وی برای مدت‌های مديدة کمرنگ می‌شود.

### فقط بگو "نه!"

سه راه برای پاسخ دادن به کنایه‌ها و زخم زیان‌هایی که به هنگام پیشروی به سوی مسیح از پنجره‌های طبقه دوم ساختمان‌های کنار خیابان می‌شنوید وجود دارد، و در این میان دو تای این پاسخ‌ها اشتباہ هستند. اولاً؛ اشخاص بسیار ناکامی هستند که به افکار شریر توجه می‌کنند و آن‌ها را باور می‌نمایند. فکری زیرکانه به ذهن شما خطور می‌کند، "تو دعا نمی‌کنی، کتاب مقدس نمی‌خوانی و شهادت نمی‌دهی. آن وقت چگونه خدا می‌تواند تو را دوست بدارد؟" این یک دروغ بی‌شرمانه است، زیرا محبت خداوند بی‌قید و شرط است. اما شما دائمًا به شکست‌های خود فکر می‌کنید و می‌پذیرید که شاید زیاد هم خدا شما را دوست نداشته باشد. با چنین افکار و تصوراتی به زودی در میانه راه باز می‌ایستید و راه به جایی نخواهید برد. این گونه مسیحیان کاملاً مغلوب شده‌اند زیرا فریب خورده‌اند و باور کرده‌اند که خدا آن‌ها را دوست ندارد، و یا هرگز یک مسیحی پیروزمندی نخواهند بود و یا آن‌ها قربانی دست و پا بسته گذشته‌ی خود هستند. آن‌ها به این دلیل نمی‌توانند بلافضله برخیزند و دوباره راه خود را در پیش گیرند که دروغی را باور کرده‌اند و در نتیجه به مقصد نخواهند رسید. واکنش دوم نیز بی‌ثمر است، یعنی سعی کنید که با دیوهای بحث کنید: "من رشت و تبل نیستم. من یک مسیحی پیروزمند هستم." شما از این که به گفته‌های آن‌ها ایمان نمی‌آورید به خود می‌بالید، اما آن‌ها هنوز بر شما

تسلط دارند و برنامه‌ی زندگی شما را تعیین می‌کنند. شما در وسط خیابان ایستاده‌اید و رو به آن‌ها فریاد برمی‌آورید، در حالی که شما باید رو به پیش در حرکت باشید.

ما نه باید ارواح شریر را باور داشته باشیم، و نه با آن‌ها به گفتگو پردازیم. به جای چنین کارهایی، باید آن‌ها را نادیده انگاریم، شما با اسلحه‌ی خداوند تجهیز شده‌اید و دست آن‌ها هیچگاه به شما نخواهد رسید مگر این که اسلحه‌ی محافظت خود را از تن در بیاورید. با هر تیر و سوسه، سرزنش یا فریبی که آن‌ها به سوی شما پرتاب می‌کنند، تنها سپر ایمان را بالا بگیرید تا مسیر تیرها را منحرف ساخته و به راه خود ادامه دهید. (کولسیان ۶:۲) هر فکری را به اسارت مسیح در آورید و در چهره‌ی هر دروغ حقیقت را انتخاب کنید. و با تداوم این کار خواهید دید که بلوغ و آزادی شما با هر قدم افزون تر می‌شود.

## فصل هفتم

### حیله‌ی علم و قدرت

در فصول پیشین از کاهن اعظم شیطان پرست، هری؛ صحبت کردیم. کسی که تحول زندگی اش دوست دخترش را شگفت‌زد ساخت. اکنون می- خواهم داستان زندگی هری؛ را برای تان تعریف نمایم تا نقطه‌ی ضعفی که ما هم به مانند او بدان دچار هستیم را شرح دهم.

اگر چه او بیلین؛ مسیحی نبود، اما او باعث شد که هری؛ چنین بیان دیشد که مسائل بسیاری در زندگی وجود دارد که او در طول ۴۵ سال زندگی اش به چنین تجاری دست نیافته بود. در نظر بینندگان بی‌اعتنای هری؛ یک تاجر اهل جنوب کالیفرنیا بود که خود را با پدیده‌های فراوانی (غیب‌گویی) سرگرم می‌ساخت. زمانی او رئیس یک مجمع بزرگ محلی بود که کارش تحقیق بر سر مسائل فراوانی بود، اما علاقه‌ی او به مسائل فراوان تنها در حد تفریح و سرگرمی بود، در واقع این کار همچون لباسی بود که اعمال شیطانی را از نظرها پنهان می‌ساخت. مادر او یک کاهن شیطان پرست بود و او را برای نقشی سری در عبادت شیطان تربیت کرده بود. او درگیر هسته‌ی اصلی شیطان پرستی شده بود، مرحله‌ای که اشخاص کم شماری تنها درباره‌ی آن‌ها چیزهایی شنیده‌اند.

شش ماه قبل از این که هری؛ به ملاقات من بیاید او تصمیم گرفته بود که شیطان پرستی را رها کند. اما هنگامی که او سعی کرد این کار را انجام دهد نیروهای شرارت به طرز وحشتناکی او را در تسخیر خود نگاه داشتند به طوری که خشم و عصبانیت مهارناپذیری در او دیده می‌شد. صاحب‌خانه او یعنی همان دوست دختر سابقش، یک مسیحی ظاهری بود که دوباره‌ی به وضع بد گذشته بازگشته بود، او به قدری ترسیده بود که این

مسئله را با چند تن از پیراپزشکان در میان گذاشت. شریر هری؛ را در چنان اسارتی گرفتار ساخته بود که هفت پیراپزشک برای مهار او دست به کار شدند.

بسیار مهم است که بدانیم تأثیر شریر یک نیروی بیرونی در حیطه‌ی جسمانی ما نیست بلکه، مخدوش ساختن سیستم مرکزی اعصاب است. قدرت جسمانی‌ای که اشخاص دیو زده از آن برخوردار هستند همانند قدرت خارق‌العاده‌ای است که از ترشح آدرنالین دریک بحران به انسان دست می-دهد که چنین قدرتی حتی یک مادر را قادر می‌سازد تا اتومبیلی که بر اثر یک تصادف بر روی بچه‌اش واژگون شده را بلند کند. پس از این که پزشکان یک روز هری؛ را تحت مراقبت قرار دادند، نتوانستند مشکلی در او بیابند و به او اجازه ترخیص دادند. اویلین؛ پس از این که دید تلاش‌هایش در جهت کمک به هری؛ برای رهایی او از شیطان پرستی به نتیجه‌ای نرسید، به من مراجعه کرد. او به من تلفن زد و قرار ملاقاتی برای او ترتیب داد.

هری؛ با رضایت خود به دفتر کارم آمد، اما او دلوایس نبردی بود که انتظارش را داشت. او پس از این که وارد اتاق شد و روی صندلی نشست به من گفت: "تو نمی‌دانی که در برابر چه قدرتی ایستاده‌ای!"

من به آرامی پاسخ دادم: "بله! من فکر می‌کنم که قدرت شیطان را بشناسم اما معلوم است که از قدرت خدا چیزی نمی‌دانی! گفتی که می‌خواهی از تاریکی بیرون بیایی اما متوجه شدی که نمی‌توانی با قدرت خودت این کار را انجام دهی. برای این که آزاد شوی باید مسیح را به عنوان خداوند خود انتخاب کنی، تنها او می‌تواند تو را آزاد سازد. آیا آماده‌ای که مسیح را انتخاب کنی؟"

هری؛ کمی به خود لرزید، و من پی بردم که دشمن نمی‌خواهد بدون جنگیدن دست از سر او بردارد. من به این نتیجه رسیدم که برای دعا به

حمایت نیاز دارم. از این رو برای لحظاتی هری؛ را در دفترم تنها گذاشتم و به دنبال شخصی می‌گشتیم تا در دعا مرا حمایت کند. تنها توانستم وین؛ یکی از رهبران کلیسا را بیابم. وین؛ پذیرفت که در دفترم بنشیند و در حالی که من با هری؛ سر و کله می‌زنم او به دعا مشغول باشد. وین؛ یک مسیحی خوب بود و به عنوان یک شیخ در کلیسای مان خدمت می‌کرد اما می‌دانستم که او هرگز چیزی مانند آنچه را که لحظاتی بعد شاهد آن بود در زندگی اش به چشم تجربه نکرده است.

من رو به هری؛ روی زمین نشستم و گفتم: "آیا آماده‌ای که مسیح را انتخاب کنی، هری؟" او همان طور که در صندلیش نشسته بود شروع به پیچ و تاب خوردن کرد. همین که سعی کرد پاسخ مرا بدده، ناگهان لحظه نمایش شروع شد. با غرسی وحشت‌انگیز احساساتش فوران کرد، سپس ایستاد و ظاهراً از یک طرف اتاق به طرف دیگر پرتاب می‌شد. او مانند یک فرد دیوانه دور اتاق پیچ و تاب می‌خورد، داد و هوار می‌کشید و سخنان نامربوط می‌گفت. دیوهایی که هری؛ را کنترل می‌کردند ذهن، اراده، ماهیچه‌ها و احساسات او را برای نشان دادن مقاومت خود به کار گرفتند. در این هنگام وین؛ به دیوار چسبیده بود و طوری دعا می‌کرد که گویی هرگز در زندگی اش دعا نکرده است! اما من هنوز نشسته بودم. من مدت‌ها پیش آموخته بودم که نمایش قدرت شیطان یکی دیگر از جوانب فریب او است که برای برانگیختن ترس طراحی شده است. او می‌داند که اگر بتواند ما را فریب دهد تا از او بترسیم، ترس بجای ایمان زندگی ما را کنترل خواهد کرد. «ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا بیلعد.» (اول پترس ۵:۸) و چرا شیر غرش می‌کند؟ تا شکار خود را از ترس فلنج کند. همین که قربانی او از ترس از حرکت بازماند شیر می‌تواند به آسانی بر او غلبه یافته آن را از پای درآورد.

اما به خاطر مقام، اقتدار و حفاظتی که در مسیح از آن برخوردار هستیم، دست شیطان هرگز به ما نخواهد رسید. ترس یک کنترل کننده‌ی قدرتمند است، اما تنها چیزی که ما باید از آن برتسیم خود ترس است. اگر در برابر نمایش قدرت شیطان از ترس بی‌حرکت بمانیم، پس او پی‌می‌برد که شما دائمً منتظراً حمله‌ای از سوی او هستید. اما پطرس به ما تعلیم داده که «به ایمان استوار شده با او مقاومت کنید». (اول پطرس ۹:۵) شیطان شکست خورده است، ایمان داشته باشید و در برابر او بایستید. هنگامی که این کار را انجام می‌دهید، او هیچ راهی ندارد جز این که سرانجام عقب‌نشینی کند.

همین که شریر از طریق هری؛ به من غرش کرد، من هم کتاب مقدس را با صدای بلند خواندم و با صدایی عادی و آرام دعا کردم تا دشمن مجبور به سکوت شود. قسمتی که معمولاً در این رویارویی‌ها می‌خوانم افسسیان باب اول است که به وضوح مقام و اقتدار ما را در مسیح وصف می‌کند. پس از این که من دقایقی را برای کسب قدرت در مسیح از طریق دعا و خواندن کلام خدا سپری کردم، هری؛ در مقابل من به روی شکمش دراز کشید. او فریاد زد: "خداؤند عیسی، من به تو احتیاج دارم!" من او را راهنمایی کردم تا در دعا به مسیح متعهد شود و سرانجام هنگامی که هری؛ از جا برخاست دید که آزاد شده است. او وین؛ و مرا با چنان شور و شعف کودکانه‌ای در آغوش کشید که تاکنون چنین شادی را در خود حس نکرده بود.

اما اگر چه هری؛ از سلطه شیطان بر زندگی‌اش آزاد شد، ولی در تداوم آزادی با مشکل مواجه شد. او به نوعی مانند یک شخص دائم‌الخمر است که به سوی مسیح می‌آید. هنگامی که یک شخص الکلی مسیح را می‌پذیرد، در مجموع به طور روحانی زنده است. اما تا هنگامی که خدا به طریقی استثنایی در زندگی او مداخله نکند، او می‌باید با آسیبی که به کبد خود رسانده است و با الگوهای عادات و هوس‌هایی که در طول سال‌ها با ذهن و فکر او

عجبین شده است، زندگی کند. به همین نحو هم قسمت اعظم زندگی هری؛ شدیداً گرفتار آینهای هولناک شیطانی بود. او هنگامی که مسیح را انتخاب کرد نمی‌توانست به یک باره کاری بکند که تاکنون انجام نداده بود یعنی این که گذشته خود را به دست فراموشی بسپارد.

دیگر شیطان پرستان هم بیکار ننشستند و تلاش‌های بسیاری انجام دادند تا زندگی هری؛ را به حالت گذشته بازگردانند و شب و روز به فکر و ذهن او آزار می‌رسانند. آن‌ها با هری؛ تماس گرفتند و اظهار موافقت کردند که اگر موافقنامه‌ای مبنی بر شهادت ندادن در کلیسا‌ی مان را امضاء کند دیگر او را آزار روانی نخواهد رساند. هری؛ آن موافقنامه را امضاء کرد و از آن لحظه تاکنون چیزی راجع به او نشنیده‌ام.

## دامی بس کمن

چگونه اشخاصی مانند هری؛ در ابتدا در باتلاق پلید سلطه‌ی شیطان گرفتار می‌شوند؟ از همه مهم‌تر برخی از دامهایی که باعث گرفتار آمدن در آن‌ها محروم شدن از آزادی در مسیح می‌شوند و لازم است که از آن‌ها دوری بجوییم، کدامند؟

دام جادوگری همیشه بر مبنای کسب علم و قدرت بنا شده است. ما در تمنای علی‌ی هستیم که اسرارآمیز باشد، و به طور طبیعی برای شخص عادی فراهم نباشد. ما می‌خواهیم قدرتی را تجربه کنیم که در ذات روحانی و ماوراء‌الطبیعی باشد. به یک معنی این خواسته‌ها، امیالی هستند که خدا در نهاد ما قرار داده است، اما آن‌ها به این منظور خلق شده‌اند تا توسط علم و قدرت الهی ارضاء شوند. با این حال شیطان سعی می‌کند علم و قدرتی دروغین را به جای علم و قدرت خدا به شکلی واقعی جلوه‌گر نماید. اگر او

بتواند شما را به پذیرش اشکال مختلف علم و قدرت خود متقاعد سازد روزنایی در زندگی شما ایجاد خواهد کرد.

دام علم و قدرت شیطانی موضوعی جدید نیست. قوم خدا از همان زمان‌های قدیم از وجود آن‌ها آگاهی یافته‌اند. در شبی که قوم قصد حمله به سرزمین موعود را داشتند موسی به آن‌ها چنین فرمان داد:

«چون به زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد داخل شوی یاد مگیر که موافق رجاسات آن امت‌ها عمل نمایی. و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیب‌گو و نه افسونگر و نه جادوگر و نه ساحر و نه سؤال کننده‌ای از اجننه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می‌کند. زیرا هر که این کارها را کند نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات یهوه خدایت آن‌ها را از حضور تو اخراج می‌کند، نزد یهوه خدایت کامل باش.» (تثنیه ۹: ۱۳-۱۸)

این فرمان همان قدر برای ما کارایی دارد که برای بنی اسرائیل تحت رهبری موسی مفید بود. ما در کنعان امروزی زیست می‌کنیم که مشورت کردن با احضار کنندگان ارواح، واسطه‌های احضار ارواح، فال‌بین‌ها، مشاوران فرادمانی و طالع‌بین‌ها برای ادراک و توانایی‌های اسرارآمیز خاصی مورد قبول جامعه است. این موضوع به هنگام دوره‌ی دکترایم در یک کلاس که در بیاره‌ی آینده بود برایم روشن شد. یکی از آقایان که مدیر مدرسه‌ای در لس‌آنجلس بود در کلاس مقاله‌ای را ارائه داد که در آن شرح مختصراً از تحقیقش در باره‌ی آینده را توصیف می‌کرد. او با شور و علاقه خاصی شرح داد که ما در آستانه آشنایی با توانایی‌های جدید ذهنی قرار گرفته‌ایم، نظری فرافکنی نجومی، تصاویر تله‌پاتی، پرواز روح و غیره. سخنان او چیزی جزء عقاید عصر جدید و جادوگری نبود و دیگر اعضاً کلاس - که همه کاندیدای دریافت درجه‌ی دکترای رشته‌ی آموزش عمومی بودند - محو سخنان او شده بودند.

پس از این که چندین دقیقه بحث داغ بر جذایت کلاس افزود من دستم را بلند کردم و گفتتم: "آیا تاکنون در این تحقیق‌ها از خود پرسیده‌اید که آیا درست است که مردم درگیر این گونه مباحثت شوند؟" او پاسخ داد: "اوه! من علاقه‌ای ندارم که بدانم آیا مطرح کردن این مبحث درست است یا نه، من فقط می‌دانم که مؤثر است."

من در ادامه گفتگو گفتتم: "بحث بر سر این نیست که آیا این مباحثت مؤثر هستند یا نه، پدیده‌های روحانی و اعمال جادوگری به قدمت تاریخ کتاب مقدس هستند. سؤالی که باید پاسخ دهیم این نیست که آیا چنین مباحثی مؤثر هستند یا نه، بلکه مسأله بر سر صحیح بودن یا نبودن آن است." کلاس با نظریات من به پایان رسید و بسیاری از من پرسیدند که چرا سرگرم شدن با جادوگری کار درستی نیست.

من همچنین می‌دانم که نیمه‌ی تاریک اشکال علم و قدرت روحانی شیطانی‌ای که موسی ذکر می‌کرد - مراسم قربانی، جادوگری، افسونگری - در فرهنگ ما ریشه دوانیده است، اگر چه چندان عیان نیستند. اداره‌های پلیس سعی می‌کنند به والدین بگویند: "بیدار شوید! فرزندان شما نه تنها به مواد مخدر و روابط جنسی نامشروع روی آورده‌اند، بلکه به سوی شیطان - پرستی نیز گرایش دارند. ما خون و حیوانات تکه‌تکه شده را دیده‌ایم." اوضاع آن قدر وخیم شده است که یکی از آرائس‌های کنترل حیوانات در منطقه‌ی ما دیگر نمی‌گذارند حتی یک سگ و یا یک گربه در خیابان‌ها آزاد باشند زیرا می‌ترسند که مبادا آن‌ها را قربانی مراسم خشونت بار شیطان پرستی کنند.

شخصی که مسئول حفاظت و امنیت دانشگاه ما است، جزو گروهی از افسران امنیتی یکی از دانشگاه‌های جنوب کالیفرنیا است که هر ماه یک بار در یک دانشکده جلسه‌ای تشکیل می‌دهد. هنگامی که نوبت به دانشکده‌ی ما رسید تا میزبان جلسه باشد، او از من خواست تا با گروهش در مورد

پدیده‌های روحانی موجود در فرهنگ‌مان صحبت کنم. او گفت: "در این گروه مسیحیان زیادی هستند که همه‌ی آن‌ها به این دانشکده خواهند آمد لذا از شما تقاضا می‌کنم که برای آن‌ها صحبت کنید." من هم پذیرفتم. آن جمع گروهی از نظامیان سابق و افسران پلیس بودند. صحبت درباره پیدایش شیطان‌پرستی و آیین‌های خشونت‌بار در جامعه‌مان را آغاز کردم، هیچ آثاری از تردید و تمسخر در جمع دیده نشد. چرا که در دانشکده‌های قبلی خود شواهدی مخوف دال بر وجود شیطان‌پرستی را به چشم دیده بودند.

هر گونه انحراف از علم و قدرت روحانی‌ای که موسی در کنعان به قوم اسرائیل هشدار می‌دهد - از طالع‌بینی‌های بی‌خطر گرفته تا فجایع باور نکردنی قربانی حیوان و انسان - امروزه در فرهنگ ما وجود دارد و فعال است. و همه‌ی این‌ها ریشه در فریب شیطان دارد.

## علم نیمه‌ی تاریک

تمایل به علم "مفرط" و اسرارآمیز در فرهنگ ما هنگامی برایم مبرهن شد که اخیراً دو کنفرانس در پاسادنای کالیفرنیا برای عموم مردم برگزار شد. یکی از آن‌ها یک کنفرانس جهانی درباره‌ی خدمات بین‌المللی بود، و حدود ۶۰۰ نفر در آن شرکت داشتند. همزمان با این کنفرانس، کنفرانس عصر جدید در مرکز اداری شهر پاسادنا برگزار شد که بیش از ۴۰۰۰۰ نفر در آنجا حضور داشتند! این جامعه‌ی امروز ما است. مردم نمی‌خواهند آنچه را که خدا گفته است بشنوند. آن‌ها از کسی اطلاعات و راهنمایی می‌طلبند که علم شیطانی را بداند، یعنی غیب‌گو باشد، فال‌بین باشد، فال ورق بداند، یا بتواند با روح یکی از دوستان و یا خویشاوندان شخص ارتباط برقرار کند.

کتاب مقدس درباره‌ی این که کسب علم و هدایت زندگی ما باید فقط از سوی خداوند باشد بسیار صریح است: «به اصحاب اجنه توجه مکنید و از جادوگران پرسش منمایید تا خود را بدیشان نجس سازید... و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را برض آن شخص خواهم گردانید و از میان قومش منقطع خواهم ساخت... مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد البته کشته بشوند.» (لاویان ۱۹:۳۱؛ ۲۰:۲۷) ما از پدیده‌های مشاوره غیب‌گویی و روحی بسیار غافل هستیم. ما اشخاصی داریم که کانال‌های رادیویی و تلویزیونی به خود اختصاص داده‌اند و بسیار هم مشهور شده‌اند. اخیراً خوانده‌ام که اغلب زنان در لس‌آنجلس بیشتر به مشورت احضار کنندگان ارواح روی می‌آورند تا مشاوران حرفه‌ای! شما عملاً می‌توانید در هر شهر از کشور ما به یک بازار غیب‌گویی بروید و در آنجا بخواهید که برای تان فال بگیرند. فال‌بین یا یک شیاد متظاهر است یا یک احضار کننده روح که در حالت خلسه فرو می‌رود و به نظر از دنیا روحانی رهنموده‌ایی برای زندگی تان می‌یابد. این افراد نه تنها آفتنی در جان جامعه ما هستند بلکه، اغلب به خاطر مهارت خود به مانند یک دکتر، یا یک خادم کلیسا مورد احترام جامعه واقع شده‌اند.

## شیادان و احضار کنندگان ارواح

احضار کنندگان ارواح مردگان و رمالان این اطلاعات حیرت‌انگیز را از کجا به دست می‌آورند؟ بسیاری از آن‌ها با نیروهای شریر در ارتباط هستند، اما قسمت اعظم آنچه که رمالی و پدیده‌های غیب‌گویی نامیده می‌شوند چیزی جز فربی زیر کانه نیست، این اشخاص به اصطلاح رمال چیزی به انسان‌ها ارائه می‌دهند که فربی بیش نیست.

شما برای مشورت و راهنمایی نزد آن‌ها می‌روید و آن‌ها از شما چند سوال ساده می‌کنند یعنی سؤالاتی که بتواند سر نخی به آن‌ها بدهد. بر اساس اطلاعاتی که شما در اختیار آن‌ها می‌گذارید، نگرشی کلی نسبت به شما به دست می‌آورند که احتمالاً در مورد اکثر افرادی که در وضعیت شما بسر می‌برند صدق می‌کند. اما شما آن قدر مجنوب صحبت "مکاشفات" آن‌ها می‌شوید که آن‌ها را از تمام جزئیات وقایع آگاه می‌سازید که می‌توانند این اطلاعات را نیز به "تعبیرهای" خود بیافند. این کار شیطانی نیست، بلکه تنها شعبدۀ بازی فکری و زبانی است.

اما احضار کنندگان ارواح مردگان و رمالاتی که خدا در لاویان و تثنیه در مورد آن‌ها به ما هشدار می‌دهد یک عده شیاد نیستند، بلکه اشخاصی هستند که چنین اطلاعاتی را از مجراهای طبیعی ادراک به دست نمی‌آورند. این اشخاص خود را به سوی دنیا ارواح گشوده‌اند و مجراهایی برای علم شیطانی شده‌اند. شخص شیاد با تعبیرهای همیشگی و تقلیبی خود تنها به پول شما علاقمند است، اما علم و راهنمایی کاذبی که از طریق یک احضار کننده ارواح از سوی شیطان منتقل می‌شود هدفش این است که نشاط و آزادی روحانی‌تان را از شما دور کند.

مدتها پیش شخصی به نام رُی؛ که قربانی احضار ارواح بود برای مشاوره نزد من می‌آمد. او مردی خوش قیافه بود و چهل و چند سال سن داشت و از همسرش جدا شده بود. او به دفتر کارم آمد و سرگذشت باور نکردنی اش را برایم تعریف نمود. رُی؛ با خانمی به نام برنیک؛ رابطه‌ی دوستانه‌ای داشت و یک روز که در پارک تفریحی دانشگاه کالیفرنیای جنوبی با او قرار ملاقات داشتم، برنیک؛ را نیز همراه خود به آنجا آورده بود. آن‌ها در حالی که برای رسیدن به آنجا از مقابل فروشگاه‌ها قدم می‌زدند به

فروشگاه کوچکی برخوردن که برای یک غیب‌گو تبلیغ می‌کرد. بر شیشه‌ی آن فروشگاه نوشته شده بود: "داخل شوید و خط مشی زندگی خود را بیابید." رُی؛ و برنيک؛ داخل شدند و آن شخص غیب‌گو با علم اسرارآمیز خود آن‌ها را متوجه ساخت. ولی من نمی‌دانستم که آیا آن خانم غیب‌گو واقعاً یک واسطه احضار ارواح است که چنین اطلاعاتی را از یک روح آشنا دریافت می‌کند یا یک کلاهبردار زیرک! اما تأثیر او بر این دو شخص بسیار عمیق بود. رُی؛ با لحنی حاکی از اعتراض به من گفت: "اگر شما نیز چنین قدرتی داشتید، چه کار دیگری می‌توانستید انجام دهید؟" آن شخص غیب‌گو به رُی؛ وعده داده بود که می‌تواند به او کمک کند تا در شغل خود و تمام قسمت‌های زندگی‌اش موفق شود. رُی؛ اغوا شد و با برنيک؛ به طور مرتب به ملاقات آن زن می‌رفتند. یکی از اولین نصیحت‌هایی که آن زن به آن‌ها کرده بود این بود که آن دو می‌بايست با هم ازدواج کنند، که این کار را نیز انجام دادند. آن‌ها دائماً مشورت‌های آن غیب‌گو را در زندگی خود دنبال می‌کردند.

تقریباً چهار سال بعد رُی؛ به دفتر کارم آمد. او اظهار داشت که ازدواجش با برنيک؛ شکستی بیش نبوده است، و شغلی که آن زن وعده موفقیت در آن را داده بود به باد فنا رفته است. هنگامی که از او سوال کردم که چه مقدار پول خرج به دست آوردن این "علم روحانی" کرده‌اند او پاسخ داد: "من خود شخصاً حدود ۱۵۰۰۰ دلار به او دادم اما برنيک؛ بیش از ۶۵۰۰۰ دلار را از دست داد."

در این فعالیت‌های غیب‌گویی کلاهبرداری مبالغ هنگفتی پول نهفته است که غالباً این پول‌های باد آورده به دست جادوگران می‌رسد. بسیاری از اشخاص در آرزوی این هستند که موضوع خارق‌العاده‌ای درباره‌ی زندگی خود و آینده بدانند و اگر بدانند که شما می‌توانید اطلاعاتی را که آن‌ها

می خواهند در اختیارشان قرار دهید، حاضرند مبالغ هنگفتی در اختیار شما قرار دهند.

### جنبه‌ی منفی پیکری نیمه‌ی تاریک

واژه‌های کتاب مقدسی "واسطه احضار ارواح" Mediums و احضار کنندگان ارواح Spiritists برای ما چندان شناخته شده نیستند. از آنجایی که احضار کننده روح (ob) به معنای جادوگر، ساحر، یا شخصی که روحی آشنا دارد) مؤنث است، و رمال (yidd oni) از ریشه‌ی "دانستن" (می‌آید) مذکور است، برخی بر این باورند که آن‌ها نظیر مذکور و مؤنث یک نقش هستند. عهدتیق پر است از مثال‌هایی نظیر پادشاهان، انبیاء دروغین، و احضار کنندگان ارواح مردگان که قوم اسرائیل را در عصیان بر علیه خداوند هدایت می‌کردند. یک از معروف‌ترین موارد اولین پادشاه اسرائیل بود. شائل در ابتدا با دنبال کردن هدایت خداوند بسیار خوب آغاز کرد و سموئیل او را به عنوان پادشاه اسرائیل منصوب کرد. (اول سموئیل باب ۹) و او تا قبل از تمرد شرم‌آور خود بر علیه‌ی اراده‌ی خدا به خوبی خدمت می‌کرد. (اول سموئیل باب ۱۵) گناهی که خدا آن را با گناه جادوگری برابر می‌داند. (آیه‌ی ۲۳) چرا شائل گناه کرد و کلام خداوند را نپذیرفت؟ زیرا او از صدای مردم بیشتر می‌ترسید تا از صدای خدا؛ مشکلی که غالباً در دنیای امروز ما بسیار محزز است. معضل تمرد بدترین معضلی است که گریبان‌گیر دنیا است.

اگر چه شائل از گناهی که انجام داده بود پشیمان بود (یا حداقل از این که به روح بد گرفتار شده بود پشیمان بود!)، هیچ دلیل یا مدرکی یافت نمی‌شود که بیانگر این موضوع باشد که واقعاً او پشیمان بوده باشد. او مانند بسیاری از مردم که از خدا ناطلاعاتی می‌کنند، سعی کرد تا اشتباه خود را

اصلاح کند، اما دیگر بسیار دیر شده بود و «روح خداوند از شائول دور شد و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت.» (اول سموئیل ۱۶:۱۴) به دو دلیل این عبارت بسیار دشوار می‌نماید. اول این که به نظر من ممکن است که شخص در اثر یک ناطاعتی روح القدس را از دست بدهد، اما باید در نظر داشت که حضور روح القدس در عهدتیق به طور خاص و موقتی بوده است. احتمالاً روحی که بر شائول مستولی گشته بود همان روحی بود که در آیه ۱۳ بر داود مستولی گشت، یعنی تجهیز خاص به روح خداوند برای حاکمیت به عنوان پادشاه مسح شده خدا. این تجهیز خاص همانند رابطه فردی‌ای که ما امروزه به عنوان فرزندان خدا در روح با او داریم و از با خدا بودن لذت می‌بریم، نیست.

درست پس از واقعه‌ی صلیب، هویت کلیسا با حضور روح القدس که در آن مسکن گزید، رقم می‌خورد که تا ابد فرزندان خدا را با پدر آسمانی‌شان متحد می‌سازد. (افسیسیان ۱: ۱۳-۱۴) عیسی و عده داد که هیچ کس ما را از دست او نخواهد ربود. (یوحنا ۱۰: ۲۸) و پولس به ما اطمینان می‌دهد که هیچ چیز - حتی ناطاعتی - نمی‌تواند ما را از محبت خدا جدا سازد. (رومیان ۸: ۳۹-۳۵) ما در مسیح محفوظ و ایمن هستیم و به واسطه‌ی ایمان خود با روح او در کار مسیح بر روی صلیب ساکن می‌شویم.

مسئله دیگری که در این عقیده جنبالی نهفته است این است که ممکن است یک روح پلید از سوی خداوند بیاید. اما ما باید به یاد داشته باشیم که خدا از همه برتر است، و او قادر است که از شیطان و کارگزارانش به عنوان وسیله‌ای برای تأديب قوم خود استفاده نماید، همان گونه که با شائول انجام داد. نظیر این مسئله را در اشعیا ۱۰: ۶۵ می‌توان مشاهده کرد. جایی که خدا قوم خدانشناسی همچون آشور را به عنوان "عصای غضب"

برای تنبه قوم خود به کار می‌گیرد. و این موضوع با ذات و برنامه خدا مبنی بر بکارگیری دیوها برای تکمیل اراده‌ی خود منافات ندارد.

حتی کلیسا چنین اجازه‌ای دارد تا یک عضو بسیار فاسد را به شیطان بسپارد "تا با نابودی نفس گناه کار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد" (اول قرنتیان ۵:۵) چرا؟ زیرا آسیبی که از سوی جهان و حاکمانش به آن عضو می‌رسد سبب برانگیختگی توبه واقعی در او می‌شود. ما با چنین تدبیری از این ایمان‌دار گمراه می‌پرسیم، "آیا می‌خواهی که اوامر شیطان را انجام دهی؟ خوب! ادامه بده تا شاید از رنج عواقب دردنگ فساد خود به سوی خدا بازگرددی."

جالب است که بدانیم هرگاه روح بد بر شائول قرار می‌گرفت، داود (وارث آشکار تخت سلطنت اسرائیل) بربط می‌نواخت و روح بد شائول را راحت می‌ساخت. (اول سموئیل ۱۶:۲۳) چه قدر تأسف‌انگیز است که ما از اهمیت کتاب مقدس در قلمرو روحانی بی‌اطلاع هستیم! هنگامی که اليشع قصد داشت تا از خدا بپرسد، چنین فرمان داد: «الآن برای من مطلبی بیاورید و واقع شد که چون مطروب ساز زد دست خداوند بر وی آمد.» (دوم پادشاهان ۳:۱۵) در طول سلطنت داود بیش از ۴۰۰۰ نوازنده و سراینده گماشته شده بودند تا شب و روز در هیکل خداوند را تسبيح بخوانند. (اول تواریخ ۹:۲۳؛ ۹:۳۳) یکی از نشانه‌های مسیحیان پر از روح این است که در قلب خود برای خداوند می‌سرایند و با یکدیگر به مزامیر، سرودها و نعمه‌هایی که از روح است گفتگو می‌کنند. (افسیسیان ۵:۱۸-۲۰)

در سوی دیگر این حقیقت قدرت مخرب موسیقی دنیوی قرار گرفته است. هری؛ آن کاهن اعظم شیطان پرست نشانه‌های گوناگونی را که بر روی جلد آلبوم‌های موسیقی پاپ چاپ شده بود به من نشان داد که همه نمایانگر اسارت و سرسپردگی به آئین شیطان پرستی هستند. او به من گفت

که در حدود ۸۵ درصد هوی متال‌های امروز و گروه‌های موسیقی پاپ "متعلق" به شیطان‌پرستان هستند. آن‌ها ناآگاهانه خود را به جهت کسب شهرت و ثروت به شیطان‌پرستی فروخته‌اند. تعداد اندکی از این هنرمندان عمالاً شیطان را می‌پرستند اما غالب آن‌ها نویبدانه خود را باخته‌اند و با پیام شیطانی‌ای که در موسیقی خود دارند، دیگران را گمراه می‌سازند.

پس از این که سموئیل نبی در گذشت، میل منحصراً شائول به علم روحانی او را وا داشت تا از یک زن جادوگر کمک بخواهد. شائول که در گذشته سرزمین اسرائیل را از فالگیران و جادوگران پاک‌سازی کرده بود (اول سموئیل ۲۸:۳) نزد جادوگر عین دور که از پاک‌سازی در امان مانده بود رفت، او که با تغییر لباس و قیافه نزد آن جادوگر رفته بود او را مقاعد ساخت تا روح سموئیل را احضار کند (ایات ۸-۱۹) اما هنگامی که خدا به سموئیل اجازه داد تا خود بازگردد و بر آن‌ها ظاهر شود، نقشه‌ی شائول نتیجه‌ی معکوس داد و باعث ترس آن زن جادوگر شد (کسی که انتظار یک روح آشنا را داشت). پیغام سموئیل برای شائول چیزی جز خبرهای بد نبود. چرا که از تسليم قریب‌الوقوع اسرائیل به دست فلسطینی‌ها و مرگ شائول و پس‌رانش خبر می‌داد (ایه‌ی ۱۹)

خدا به صراحة جادوگری را منع می‌کند (اشعیا ۸:۱۹-۲۰)، و داستان مرد ثروتمند و ایلعازر ناممکن بودن ارتباط با مردگان در زمان حال را به ما تعلیم می‌دهد (لوقا ۱۹:۱۶-۳۱) هنگامی که یک غیب‌گو ادعایی کند که با یک مرد تماس دارد، حرف او را باور نکنید. هنگامی که یک روان‌شناس ادعایی کند که یکی از مراجعین خود را از طریق هیپنوتیزم به زندگی گذشته خود باز می‌گرداند، آن را باور نکنید. هنگامی که یک احضار کننده ارواح از جنبش عصر جدید ادعایی کند که می‌تواند مجرایی برای فرد فراهم سازد تا

بتواند از گذشته به زمان حال سفر کند، بدانید که این کار چیزی جزء یک روح آشنا یا شیادی یک کلاهبردار نیست.

### عقیده‌ای کهنه در لباسی نو

جنیش عصر جدید جادوگری را در نقاب روشنگری عصر جدید پنهان می‌کند: "تو به خدا نیاز نداری؛ تو خود خدا هستی"، دیگر نیازی نیست که از گناهان خود توبه کنی و برای نجات خود به خدا متکی باشی! گناه یک معصل نیست؛ تنها کافی است جریان فکری خود را متوقف سازید و از طریق همگرایی هم‌آهنگ به وحدانیت عظیم عالم دست یابید." لفاظی عصر جدید همان دروغ قدیمی شیطان است: "مانند خدا خواهید شد!" (پیدایش ۳:۵)

اشتیاق به علم و قدرت بشر سقوط کرده را در دامی گرفتار ساخته است تا از احصار کنندگان ارواح، جادوگران و از اعمال مرموزی همچون طالع بینی، فال ورق، فال بینی، لوح فراخوانی ارواح، ستاره‌بینی، افسونگری جادویی و نوشتن ناخودآگاهانه هدایت و راهنمایی بخواهد. در دوم پادشاهان ۱:۳ می- بینیم که چه عاملی ایلیا را محزون می‌سازد. «آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست شما برای سؤال نمودن از بعل ذوب ب خدای عقرون می‌روید؟» اطرافیان ما همه به خدای خود اعتنا نمی‌کنند، کسی که آن‌ها را دوست دارد و می‌خواهد زندگی آن‌ها را هدایت کند، و در عوض نور و سلامتی را در ملکوت تاریکی جستجو می‌کنند، ممکن است ما هم همچون بیهود پرسیم: «چه سلامتی مدامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی این قدر زیاد است؟» (دوم پادشاهان ۹:۲۲) سلامتی تنها در پادشاه سلامتی یافت می‌شود نه در پادشاه تاریکی.

تحت تأثیر چشم‌انداز علم و قدرتی که بسیاری از مردم را در فرهنگ امروزی ما در دام خود گرفتار و از خدا دور ساخته است قرار نگیرید. افرادی

همچون هواخواهان شمعون در اعمال ۸: ۹-۱۰ نیز امروزه از اعمال جادوگری عصر جدید شگفتزده خواهند شد. اما اشخاص دیگر مانند اربابان آن کنیز دیوزده در اعمال ۱۶: ۱۶-۱۸ در جهت منافع کسانی قدم بر می‌دارند که کارشان را توسط یک روح غیب‌گویی انجام می‌دهند. همان گونه که در نمونه‌های موجود در کلیسا اولیه می‌بینیم، آن‌هایی که در نیمه‌ی تاریک به دنبال علم و قدرت هستند به شدت در کار خداوند مداخله می‌کنند و با نیروهای کاذبی که به کار می‌گیرند بسیاری را فریب می‌دهند. گروه دیگر آنچنان خواهان قدرت هستند که برای "ارواح شریبر" قربانی می‌گذرانند (لاویان ۷: ۱۷) و حتی فرزندان خود را برای دیوها قربانی خواهند کرد. (مزمور ۳۶: ۳۸ - ۳۸: ۳۶) من به نوبه خود بیشتر از همه می‌توانم با توجه به تجارت مشاوره‌هایم به وجود چنین اعمالی در دنیا امروز تأکید ورزم.

بگذارید این آیات از کتاب مقدس ما را هوشیار سازد تا این واقعیت را پیذیریم که حتی ایمان داران هم در برابر دام‌هایی که دشمن برای‌شان می-گستراند تا آن‌ها را از علم و قدرت خداوند دور سازد، آسیب‌پذیر هستند. همان دشمنی که اهمیت و حس استقلال طلبی ما را هنگامی که از خدا جدا هستیم بزرگ جلوه می‌دهد. «لیکن یشورون فربه شده لگد زد، تو فربه و تنومند و چاق شده‌ای پس خدایی را که او را آفریده بود ترک کرد و صخره‌ی نجات خود را حقیر شرد. او را به خدایان غریب به غیرت آوردند و خشم او را به رجاسات جنبش دادند. برای دیوها یی که خدایان نبودند قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که نشناخته بودند برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده و پدران ایشان از آن‌ها نترسیده بودند و به صخره‌ای که تو را تولید نمود اعتنا ننمودی و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.» (تثنیه ۳۲: ۱۵ - ۱۸)

## فصل هشتم

هنگامی اغوا می‌شویم که به روش‌های انسانی عمل کنیم.

من و همسرم تلاش کردیم تا فرزاندانمان را از همان کودکی به دعای خانوادگی عادت دهیم. یک روز عصر برحسب اتفاق از وقتی که برای خواندن کتاب مقدس و دعا با هیدی و کارل اختصاص داده بودیم غفلت ورزیدیم. چند دقیقه پس از اینکه آن‌ها را راهی رخت‌خواب‌شان کردیم صدای هیدی؛ را از انتهای پذیرایی شنیدیم که می‌گفت: "بابا! فراموش کردیم که جنجال به پا کنیم!" معنای جنجال به پا کردن معمولاً در خانواده‌ی ما همان دعای خانوادگی خوانده می‌شد!!!

در خاطرم بهترین اوقات این جلسات بحث متداومی بود که درباره‌ی وسوسه‌ی با کارل داشتم. به مدت چندین هفته تنها موضوعی که او دوست داشت راجع به آن صحبت کند وسوسه بود. به نظر می‌رسید که او بیشتر شیفته‌ی اصوات کلمه‌ی وسوسه بود تا خود بحث همانگونه که من هم در دوران کودکیم به زبان آوردن کلمه آلومینیوم را دوست داشتم. اما حتی پس از گذشت هفته‌ها بحث درباره‌ی وسوسه کارل؛ نمی‌توانست مفهوم وسوسه را از گناه تشخیص دهد.

من بسیاری از مسیحیان بالغ را دیده‌ام که در تشخیص وسوسه و انجام گناه با مشکل مواجه هستند. آن‌ها که زیر هجوم افکار وسوسه‌انگیز قرار گرفته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که حتماً مسأله نابهنجاری در آن‌ها وجود دارد. آن‌ها وسوسه را با گناه برابر می‌دانند. اما حتی عیسی از هر حیث همچون ما وسوسه شده است. اما پایان آیه چنین است: «بدون اینکه گناه

کند.» (عبرانیان ۴: ۱۵) تا به هنگامی که ما در این دنیا هستیم در معرض وسوسه قرار خواهیم داشت همان گونه که مسیح در معرض وسوسه قرار داشت. اما او گناه نکرد و ما نیز نباید مرتکب گناه شویم. (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳) در این فصل من در نظر دارم وسوسه را به گونه‌ای تعریف و توصیف کنم که شما به سادگی بتوانید آن را بشناسید و بلافاصله دعوت شیطان برای انجام کارها به روش خودتان را نپذیرید.

### ریشه‌ی وسوسه

از زمان آدم تاکنون هر انسانی از نظر جسمانی زنده و از نظر روحانی مرده پا به این جهان می‌گذارد. (افسیسیان ۲: ۱) ما بدون اینکه با خداوند رابطه‌ای داشته باشیم در طول سال‌های رشد آموخته‌ایم که مستقل از او زندگی کنیم. ما الگوهای فکری و عادت‌های رفتاری خود را بر مبنای خواسته‌های خود پرورش داده‌ایم.

هنگامی که تولد تازه می‌یابیم از نظر روحانی زنده می‌شویم ولی جسم-مان همواره مانع دربرابر ترقی ما در روح است، چرا که جسم ما متشکل از عادات و الگوهای خودمحور و ریشه‌داری است که ما آن‌ها را به هنگامی که در روح مرده بودیم، آموخته‌ایم. ذات وسوسه فریب خوردن است. به عبارت روش‌تر بدین معنی است که به جای اینکه نیازهای جایز انسانی خود را توسط مسیح ارضاء کنیم از طریق منابع دنیوی، جسمانی و شیطانی این کار را انجام دهیم. (فیلیپیان ۴: ۱۹) وسوسه از ما دعوت می‌کند تا مستقل از خدا زندگی کنیم.

قدرت وسوسه به توانایی قلعه‌هایی بستگی دارد که در زمان استقلال ما از خدا در ذهن‌مان ساخته‌ایم. به عنوان مثال اگر شما در یک خانواده‌ی مسیحی بزرگ شده‌اید که مجالات مبتدل و برنامه‌های تلویزیونی ضد ارزش‌های اخلاقی در آن جایی نداشته است، وسوسه‌های جنسی در زندگی شما قدرت بسیار کمتری نسبت به شخصی که در معرض چنین منابعی قرار داشته، خواهد داشت. چرا چنین است؟ زیرا نیاز معقول و مشروع شما به محبت شدن و پذیرفته شدن توسط والدین دلسوز شما برآورده شده که شما را از قرار گرفتن در معرض شیوه‌های نامشروع تثبیت هویت و ارزش انسانی محفوظ نگه داشته‌اند. شخصی که در یک محیط فاسد که سرشار از بی‌بند و باری جنسی است رشد یافته باشد، پس از اینکه به مسیح ایمان می‌آورد چالشی دشوارتر را در برابر وسوسه‌های جنسی تجربه خواهد کرد زیرا قبل از اینکه تولد تازه بیابد آن قلعه در ذهن او تثبیت شده است.

### **هر چیز جایز است، ولی مفید نیست.**

اکثریت ما وسوسه نمی‌شویم به اینکه گناهان بسیار آشکاری را مرتكب شویم مانند دزدی مسلحانه، قتل یا تجاوز به عنف. شیطان بسیار زیرک است و در این مورد بسیار زیرکانه عمل می‌کند. او می‌داند که ما به اشتباهات فاحشی که در این گونه وسوسه‌ها وجود دارد پی خواهیم برد و از انجام آن سرباز خواهیم زد. در عوض روش او چنین است که ما را وسوسه کند تا عمل خوبی را در محدوده‌ی اراده خدا قرار دهیم تا افراط در آن عمل سرانجام آن را به گناه تبدیل کند. رفتار او با ما مصدق قورباغه در ظرف آب است. هنگامی که قورباغه را در ظرف داغی قرار دهیم او عکس العمل نشان داده و بیرون می‌پرد، اما اگر او را در ظرف آبی قرار دهیم و شعله‌ای زیر ظرف

روشن کرده بگذاریم آب به تدریج داغ شود، قورباغه گرم شدن تدریجی آب را حس نمی‌کند چرا که حیوانی دوزبست است و در نتیجه پس از سپری شدن لحظاتی در آب داغ می‌سوزد.

حرارت وسوسه را زیاد می‌کند با این هدف که ما به این موضوع توجه نمی‌کنیم که داریم از محدوده اراده خدا خارج می‌شویم و پیش از اینکه یک عمل خوب تبدیل به گناه شود خود از صحنه خارج می‌شود.

پولس چنین می‌نویسد: «همه چیز من جایز است اما همه چیز مفید نیست. همه چیز بر من رواست اما نمی‌گذارم چیزی بر من تسلط یابد.» (اول فرتیان ۶:۱۲) او در هر مسیر از زندگی مسیحی چیزی جز چراغ سبز نمی‌بیند. همه چیز برای ما خوب و جایز است زیرا ما از گناه آزاد شده‌ایم و دیگر در محکومیت شریعت زیست نمی‌کنیم. اما پولس نیز می‌دانست که اگر زندگی - مان را در هر یک از این مسیرهای خوب و جایز به طرز مهارناپذیری پیش ببریم، سرانجام از چراغ قرمز خداوند عبور خواهیم کرد و این گناه محسوب می‌شود. جملات زیر عاقب گناه‌آلودی را در قسمت‌های مختلف زندگی آشکار می‌کنند که در آن قسمت‌ها ما به سوی اعمال خوبی وسوسه می‌شویم که خدا آن‌ها را در محدوده اراده‌ی خود خلق کرده است.

- ✓ استراحت جسمانی تبدیل به تنبی خواهد شد.
- ✓ سکوت منجر به عدم ارتباط اجتماعی می‌شود.
- ✓ توانایی در بهره گرفتن، به طمع و حرص خواهد انجامید.
- ✓ لذت در زندگی تبدیل به افراط خواهد شد.
- ✓ لذت جسمانی منجر به شهوت رانی خواهد شد.
- ✓ علاقه به اموال دیگری، طمع به همراه خواهد داشت.
- ✓ لذت در خوردن غذا موجب پرخوری می‌شود.

- ✓ توجه به خود به خودخواهی خواهد انجامید.
- ✓ ارتباط تبدیل به شایعه پراکنی می‌شود.
- ✓ احتیاط تبدیل به بی‌ایمانی می‌شود.
- ✓ اطمینان به بی‌توجهی می‌انجامد.
- ✓ خشم منجر به جنون و بد خلقی می‌شود.
- ✓ نیمارخواری تبدیل به حمایت افراطی خواهد شد.
- ✓ قضاوت به انتقاد خواهد انجامید.
- ✓ دوستی با هم جنس خود تبدیل به همجنس‌بازی خواهد شد.
- ✓ آزادی جنسی به بی‌بند و باری خواهد انجامید.
- ✓ هوشیاری به وسواس تبدیل خواهد شد.
- ✓ بخشنده‌گی موجب اصراف خواهد شد.
- ✓ حفاظت از خود به عدم اعتماد خواهد انجامید.
- ✓ دقت به ترس می‌انجامد.

## گناه در برابر رشد

اول یوحنا ۲: ۱۲ - ۱۴ سه مرحله از رشد مسیحی در ارتباط با گناه را توصیف می‌کند. مرحله‌ی اول با فرزندان مقایسه شده است. (آیات ۱۲- ۱۳) ویژگی فرزندان در ایمان با بخشیده شدن گناهان‌شان و دست یافتن به شناخت الهی رقم می‌خورد. به عبارتی دیگر آن‌ها در خانواده‌ی الهی ساکن هستند و بر فرجام گناه غلبه کرده‌اند، اما هنوز تا بلوغ کامل راه زیادی در پیش دارند.

مرحله‌ی دوم جوانان هستند (آیات ۱۳، ۱۴) گروهی که بر شریر غلبه یافته‌اند. این اشخاص ایمان‌دارانی هستند که سیر رو به رشدی دارند و قوی هستند، زیرا کلام خدا در آن‌ها ساکن است. آن‌ها دیگر در اسارت عادت‌ها و سرکشی خود نیستند و جنگ‌های شخصی و روحانی خود را از سر گذرانده‌اند. جنگ‌هایی که بسیاری از مسیحیان را از چشیدن طعم آزادی در مسیح باز می‌دارند. آن‌ها آزاد شده‌اند و می‌دانند که چگونه در آزادی بمانند.

سومین مرحله پدران هستند. (آیات ۱۳، ۱۴) اشخاصی که در شناخت عمیق خدا رشد یافته‌اند. ایمان آن‌ها به طور استوار بر ارتباط نزدیک و بر محبت خدا بنا شده است. ارتباطی که هدف رشد روحانی ماست.

یوحنای آین آیات ما را متعهد به رشد می‌داند و بدین وسیله ما را در چالشی در برابر قدرت گناه در زندگی قرار می‌دهد و در ادامه راه‌هایی را که شیطان از آن طریق ما را وسوسه می‌کند، توصیف می‌نماید.

## روزنمایی ورود وسوسه

اگر بدانید که بر طبق کلام خدا تنها سه روزنمه برای ورود وسوسه شیطان درون ما وجود دارد، خواهید توانست با آمادگی بیشتر در زندگی‌تان در مقابل وسوسه مقاومت نمایید. این سه روزنمه در تعلیم یوحنای ایمان‌داران به شکلی مؤجز بیان شده است که با رابطه‌ی ما با این دنیا، ارتباطی تنگانگ دارد: «دنیا و آنچه را در آن است دوست مدارید اگر کسی دنیا را دوست بدارد محبت پدر در او نیست. زیرا هر چه در دنیاست یعنی هوای نفس هوسمای چشم و غرور ناشی از مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست دنیا و

هوس‌های آن گذراست اما آن که خواست خدا را به جا می‌آورد تا ابد باقی می‌ماند.» (اول یوحنای ۲: ۱۵ – ۱۷)

سه روزنہی ورود وسوسه "هوای نفس" "هوس‌های چشم" و "غرور ناشی از مال و مقام" هستند. هوای نفس دامی برای امیال جسمانی و اراضی آن‌ها می‌گستراند و هوس‌های چشم نفع شخصی را به همراه دارد و کلام خدا را مورد آزمایش قرار می‌دهد. غرور ناشی از مال و مقام بر تعریف و تمجید از خود تاکید دارد. شیطان از طریق این سه مجرماً هم با آدم اول و هم با آدم دوم به مقابله پرداخت. آدم اول به طرز فلاکت باری سقوط کرد و ما هنوز از عواقب سقوط او رنج می‌بریم. اما آدم دوم عیسای مسیح رودرو در برابر وسوسه‌ی سه جانبه‌ی شیطان ایستاد و پیروزمندانه موفق شد. ما در او منابع و قدرتی را در اختیار داریم که می‌توانیم بر هر وسوسه‌ای که شیطان بر سر راه ما قرار می‌دهد غلبه کنیم.

شیطان ابتدا از طریق وسوسه‌ی هوای نفس به حوا نزدیک شد. او با گفتن این جمله که آیا حقیقتاً خدا گفته است که از همه‌ی درختان باغ مخورید؟ (پیدایش ۳: ۱) در واقع توانست شکی را در ذهن حوا نسبت به میوه درخت ممنوعه ایجاد کند. اما شیطان میل او را برای خوردن میوه ممنوعه برانگیخت و او «دید که آن درخت برای خوارک نیکوست.» (آیه‌ی ۶) در واقع تسلیم شدن در برابر هوای نفس در سقوط آدم و حوا بسیار مؤثر بود و شیطان همچنین از طریق هوای نفس عیسی را به مبارزه طلبید. شیطان هنگامی خداوند ما مسیح را در بیابان مورد وسوسه قرار داد که او به مدت چهل روز در دعا و روزه بود: «اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگ‌ها نان شود.» (متی ۴: ۳) شیطان دانای مطلق نیست اما کور هم نیست. او که دیده بود عیسی ۴۰ روز را بدون غذا سپری کرده، پی برد که می‌تواند از طریق

چنین نقطه‌ی آسیب‌پذیر محرزی او را مورد وسوسه جسمانی قرار دهد. او همچنین نظاره‌گر شماست و در امیال جسمی شما نسبت به غذا، استراحت، رفاه و نیاز جنسی به دنبال نقطه ضعف‌هایی است. هنگامی که گرسنگی خستگی و تنها‌یی به حد بحرانی برسد، وسوسه نیز قوی‌تر عمل خواهد کرد.

هدف وسوسه هوای نفس این است که ما را از اراده‌ی خدا دور سازد و به خدمت جسم درآورد. (غلابطیان ۵: ۱۶ - ۱۷) خوردن فی‌النفسه عمل گناه‌آلودی نیست و خوردن از میوه‌ی ممنوعه در باغ عدن نیز در ذات خود شرارت‌آمیز نبود. خوردن یک نیاز جسمی جایز است و خدا غذا خوردن را خلق کرده تا ما بتوانیم این نیاز را برآورده سازیم. اما در مورد میوه‌ی یک درخت خداوند گفت: "زنهر نخوری!" و آدم و حوا با خوردن میوه‌ی آن درخت از اراده‌ی خدا سرکشی کردند و مستقل از خدا عمل کردند.

به همین نحو هم خوردن نان در انتهای روزه‌ی عیسی به خودی خود عمل بدی نبود جز اینکه اراده‌ی پدر چنین نبود. عیسی پاسخ داد: «نوشته شده است که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.» (متی ۴: ۴) برای عیسی مهم نبود که در آن وضعیت چقدر یک قرص نان مطلوب به نظر می‌رسد. زیرا او نمی‌خواست با پذیرفتن پیشنهاد شیطان مستقل از اراده‌ی پدر عمل کند. زندگی‌ای که عیسی برای ما سرمشق قرار داد، زندگی‌ای است که به طور کلی متکی به خدای پدر است.

شیطان از طریق هوای نفس شما را وسوسه می‌کند، او از شما دعوت خواهد کرد تا نیازهای جسمانی خود را به طریق‌هایی برآورده سازید که خارج از محدوده‌ی اراده‌ی خداوند هستند. خوردن امری است ضروری و جایز اما خوردن بیش از حد خوردن غذاهای ناشایست و یا اینکه اجازه دهیم

غذا بر زندگی ما مسلط باشد، همه بر خلاف اراده‌ی خدا هستند. میل جنسی را خدا در نهاد ما قرار داده و بسیار زیبا و خوب است اما روابط جنسی خارج از چارچوب ازدواج، هم‌جنس‌بازی و نیز روابط جنسی بی‌بند و بار خارج از این محدوده هستند و نتیجه آن‌ها اسارت خواهد بود. هر گاه احساس می‌کنید که وسوسه می‌شوید تا یک نیاز جایز جسمی را مستقل از خدا برآورده سازید در واقع از طریق هوای نفس وسوسه می‌شوید.

هنگامی که در مقابل وسوسه‌های نفس به مقابله می‌پردازید در واقع وابستگی خود را به خدا در نیازهای طبیعی اعلام می‌کنید. تا هنگامی که شما در تاک بمانید از منابع مذکور در یوحنای ۱۵:۵ در مورد عیسی بپرهمند خواهید شد. اما هنگامی که شما در برابر وسوسه تسلیم می‌شوید در این قسمت نخواهید توانست در مقام یک مسیحی مفید و مؤثر باشید، زیرا شما جدای از مسیح نمی‌توانید کاری انجام دهید.

## hossehāye cheshm

دومین روزنہ ورود وسوسه که شیطان توانست از طریق آن به آدم و حوا نزدیک شود، نشأت گرفته از دروغ او بود و عواقب ناطاعتی از خدا را در پی داشت. خداوند پیشتر گفته بود که ناطاعتی مرگ را به دنبال دارد. اما شیطان گفت: "هر آینه نخواهید مرد!" (پیدایش ۳:۴) شیطان به دروغ حوا را مطمئن ساخت که خداوند در مورد عواقب گناه مرتکب اشتباه شده است و بدین طریق به صیانت نفس حوا متوصل شد. او تاکید کرد: "به او گوش ندهید، هر آنچه در نظرتان درست آمد همان را انجام دهید." میوه‌ی ممنوعه در نظر حوا دلپذیر آمد. (آیه‌ی ۶) سپس او و آدم فرمان خداوند را زیر پا

گذاشتند تا آنچه را که در نظر دلپذیر آمد را انجام دهنند و در خدمت امیال خود در آیند.

هوس‌های چشم؛ چشم ما را از کلام خدا دور می‌سازد و رفته رفته اعتماد ما را به خدا سلب می‌نمایند. ما می‌توانیم مشاهده کنیم که دنیا چه چیزهایی را در مقابل ما قرار می‌دهد و آن را خارج از چارچوب ارتباط با خدا برای خود بطلبیم. ما به جای اینکه به احکام و وعده‌های خدا توکل کنیم به دیدگاه خود نسبت به زندگی اعتماد داریم. چشمان ما با شهوت آنچه که می‌بینیم پر می‌شود و هر چه بتوانیم برای خود تصاحب می‌کنیم و گمان می‌کنیم که ما به این چیزها نیاز داریم و فریب خورده‌ایم که خواست خدا این است که مالک آن‌ها شویم. ما به اشتباه می‌پنداریم که خدا هر چیز خوب را برای ما دریغ نداشته و با حرص و ولع دم از سعادت می‌زنیم.

ما به جای اینکه با تمام وجود بر خداوند توکل کنیم، چنین دیدگاهی در زندگی اتخاذ کرده‌ایم: "آن را به من ثابت کن." این همان ماهیت وسوسه‌ی دوم عیسی از سوی شیطان است: "... اگر پسر خدایی خود را به زیر (از کنگره هیکل) افکن زیرا نوشته شده است: «درباره‌ی تو به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آن‌ها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت، مبادا پایت به سنگ خورد.» (متی ۴:۶) اما عیسی نمی‌خواست که بازی "به من نشان بده!" را برای شیطان بازی کند و او پاسخ داد که: «این نیز نوشته شده که خداوند خدای خود را می‌ازم.» (آیه‌ی ۷)

هنگامی که شبان کلیسا‌ی بودم برخی از اعضای کلیسا ناآگاهانه در برابر وسوسه‌ی شیطان تسلیم می‌شدند تا خدا را امتحان کنند. من دوست بسیار عزیزی به نام دیک؛ داشتم که به علت سرطان در حال مرگ بود، اما در کلیسا چنین شایع شده بود که چهار شاهد هر یک به شکل مجزا شهادت

داده بودند که خدا به آن‌ها گفته است که دیک نخواهد مرد. بسیاری اظهار داشتند که آیا شفای دیک حیرت‌انگیز نیست! "پس از سه هفته دیک درگذشت.

اگر خدا به این اشخاص گفته بود که دیک نمی‌میرد پس آیا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که خدا دروغ‌گو است؟ اما آیا واقعاً خدا دروغ‌گو است؟ البته که نه؛ او حقیقت است. دروغ از سوی پدر دروغ‌گویان یعنی خود شیطان است. ارواح فریبکار طی تلاشی دروغی را درباره‌ی دیک؛ منتشر کرده بودند تا اعتماد ایمان‌داران را نسبت به خدا سلب کنند.

خدا هیچ گونه تعهدی نسبت به ما ندارد بلکه او تنها به خودش متعهد است. هیچ راهی نیست که شما زیر کانه دعا کنید تا خدا مجبور شود به آن پاسخ دهد. این امر نه تنها معنای دعا را زیر سؤال می‌برد بلکه ما را در مقام خداوند قرار می‌دهد. انسان متعادل با ایمان با کلام مكتوب خدا زندگی خواهد کرد نه اینکه فرمان دهد تا خدا وجود خود را در هوس‌ها و خواسته‌های ما به اثبات برساند، اهمیتی هم ندارد که چقدر این خواسته‌ها خالصانه باشند. این ما هستیم که مورد آزمایش واقع می‌شویم نه خدا.

## غورو ناشی از مال و مقام

سومین روزنه‌ی ورود وسوسه در دل جنبش عصر جدید قرار گرفته است. یعنی وسوسه شویم تا خودمان سرنوشت خود را رقم بزنیم بر دنیای مان حاکمیت داشته باشیم و خدای خود باشیم. شیطان حوا را اغوا نمود تا از میوه‌ی ممنوعه تناول کند. «در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد.» (پیدایش ۳: ۵) پیشنهاد شیطان

همان میل بی‌حد و حصر انسان هاست به حکومت کردن و خدا شدن بود. وی به زعم خویش می‌خواست چنین بگوید: "هنگامی که این استعداد بالقوه در وجود تو است که شبیه خدا شوی به این راضی نباش که تحت حاکمیت خدا زندگی کنی." هنگامی که حوا مقاعد شد که "آن درخت دلپذیر دانش-افزا است." (آیه‌ی ۶) او و آدم از آن تناول کردند.

این وعده‌ی شیطان که آن دو می‌توانستند شبیه خدا شوند چیزی جزء یک دروغ نبود. هنگامی که آدم و حوا تسلیم وسوسه‌ی شیطان شدند، آنگونه که شیطان ادعا می‌کرد خدای این جهان نشدند. در عوض آن‌ها از حاکمیتی که در خدا داشتند سقوط کردند و شیطان درست همانگونه که نقشه کشیده بود با تصور آن‌ها خدای این جهان شد.

شیطان سعی کرد تا همان حیله را در مورد عیسی نیز به کار برد: "دیگر بار ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همه‌ی حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلال شان به او نشان داد و گفت: "اگر در برابر بم به خاک افتی و پرستشم کنی، این همه را به تو خواهم بخشید." (متی ۴: ۸ - ۹) عیسی در برابر این حق شیطان که می‌توانست پادشاهی این جهان و جلال آن را به او پیشنهاد کند مخالفتی نکرد، زیرا پس از اینکه آدم و حوا در اولین وسوسه‌ی پادشاهی و جلال این جهان را از دست دادند، شیطان خدای این جهان شد و پادشاهی و جلال این جهان از آن او بود. با اینحال هنگامی که قدری به این موضوع می‌اندیشیدم پیشنهاد شیطان بسیار مضحك به نظر می‌رسید. چرا عیسی وسوسه شد تا شیطان را در عوض جهان پرستش کند در حالی که کل کائنات از آن او بود؟ از این رو او پاسخ داد: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: خداوند خدای خود را پیرست و تنها او را خدمت کن.» (آیه‌ی ۱۰)

هدف از وسوسه غرور ناشی از مال و مقام این است که ما را از پرستش خدا دور سازد و با ترغیب ما به سوی حاکم بودن در زندگی خود بنیان اطاعت ما را خداوند را تباہ سازد. هر گاه احساس می‌کنید که دیگر به هدایت و کمک خدا نیازی ندارید و می‌توانید زندگی خود را بدون مشورت با او اداره کنید و نیازی ندارید که در برابر کسی سر فرود آورید آگاه باشید، زیرا که چنین افکاری از غرور زندگانی نشأت می‌گیرد. ممکن است چنین بپندازید که به خود خدمت کنید. اما هر گاه از پرستش و خدمت به خداوند بازایستید در واقع شیطان را می‌پرستید و خدمت می‌کنید. این همان چیزی است که او بیشتر از هر چیز دیگری از شما می‌خواهد. در عوض ویژگی زندگی شما باید با عبادت و اطاعت پرستش آمیز خداوند رقم خورد. (اول پطرس ۵:۵ - ۸:۱۵)

به یاد داشته باشید سه موضوع بسیار مهم در این سه روزنامه‌ی ورود وسوسه منعکس شده است: ۱) اراده‌ی خدا در زندگی‌تان، همانگونه که در اتکای شما نسبت به خدا نمایانگر شده است ۲) کلام خدا در زندگی‌تان همان گونه که در اعتماد شما نسبت به خدا نشان داده می‌شود. ۳) عبادت خدا در زندگی‌تان، همان گونه که در اطاعت شما قرار می‌دهد با یک یا همه‌ی این ارزش‌ها به مبارزه می‌پردازد. او شما را تحت نظر قرار خواهد داد تا پی ببرید که در کدام قسمت از زندگی‌تان آسیب پذیر هستید و در هر قسمت که شما به آن توجهی ندارید او شما را مورد وسوسه قرار خواهد داد.

## دو نوع از بزرگ‌ترین امیال ما

چرا ما خود را با افکار و سوشهانگیز که بر خلاف کلام و اراده‌ی خدا است سرگرم می‌نماییم؟ ما در برابر غذاهایی که میل به خوردن آن‌ها نداریم و سوشه نمی‌شویم و همچنین نه با آن اعضای بدن جنس مخالف که میلی در ما به وجود نمی‌آورند و نه با جاهطلبی‌های یهوده و غیره. اگر وسوسه را همچون چوب ماهیگیری فرض کنیم. قلاب و سوشه‌ی این است که شریر تضمین می‌نماید آنچه که خارج از اراده‌ی خدا می‌خواهیم و یا نیاز داریم می‌تواند ما را ارضاء کند. این را باور نکنید. هیچ گاه شما نمی‌توانید هوای نفس جسم را ارضاء کنید. چرا که عیسی می‌گوید: «خوشحال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا آنان سیر خواهند شد.» (متی ۵: ۶) تنها حفظ روابط درست زندگی با قدرت روح القدس و لذت بردن از ثمره‌ی روح شما را ارضاء خواهد نمود.

## خوردن برای زندگی یا زندگی برای خوردن

میل به غذا اساسی‌ترین میل انسانی است زیرا که وجود آن برای بقا ضروری است. از این رو می‌خوریم تا زندگی کنیم. اما هنگامی که زندگی می‌کنیم تا بخوریم غذا دیگر این میل را ارضاء نخواهد کرد. بلکه ما را به سوی تباہی سوق خواهد داد به طوری که میلیون‌ها انسان خود را در برابر میل به خوردن ناتوان یافته‌اند. هنگامی که بدن شما از خوراکی‌های لازم بی‌بهره می‌ماند شما به طور طبیعی میل به غذاهایی دارید که شما را سالم و سیستم ایمنی بدن شما را فعال نگه می‌دارد. اگر خوردن شما در جهت ارضای چنین امیال طبیعی باشد سالم و آزاد خواهید ماند. اما هنگامی که برای تسکین

نگرانی و یا ارضای میل به شیرینی، نمک و... به غذا خوردن روی می‌آورید نمی‌توانید بر خودتان مسلط باشید و عواقب آن سلامت شما را به خطر خواهد انداخت.

پولس پس از اینکه در اول تیموتائوس ۴:۱ درباره زمان آخر هشدار می‌دهد با ذکر سؤاستفاده در خوردن غذا هدفی را دنبال می‌کند. «... در زمان‌های آخر برجی از ایمان روی گردان شده، از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد.» یکی از شواهد روزهای آخر کسانی خواهند بود که به پرهیز از خواراک‌هایی فرمان می‌دهند. (آیه‌ی ۳) که برای برآورده ساختن نیازهای جایز در نظر گرفته شده‌اند. من در برخورد با هر گونه اختلال در خوردن یک مسئله‌ی روحانی نیز در فرد مشاهده کرده‌ام با این حال تقریباً تمام مشاورانی که به درمان کم خوارکی شدید و بولیمیا یا پرخوری بیمارگونه می‌پردازنند از مشکل روحانی اشخاص مبتلا به این امراض پرده بر نمی‌دارند. همسر یکی از شبانان پس از پایان یک کنفرانس طی نامه‌ای برایم چنین نوشت:

### نیل عزیز؛

من نمی‌توانم تمام اعمال خداوند را در زندگی‌ام بیان کنم، اعمالی که از طریق حقیقتی که شما در آن کنفرانس با ما در میان گذاشتید به انجام رسید. اکنون من بسیار بیشتر از گذشته از فریب دشمن آگاهی دارم و این حس حق شناسی مرا نسبت به نجات دهنده‌ی توانا و مهربان من واقعی‌تر می‌نماید. من به مدت ۱۱ سال از بیماری پرخوری بیمارگونه رنج می‌بردم. اما اکنون می‌توانم در تمام طول روز در خانه با یک آشپزخانه پر از غذا تنها

بمانم و در آرامش بسر ببرم. هنگامی که یک وسوسه و یا یک دروغ از سوی شیطان ذهن مرا مشوش می‌سازد، من با حقیقت آن حمله را دفع می‌کنم، پیشتر در طول روز ساعتها در اسارت آن دروغ‌ها بسر می‌بردم و همیشه از غذا ترس داشتم، اما اکنون در آزادی‌ای که حقیقت به همراه دارد شادی می‌کنم.

### شهوات جنسی عنان گسیخته

پولس همچنین در هشداری که درباره‌ی روزهای پایانی دنیا می‌دهد از ازدواج سخن به میان می‌آورد. (رابطه‌ای که خدا در آن میل به جنس مخالف را نهاده است. (اول تیموتائوس ۴ : ۳) میل جنسی یکی دیگر از پایگاه‌های شیطانی‌ای است که در کتاب مقدس ذکر شده و نیروی بالقوه‌ای برای گناه کردن به شمار می‌آید. پولس در این مورد چنین نوشته است: «از بی‌عفتی بگریزید! هر گناه دیگری که انسان مرتکب شود بیرون از بدن اوست، اما کسی که مرتکب بی‌عفتی می‌شود، به خصوص نسبت به بدن خود گناه می‌کند.» (اول قرنتیان ۶ : ۱۸) کماییش هر شخصی که گرفتار کشمکش‌های روحانی بود و برای مشاوره نزد من می‌آمد، نسبت به نوعی ناهنجاری جنسی در خود اعتراف می‌کرد. برخی در اسارت شهوات عنان گسیخته بسر می‌بردند و برخی دیگر قربانی حملات جنسی‌ای بودند که ریشه در دیویزدگی داشت، علاوه بر این‌ها اشخاصی که قبلًاً مورد تجاوز قرار گرفته بودند و یا در مراسم جنسی شیطان‌پرستی شرکت داشتند، تقریباً همیشه در آن قسمت از مسائل جنسی پایگاهی در ذهن آن‌ها شکل گرفته بود. اگر مسئله‌ای مانند انتقال دیو از شخصی به شخص دیگر رخ داده باشد

من به جرأت می‌توانم بگویم که مقاربت نامشروع جنسی علت اصلی آن می‌باشد.

میل جنسی قسمت خدا دادی سیستم عصبی خودکار است. عمل جنسی به طور طبیعی یک قسمت منظم و موزون زندگی است. اما هنگامی که عیسی گفت: «هر که با شهوت به ذنی بنگرد همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» (متی ۵: ۲۸) او در واقع چیزی را در درون محدوده‌ی نقشه‌ی خدا برای میل جنسی توصیف می‌کرد. واژه‌ی به کار رفته در متن یونانی برای شهوت *epithmos* است. پیشوند *epi* به معنای "افزودن به" است. و دلالت دارد بر چیزی که به یک میل و جذبه افزوده می‌شود. عیسی به ما می‌گوید که با آلوده ساختن ذهن خود به افکار شهوانی و شهوت میل جنسی‌ای را که خدا در وجود ما قرار داده است تشديد نکنیم. تنها راه مهار میل جنسی در زندگی این است که افکار خود را تحت کنترل در آوریم.

برای اینکه شهوت جنسی ارضا شود باید به طور فیزیکی نیز به حقوق برسد و در اینجاست که نقش رومیان باب ۶ آشکار می‌گردد. ما نباید اجازه دهیم که گناه بر جسم فانی ما حکمرانی کند. (آیه‌ی ۱۲) و باید اعضای خود را ابزار عدالت سازیم. (آیه‌ی ۱۳) هر گاه توسط یک گناه جنسی از بدن خود ناشایسته استفاده کنید در واقع روزنه‌ای برای شیطان فراهم می‌سازید و مشکل جنسی شما تبدیل به مشکل روحانی می‌شود. مبشری پس از پایان کفرانس به من گفت که سرانجام پس از ۲۰ سال از اسارت شهوت آزاد شد. او به هنگام آماده سازی خود برای خدمت به خداوند در طول هر مرخصی به دنبال مشاوره‌ای بود تا مشکل خود را حل نماید، اما او هرگز به یک پیروزی پایدار دست نیافت تا اینکه پی برد که مشکل او یک مشکل روحانی است و می‌بایست راه حل آن نیز روحانی باشد.

## راه گریز

اول قرنتیان ۱۰ : ۱۳ خبر خوش و درخشنانی به هنگام ترس‌ها و نگرانی‌هایمان از وسوسه برای ما به شمار می‌آید. «اما این را به یاد داشته باشید وسوسه‌هایی که به سراغ شما می‌آیند از وسوسه‌هایی که دیگران دچار آنند دشوارتر نمی‌باشد. هیچ وسوسه‌ای نیست که نتوان در مقابل آن ایستادگی کرد. پس در برابر آن‌ها مقاومت کنید و اطمینان داشته باشید که خدا نخواهد گذارد که بیش از حد تواني خود وسوسه شوید و به شما قدرت خواهد بخشید تا بتوانید در برابر آن تاب بیاورید. این وعده‌ی خداست و به آن عمل نیز خواهد کرد. او به شما نشان خواهد داد که چگونه از وسوسه‌ها بگیریزید تا بتوانید در برابر آن‌ها با صبر و تحمل پایداری کنید.» (ترجمه تفسیری) در اینجا راه گریزی که پولس از آن سخن می‌گوید چیست؟ در همان جا می‌بینیم که وسوسه در ذهن رخ می‌دهد. هر وسوسه در ابتدا فکری است که توسط شهوانیت و یا خود حالات روحی در ذهن شما پدید می‌آید. اگر شما به آن فکر بیاندیشید و آن را حق خود بدانید، سرانجام به آن تفکر جامه‌ی عمل می‌پوشانید و این گناه محسوب می‌شود. در عوض پولس به ما تعلیم می‌دهد که هر فکر را به اطاعت مسیح اسیر سازیم. (دوم قرنتیان ۱۰ : ۵) اولین قدم به سوی رهایی از وسوسه این است که هر فکری را در بدو ورودش در ذهن متوقف سازید. هنگامی که از ورود یک فکر نافذ جلوگیری به عمل می‌آورید، قدم بعدی این است که آن فکر را بر اساس معیار هشت جانبیه پولس در فیلیپیان ۴ : ۸ مورد ارزیابی قرار دهیم تا به آنچه که باید به آن تفکر کنیم پی ببریم: «برادران عزیز در خاتمه بگذارید این را نیز بگویم: فکرتان را بر روی هر چه راست و خوب و درست است ثابت نگه دارید. درباره‌ی چیزهایی فکر کنید که پاک و زیباست. در صفات خوب و پسندیده‌ای دیگران تأمل کنید. درباره‌ی چیزهایی فکر کنید که می‌توانید خدا را

برای آن‌ها شکر کنید و به وجود آن‌ها خوش باشید.» (ترجمه‌ی تفسیری) از خود بپرسید: "آیا این فکر در مسیر حقیقت خدا قرار دارد؟ آیا این فکر حاکی از یک عمل راست، خوب و درست است؟ اگر این فکر جامه عمل بپوشد آیا نتیجه‌ی آن زیبا خواهد بود و به فضیلت زندگی من خواهد افزو؟ آیا دیگر ایمان‌داران از عمل من رضایت خواهند داشت؟ آیا می‌توانم با این کار خدا را تمجید نمایم؟ اگر پاسخ به هر یک از این سوالات نه باشد بی‌درنگ آن فکر را رها کنید. دیگر جایی برای آن فکر در ذهن خود اختصاص ندهید. اگر باز هم آن فکر بازگشت دائم بگوئید: "نه!" هنگامی که می‌آموزید تا با متوقف ساختن افکار در بد و ورودشان به ذهن و با ارزیابی آن‌ها بر اساس کلام خدا واکنش نشان دهید در واقع راه رهایی از آن که کلام خدا نیز به آن وعده داده را یافته‌اید.

بر عکس اگر فکری وارد ذهن شما می‌شود و از امتحان راستی، درستی و غیره در فیلیپیان ۴:۸ سر بلند عبور می‌کند: "درباره‌ی آن‌ها تفکر کنید." (آیه‌ی ۸) و آن را "به کار گیرید" (آیه‌ی ۹) "تا خدای آرامش با شما باشد." (آیه‌ی ۹) که نتیجه‌ی آن به مراتب بهتر از درد و اغتشاشی است که پس از تسليم شدن در برابر وسوسه و گرفتار شدن در رفتار گناه آلود به ما دست می‌دهد.

## اعتراف و مقاومت

اشخاصی که در چرخه‌ی گناه- توبه- گناه- توبه- گناه- توبه گرفتار می‌شوند سرانجام امیدشان را برای تجربه‌ی یک پیروزی واقعی بر گناه از دست خواهند داد. قدرت اراده به تنها‌ی نمی‌تواند آن‌ها را از تکرار گناهی

که قبلاً آن را اعتراف کرده اند باز دارد و شیطان نیز حس ندامت و سرخوردگی را در آن‌ها تشدید می‌کند. ظاهراً خویشتن‌داری در چنین موردي خیال باطلی بیش نیست و زندگی مسیحی یک روند بی‌پایان از فراز و نشیب‌ها است.

گناهی که به آن اجازه داده می‌شود تا بر زندگی حکمرانی کند، همانند سگی است که به حیاط خانه‌ی شما داخل می‌شود و پاهای تان را گاز گرفته مانع رفتن شما می‌شود. شما به سبب شکست خود خویشتن را مقصراً می‌دانید و سرزنش می‌کنید و به سوی خدا فریاد بر می‌آورید: "مرا ببخش!" او شما را می‌بخشد اما سگ هنوز در آن جا است. چرا به سوی خدا فریاد بر می‌آورید و به جای مقصراً دانستن خود به سگ حمله نمی‌کنید؟ یعقوب ۷:۴ می‌گوید: «پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت.» ما در مورد اعتراف به گناهان خود صحیح عمل می‌کنیم اما از انجام قاعده‌ی کتاب مقدسی‌ای که این چرخه را می‌شکند، سرباز زده‌ایم یعنی گناه اعتراف (ایستادگی) اگر می‌خواهیم که طعم پیروزی بر گناه را بچشیم باید در مقابل شیطان ایستادگی کنیم و به او فرمان دهیم که از ما دور شود.

ما طوری زندگی می‌کنیم که گوئی خدا و انسانیت بیمار تنها واقعیت‌های قلمرو روحانی هستند. اما یوحنان چنین نوشته است: «ای فرزندانم این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد شفیعی نزد پدر داریم یعنی عیسی مسیح پارسا.» (اول یوحنان ۲: ۱) اگر می‌خواهیم که بیروزی و آزادی در برابر وسوسه و گناه را بچشیم باید به سوی شفیع پارسای خود بازگردیم و در برابر دشمن گمراخ خود بایستیم.

## فصل نهم

هر آنچه را که می‌شنوید باور نکنید.

یکی از رایج‌ترین دیدگاه‌هایی که من در بین مسیحیان مشاهده کرده‌ام حتی در بین شبانان، رهبران و همسران و فرزندان آنان نوعی احساس خود کم بینی نهفته است. من بارها از این قبیل افراد شنیده‌ام که می‌گویند: "من شخص عالمی نیستم. من صلاحیت ندارم، من شخص شایسته‌ای نیستم." من از این موضوع شگفت زده‌ام که مسیحیان بسیاری وجود دارند که تفکرات و احساس حقارت و بیهودگی زندگی روحانی پر بار و مقام شامخ آنان را بسته نگاه می‌دارد.

شاید پس از وسوسه معمول‌ترین و حادترین حمله‌ای که از سوی شیطان صورت می‌گیرد و ما در برابر آن آسیب‌پذیر هستیم اتهام است. ما توسط ایمان قدم به عرصه‌ی ارتباط ابدی با خداوند عیسای مسیح نهاده‌ایم. در نتیجه ما نسبت به گناه مرده‌ایم و نسبت به خداوند زنده شده‌ایم و اکنون با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ایم. ما در مسیح شخص مهمی هستیم. مسلمًاً شیطان نمی‌تواند مقام ما را در مسیح و ارزش‌مان را در نظر خدا تغییر دهد. اما اگر او بتواند ما را اغوا کند تا به دروغ‌های موذیانه‌ی او گوش فرا دهیم و آن‌ها را باور نماییم. آنگاه خواهد توانست عملاً قدرت عمل را از ما بر باید و ما را به این متهمن سازد که در نظر خدا و دیگر مردم از ارزش اندکی برخوردار هستیم.

شیطان اغلب از وسوسه و اتهام مانند یک منگنه‌ی دو طرفه‌ی بسیار بی‌رحم استفاده می‌کند. او به شما نزدیک می‌شود و می‌گوید: "چرا این کار

را انجام نمی‌دهی؟ همه‌ی مردم این کار را می‌کنند. گذشته از این‌ها نمی‌توانی از دست آن فرار کنی، چه کسی پی خواهد برد؟" سپس به محض اینکه فریب وسوسه او را خوردیم، لحن او تغییر کرده و حالت سرزنش و اتهام به خود می‌گیرد: "تو چگونه مسیحی‌ای هستی که چنین کاری را انجام می‌دهی؟ تو یک نمونه‌ی رقت‌انگیز از فرزند خدا هستی. تو هرگز از بند آن خلاصی نخواهی یافت. دیگر همه چیز تمام شده زیرا خدا از تو نالمید شده است."

شیطان "مدعی برادران" نالمید شده است. کسی که شبانه روز در بیشگاه خدا بر آنان اتهام می‌زند. (مکاشفه ۱۲ : ۱۰) ما همه صدای نیرنگ باز و نفرت انگیز او را در قلب‌ها و وجدان‌مان می‌شنویم. به نظر می‌رسد که او هیچگاه از سعی و تلاش باز نایستد. بسیاری از مسیحیان دائمًا شکست خورده و دلسربه هستند زیرا دروغ‌های کهنه‌ی او را در مورد خود باور دارند و اشخاصی که تسلیم اتهام‌های او می‌شوند از آزادی‌ای که خدا برای قوم خود در نظر گرفته است بی‌نصیب می‌مانند. یکی از مسیحیان سر خورده و نا‌المید برایهم چنین می‌نویسد:

آن احساساتی که زندگی را برایم نوعی دردرس و گرفتاری جلوه می‌داد دوباره به سراغم آمدۀ‌اند. من هراسان، تنها، سردرگم و بسیار نالمید هستم. من خوب می‌دانم که خدا می‌تواند بر این احساسات غلبه کند، اما نمی‌توانم از این سد عبور کنم. می‌حتی نمی‌توانم دعا کنم. هنگامی که سعی می‌کنم دعا کنم دوباره این احساسات در من تشديد می‌شوند. هنگامی که احساس خوبی دارم و می‌خواهم آنچه را که خدا از من می‌خواهد بجا آورم در همان بدو امر صدایها و نیرویی بسیار قدرمند مرا باز می‌دارند، به طوری که دیگر قادر به ادامه‌ی آن نیستم، دیگر چیزی نمانده که تسلیم این صدایها شوم و

دیگر بیش از این توان جنگیدن با این صداها را ندارم، من فقط کمی آرامش می‌خواهم.

### ممانعت از دعوی مدعی

اما خبرخوش در این است که ما نباید به اتهامات شیطان گوش کنیم و در نا امیدی و شکست زندگی کنیم. حقیقتی که نیاز داریم تا با ایمان در برابر اتهامات شیطان بایستیم و عادلانه در خداوند زیست نمائیم در زکریا ۱۰:۳ یافت می‌شود:

خداوند به زکریای نبی صحنه‌ای آسمانی را نشان داد که اتهامات شیطان بر قوم خدا به درستی نمایان شده است: «و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید و خداوند به شیطان گفت: ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟ و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود.»

### خداوند شیطان را نهیب می‌زنند.

به شخصیت‌های تشکیل دهنده‌ی این صحنه که همانند یک محکمه-ی آسمانی است توجه نمایید. قاضی خدای پدر است. دادستان شیطان است. وکیل مدافع عیسی مسیح است و متهم یهوشع کاهن اعظم است کسی که نماینده‌ی تمامی قوم خدا است و من و شما را نیز شامل می‌شود. از نظر تاریخی ورود کاهن اعظم به حضور خدا در قدس‌الاقداس که سالی یکبار

انجام می‌شد، واقعه‌ای خطیر و مهم قلمداد می‌شد. کاهن می‌بایست آئین مفصل و پیچیده‌ی تطهیر و پاکسازی را پیش از ورود به قدس‌الاقداس به جا آورد، زیرا با کوچکترین خطا و ناعدالتی نسبت به خدا به طور حتم مستوجب مرگ بود. کاهن زنگوله هایی را به ردای خود می‌بست تا اشخاصی که خارج از قدس‌الاقداس بودند بتوانند از صدای آن‌ها پی‌ببرند که آیا او زنده است و حرکت می‌کند یا اینکه حرکت نمی‌کند و مرده است. همچنین طنابی به مج‌پایش می‌بستند که اگر در حضور خدا مرد بتوانند او را از صحن داخلی قدس‌الاقداس بیرون بکشند.

بدین سان در زکریا ۱۰: ۱ - ۳ کاهنی را به نام یهوشع می‌بینیم که با جامه‌های ناپاک که بیانگر گناهان اسرائیل هستند در حضور خدا قرار گرفته است. خبر بد اینجاست! شیطان مدعی می‌گوید: "ای خدا به او بنگر او ناپاک است و مرگ سزاوار اوست." اما خدا مدعی را سرزنش کرده و از دعوی او جلوگیری به عمل می‌آورد. به نظر می‌رسد خدا با سرزنش شیطان می‌خواهد به او بگوید که: "تو قاضی نیستی و نمی‌توانی قوم مرا محکوم نمائی، من یهوشع را از میان شعله‌های داوری رهانیده‌ام و اتهامات تو بی‌اساس است."

این صحنه از محکمه روزها و شبها برای هر یک از فرزندان خدا تداوم می‌باید. شیطان همواره در نمایان ساختن اشتباهات و ضعف‌های ما به خدا پافشاری می‌نماید و با اصرار از خدا می‌خواهد که ما را به خاطر کامل نبودنمان به مرگ محکوم سازد. اما وکیل دعاوی ما در آسمان عیسای مسیح است و هیچگاه متهمی را در برابر خدا که قاضی محکمه است رها نخواهد کرد. شیطان نمی‌تواند اتهامات خود را بر ما تحمیل نماید، زیرا عیسی مسیح ما را پارسا گردانیده است و برای شفاعت ما نزد پدر زنده است. (رومیان ۸:

با این حال شیطان ما را در برابر خدا متهم می‌سازد و نمایندگانش ذهن هر یک از ما را زیر هجوم افکار منفی‌ای می‌برند که حاکی از بی‌ارزش و ناپارسا بودن در نظر خداوند است و بدین سان ما را متهم می‌سازند: "چگونه می‌توانی این کار را انجام دهی و در همان حال نیز یک مسیحی باشی؟ می‌دانی تو در واقع فرزند خدا نیستی." اما شیطان قاضی نیست او تنها مدعی شمامست. اما اگر به سخنان او گوش فرا دهید و آن‌ها را باور نمایید، دیری نخواهد پائید که زیر بار اتهامات او زندگی خواهید کرد، گوئی که این اتهامات محکومیت شما است و باید آن را تحمل کنید.

هنگامی که این قبیل اتهامات که شما را بی‌ارزش جلوه می‌دهند به شما هجوم می‌آورند، به آن‌ها توجهی نکنید. در عوض چنین پاسخ دهید: "ای شیطان توکل من بر مسیح است و من در او فرزند خدا هستم، مانند یهوشع کاهن اعظم و او (خدا) مرا پارسا خوانده است. تو نمی‌توانی حکمی برای من تعیین کنی یا بر علیه‌ی من رای صادر کنی! تنها کاری که می‌توانی بکنی این است که مرا متهم سازی ولی من به این اتهامات توجهی نمی‌کنم."

### خداوند جامه‌های ناپاک ما را از تن ما بیرون می‌کند.

ما به این دلیل اتهامات شیطان را بی‌اساس می‌شماریم که خدا برای ناپاکی جامه‌های ما راهی مهیا ساخته است. توصیف زکریا از این منظره‌ی آسمانی چنین ادامه می‌یابد: «و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده گفت: "لباس پلید را از برش بیرون کنید. و او گفت: ببین عصیانت را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم و من گفتم که

عمامه‌ی طاهر بر سرش گذارند و او را لباس پوشانیدند و فرشته‌ی خداوند ایستاده بود.»

خدا نه تنها ما را پارسا خوانده است، بلکه جامه‌های پلید بی‌عدالتی را از تن ما بیرون کرده و ما را با عدالت خود پوشانیده است. توجه کنید که خدا جامه‌ها را عوض می‌کند، نه ما در خود هیچگونه جامه‌ی عدالتی نداریم که پیوшуیم تا خدا را راضی نماییم. هنگامی که با ایمان خود را به او تسلیم می‌کنیم او در پاسخ به ما، ما را متحول می‌سازد.

### خداوند به ما هشدار می‌دهد که به او پاسخ دهیم.

خداوند که شیطان را نکوهش می‌کند و پارسایی را برای ما مهیا می‌سازد، از ما می‌خواهد که با اطاعت به او پاسخ دهیم: «اگر به طریق‌های من سلوک نمائی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه‌ی مرا داوری خواهی نمود و صحن‌های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من می‌ایستند باز خواهم داد.» (زکریا ۳: ۷)

شرطی که خداوند در این جا بیان می‌کند هیچ ارتباطی به رابطه‌ی شما با او یا جایگاه شما در پارسایی ندارد، زیرا همگی اینها محفوظ هستند و این هشدارها هیچ تأثیری در شکست شیطان ندارند، زیرا او شکست خورده است. در عوض در پیروزی روزانه‌ی شما تأثیر بسزائی دارند. خداوند ما را به سلوک در طریق‌هایش و خدمت به خود فرا می‌خواند و بدین سان از ما می‌خواهد که با اطاعت عملی هویت خود را در مسیح در زندگی به کار گیریم. و این بدان معنی است که با ایمان زندگی کنیم و نه با ترس. یعنی جسم خود را هر روز مصلوب کنیم و با روح القدس همگام شویم. یعنی خود

را نسبت به گناهان مرده انگاریم و نسبت به خدا زنده! و اجازه ندهیم که گناه در بدن‌های فانی ما حکمرانی کند و همچنین هر فکری را به اطاعت مسیح در آوریم و با تازه ساختن ذهن خود متحول شویم.

هنگامی که ما از خدا اطاعت می‌کنیم او نیز در پاسخ به این خدمت به ما وعده می‌دهد که ما بر خانه‌ی خود حاکم خواهد ساخت و تصدی داوری‌های خود را در اختیارمان خواهد گذاشت. به عبارتی دیگر، ما با اقتدار او در دنیای روحانی شریک هستیم و قادریم که با پیروزی بر شیطان و گناهان زیست کنیم او همچنین به ما وعده می‌دهد تا آزادانه به جای‌های آسمانی دسترسی داشته باشیم. ما یک خط ارتباطی آزاد با پدر در اختیار داریم. هنگامی که در اقتدار او عمل می‌کنیم و با مشارکت و هماهنگی با او زندگی می‌کنیم پیروزی روزانه و زندگی پر بار ما تضمین خواهد شد.

## درک یک اختلاف بسیار مهم

ممکن است تعجب کرده و با خود بگوئید: "تفاوت بین اتهامات شیطان و الزام روح القدس در چیست؟" پولس در دوم قرنتیان ۷: ۹ - ۱۰ وجه تمایز بارزی بین این دو قائل می‌شود: "اکنون شادمانم، نه از آن رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زیانی از ما به شما نرسد. چون اندوهی که برای خدا باشد موجب توبه می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست مرگ به بار می‌آورد."

نظام دنیوی و محکومیت روح القدس هر دو احساس اندوه را به همراه دارند. با این حال اندوهی که حاصل اتهامات شیطان است منجر به مرگ

می‌شود در حالی که غم ناشی از الزام روح القدس غمی است که هدف آن توبه می‌باشد و منجر به حیات می‌شود. پولس از اینکه اعضای کلیساً قرنتس احساس غم می‌کردن شادمان نبود، بلکه به این جهت شادمان بود که اندوه آن‌ها منجر به توبه شد و سپس درک یک حقیقت سرانجام به آزادی انجامید.

هر شخص مسیحی باید برگزیند که یا هر روزه با روح القدس همگام شود یا با نفس! هنگامی که شما زندگی نفسانی را انتخاب می‌کنید روح القدس الزام را برای شما به همراه می‌آورد زیرا آنچه که انتخاب کرده اید مغایر با هویت شما است. پس اگر در نفس ادامه دهید غم ناشی از الزام را احساس خواهید کرد.

ممکن است از خود بپرسید: "از کجا بدانم که کدام غم را تجربه می‌کنم؟ آن‌ها هر دو شبیه هم هستند." شما باید ببینید که احساسات شما افکاری که حاکی از حقیقت هستند را منعکس می‌کنند یا آن دسته از افکاری که اشتباه را نشان می‌دهند، سپس منشأ آن‌ها را مشخص نمایید. آیا شما احساس می‌کنید که گناهکارید، بی‌ارزش بی‌ثمر یا بی‌عرضه هستید؟ این غمی است که اتهامات شیطان آن را برمی‌انگیزاند، چرا که این افکار حقیقت را منعکس نمی‌کنند. از بعد قضایی شما دیگر مجرم نیستید شما با ایمان به مسیح پارسا گشته اید. شما بی‌ارزش نیستید، عیسی مسیح زندگی خود را در راه شما داده است، شما بی‌کفایت نیستید شما در مسیح می‌توانید کارهایی بس عظیم انجام دهید. هنگامی که به دروغهایی که در پس غم و تأسف شما نهفته است پی می‌برید مخصوصاً اگر احساسات شما به کرات شما را تحت تأثیر قرار دهند به اشتباه خود را مقصراً می‌انگارید حتی اگر تغییری هم حاصل شود هرگز احساس بهبود و پیشرفت نمی‌کنید، زیرا شیطان راهی

دیگر را به کار خواهد بست تا شما را آزار دهد. برای جلوگیری از غم ناشی از احساس تقصیر باید خود را تسليیم خدا کنید و در مقابل شریر مقاومت نمائید.

اما اگر تأسف شما به خاطر این است که رفتارتان نمایانگر هویت واقعی شما در مسیح نیست، می‌توان گفت که این همان تأسفی است که خدا برای ایجاد توبه در شما در نظر گرفته است. این ندای روح القدس است که شما را فرا می‌خواند تا مطابق با اول یوحنای ۹ : چنین اعتراف کنید: "خداؤند عزیز من مرتكب گناه شده‌ام." به محض اینکه شما اعتراف کرده و توبه نمایید خدا چنین می‌گوید: "از اینکه این موضوع را با من در میان گذاشتی خوشحالم، تو پاک شدی؛ اکنون به زندگیت ادامه بده." و شما آزادانه و به دور از این رویارویی (گناه و زندگی) در زندگی گام بر می‌دارید. غم‌ها برداشته شده است و در مواقعي که احساس شکست می‌کنید می‌توانید با عزمی جدید و دیدی مثبت از خدا اطاعت نمایید.

نمونه‌ی گویای تضاد بین اتهام و الزام در زندگی یهودای اسخربوطی و پطرس دیده می‌شود. یهودا به نحوی اجازه داد تا شیطان او را فریب دهد تا به عیسی خیانت کند و او را به ازای ۳۰ پاره نقره تسليیم نماید. (لوقا ۲۲ : ۳ - ۵) هنگامی که یهودا پی برد که چه کاری انجام داده است، آنقدر پشیمان شده بود که خود را به دار آویخت. آیا خودکشی او ناشی از اتهامات شیطان بود یا الزام خداوند؟ یقیناً ناشی از اتهام بود، زیرا باعث شد یهودا خود را بکشد. اتهام به مرگ منتهی می‌شود ولی الزام به توبه و زندگی می‌انجامد. پطرس نیز با انکار مسیح نسبت به او قصور ورزید. ظاهراً این عمل ناشی از غروری بود که به هنگام بحث درباره‌ی مقام بزرگ‌تر در میان شاگردان به او دست داده بود. (لوقا ۳۰ : ۲۲ - ۲۴) عیسی به شمعون گفت: «ای شمعون،

ای شمعون شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند.» (آیه‌ی ۳) بلی این چنین است عیسی اجازه داد تا شیطان پطرس را غربال کند، زیرا پطرس با غرور خود روزنه‌ای برای ورود شیطان گشود. اما عیسی به پطرس نگاه کرده و گفت: «اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار.» (آیه‌ی ۳۲)

پطرس سوگند یاد کرده بود که با عیسی بمیرد، اما عیسی به پطرس گفت که او سه بار وی را انکار خواهد کرد. (آیات ۳۲ – ۳۴) می‌بینیم که این پیشگوئی به وقوع پیوست، احساس ندامت پطرس مدت بسیار کوتاهی به طول انجامید و به مانند آنچه که یهودا تجربه کرد دردنک و ندامت‌بار بود. اما غم پطرس ناشی از الزام بود که سرانجام به توبه و بازگشت به سوی مسیح انجامید. (یوحنا ۲۱: ۱۵ – ۱۷) هنگامی که احساس ندامت شما را زیر بار خود له کرد و از خدا دور ساخت. باید گفت که شیطان شما را متهمن ساخته است در مقابل آن مقاومت نمایید اما هنگامی که تأسفتان شما را با مسیح روبرو می‌سازد و به اشتباه خود اعتراف می‌کنید، روح القدس شما را ملزم ساخته است. پس با توبه خود را در برابر آن تسليم کنید. بر طبق مکافه ۱۲: ۱۰ کار مداوم شیطان این است که بر برادران دعوی کند. اما خبرخوش در اینجاست که در مقابل، کار مستمر مسیح این است که برای ما شفاعت کند. همانگونه که برای پطرس انجام داد. نویسنده‌ی رساله‌ی عبرانیان چنین اعلام کرده است: «پس او قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می‌آیند جاودانه نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند.» (۲۵: ۷) ما حریف سر سختی پیش رو داریم، اما در مقابل یک مدافع ابدی داریم که بسیار سرسخت‌تر است، کسی بر طبق ایمانی که به او داریم در مقابل پدر از ما دفاع می‌کند. (اول یوحنا ۲: ۱)

## باتلاق اتهام

برای ما چقدر اهمیت دارد که در مقابل اتهامات مصرانهی شیطان مقاومت کنیم؟ مسلماً این کار برای پیروزی روزانه‌ی ما در مسیح از اهمیتی حیاتی برخوردار است. و هنگامی که ما احساس می‌کنیم شخص بی‌ارزشی هستیم، به مانند یک شخص بی‌ارزش عمل می‌کنیم و تا هنگامی که در مقابل شیطان مقاومت نکنیم و به سوی زندگی پیروزمندانه باز نگردیم، زندگی و خدمات ما آسیب خواهد دید. اما شیطان هرگز از ما دست نخواهد کشید. او سعی خواهد کرد تا با نسبت دادن تقصیرات بی‌اساس به ما، ما را هر چه بیشتر مهار کند و تحت فشار قرار دهد. اگر نتوانیم در برابر شیطان مقاومت نماییم، یقیناً در برابر حملات سهمگین شیطان آسیب جدی خواهیم دید. سرگذشت جانل؛ نمونه‌ی بارز این امر را نمایان می‌سازد، در واقع سرگذشت وی نشان می‌دهد که اگر یک مسیحی نتواند در برابر مدعی برادران بایستد سرانجامش چه خواهد شد.

جانل؛ یک زن مسیحی بود و از مشکلات شدید عاطفی رنج می‌برد. روزی شبان وی او را نزد من آورد. کارت، نامزد جانل له همراه آنان آمد. شبان وی پس از اینکه مرا به جانل و کارت معرفی کرد عزم رفتن نمود. به او گفتمن: "لحظه‌ای صیر کنید، ترجیح می‌دهم که مشا نیز در کنار ما باشید."

او در جواب گفت: "من مبتلا به بیماری قلبی هستم." شاید او از بیماری قلبی رنج می‌برد اما به نظرم از آن می‌ترسید که مبادا در جلسه‌ی ما کمی اتفاقات عجیب و غریب رخ دهد. برای اینکه او را مطمئن سازم گفتم: "فکر نمی‌کنم امروز اتفاقی رخ دهد که روی قلب شما تأثیر بگذارد." (البته تا حدی پی برده بودم که چه اتفاقی رخ خواهد داد) گذشته از این‌ها شما

شبان ایشان هستید و خوشحال خواهیم شد که ما را در دعا حمایت کنید. او با بی میلی پذیرفت.

همین که جانل؛ به بیان سرگذشتیش پرداخت پی بردم که مدعی برادران اعمال بسیاری در او انجام داده است. او چه در کودکی و چه در بزرگسالی بارها قربانی تجاوزهای جنسی شده بود. گذشته‌ی او نیز حاکی از رابطه‌ی فاسد با دوست پسرش بود، کسی که در دام جادوگری گرفتار بود. در طول این سال‌ها دیگر او دروغهای شیطان را باور کرده بود به طوری که اطمینان حاصل کرده بود که خود وی علت مشکلاتش است و دیگر در نظر خدا و هیچکس ارزشی ندارد و خود پندارهایش به درون باتلاقی از گل فرو رفته بود.

من با درک این ترفند آشنای شیطان به او گفتم: "جانل؛ ما می‌توانیم در مشکلاتت به تو کمک کنیم زیرا در ذهن تو هم اکنون نبردی در حال انجام است که خدا به ما اقتدار بخشیده تا در این نبرد پیروز شویم." به محض اینکه این سخنان به پایان رسید ناگهان به جانل؛ حالت کاتاتونیک دست داد. او همانند یک مجسمه‌ی خشک و بی حرکت نشست و با چشمانی مات به فضای بالای سررش خیره شده بود.

من از شبان وی پرسیدم: "آیا تاکنون مشاهده کرده‌اید که چنین رفتاری از او سر بزند؟" آن‌ها در حالی که چشمان‌شان از حدقه در آمده بود پاسخ دادند: "نه!" البته کمی هم ترسیده بودند.

من گفتم: "خوب جای نگرانی نیست، من در گذشته چنین حالتی را دیده‌ام، ما باید اقتدار خود را به کار گیریم اما مهم است که شما هر دو به

مقام صحیح خود در خدا اعتراف کنید تا جلوی هر گونه دخالت شریر گرفته شود. "

من شبان را راهنمایی کردم تا دعا کند. نظیر دعاهايی که در فصل ۱۲ از نظرتات خواهد گذشت. هنگامی که خواستم تا کارت؛ را راهنمایی کنم، او شروع به لرزیدن کرد. به او گفتم: "کارت؛ آیا مشکلی بین تو و خدا وجود دارد؟ اگر چنین است، من پیشنهاد می‌کنم که همین حالا آن را اقرار کنی؟" تحت آن شرایط دیگر نیاز چندانی نبود که او را تشویق به این کار نمایم. او به گناهی که در زندگی مرتکب شده بود اعتراف کرد، و فاش ساخت که با جانل همبستر شده است. او در پاسخ به مشورت من قول داد تا به تمام گناهان خود اعتراف نماید. در این حین جانل بی حرکت و گوئی که از چیزی خالی شده باشد روی صندلی نشسته بود.

پس از اینکه با یکدیگر دعا کردیم تا زندگی کارت در مسیر خداوند قرار گیرد، ورق کاغذی را که در آن دعایی نوشته شده بود به وی دادم تا آن را بخواند. به محض اینکه کارت شروع به خواندن دعا کرد، بلافصله جانل؛ شروع به پرخاشگری کرد. او غرش ترسناکی کرد، سپس به سوی کارت حمله ور شد و کاغذ را از دستنارش قاپید. شیطان سعی کرد تا از طریق حرکات ناگهانی ما را بترساند و البته برای لحظاتی وحشت آور بود. اما این تنها یکی دیگر از تاکتیک‌های هراس‌انگیز او بود تا ما را وادار سازد که با ترس و واهمه از خود واکنش نشان دهیم. من خطاب به روح پلیدی که در جانل؛ بود گفتم: "من در نام عیسی و با اقتدار تو را به صندلی می‌بندم و به تو دستور می‌دهم که آن جا بنشینی."

ای کاش آن روز می‌توانستم ملاقات با جانل؛ را روی نوار ویدئو ضبط کنم تا به اشخاص شکاک نشان دهم که به هنگام رویارویی تقلای شیطان

با اقتدار خدا چه رخ می‌دهد. گوئی که زن فوق العاده قدرتمندی او را با طناب به صندلی بست. او پیچ و تاب خوران بر روی صندلی نشست و با طناب‌های اقتدار خدا به آن بسته شد. آتش چشمانش با خشم و تنفر به سوی کارت زبانه می‌کشید، که بیانگر قدرت شیطانی‌ای بود که او را به بند کشیده بود. جانل؛ از کارت؛ متنفر نبود او به کارت؛ عشق می‌ورزید و آن دو قصد داشتند با هم ازدواج کنند. اما شیطان از این حقیقت که قلعه هایش در کارت؛ و جانل؛ در حال فرو ریختن بود بسیار متنفر بود و همین تنفر در چهره‌ی جانل؛ منعکس شده بود.

کارت؛ نوشته‌های روی کاغذ را تا به آخر خواند، در حالی که جانل؛ به پیچ و تاب خوردن بر روی صندلی ادامه می‌داد. سپس من چنین دعا کردم: "خداؤندا؛ ما وابستگی خود را به تو اعلام می‌کنیم، ما بدون مسیح کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. اکنون به نام و اقتدار خداوند عیسی مسیح به شیطان و تمام قوایش فرمان می‌دهیم که جانل را رها کنند و از حرکت باز ایستند تا او آزاد شده خدای پدر آسمانی را اطاعت کند." ناگهان جانل در صندلی اش آرام گرفت و از حالت کاتاتونیک به هوش آمد.

من از او پرسیدم: "آیا از کارهایی که انجام دادیم چیزی به یاد داری؟"

او با بہت و سردرگمی پاسخ داد: "نه! چه اتفاقی افتاده؟"

به او گفتم: "جای نگرانی نیست! شیطان توانسته بود تا حدی زندگی تو را در کنترل خود در آورد. اما ما دوست داریم که تو را به سوی مراحل متنهی به آزادی هدایت کنیم." یک ساعت بعد جانل؛ رهایی یافته بود.

شیطان چه اختیاری دارد که این چنین جانل را به بند بکشد؟ تنها اختیاری که جانل به او داده بود که تسلیم دروغهایش شده بود.

شیطان جانل را متقادع ساخته بود که او ارزش اندکی دارد و آنچه که انجام می‌دهد عواقب ناچیزی در پی دارد. از این رو جانل بر روی مرز فساد زندگی کرد و خود را با جادوگری سرگرم می‌ساخت و به شیطان اجازه می‌داد تا به تدریج وارد شود و به جائی رسید که اندکی بر وی تفوق یافت. اما به محض اینکه جانل از درگیری با گناه و شیطان دست کشید، تسلط شیطان بر او پایان یافت و دیگر شیطان می‌باشد از وجود او خارج می‌شد.

در مورد اغلب ما، اتهامات فربیکارانه‌ی شیطان منجر به چنین اسارتی که در تجربه جانل به تصویر کشیده شد نشده است. اما اگر او بتواند با اتهاماتش باعث شود تا شما نسبت به ارزش خود در نظر خدا و یا نسبت به پر ثمر بودن در مقام فرزند خدا شک به دل راه دهد، آنگاه خواهد توانست زندگیتان در خداوند را تبدیل به یک زندگی خنثی بکند. احساسات خود را آزمایش نمایید. هر فکر را اسیر سازید هر آنچه را که شیطان درباره شما می‌گوید باور نکنید. اینها همه دروغی بیش نیستند. اما آنچه را که خداوند درباره شما می‌گوید باور نمایید؛ این "حقیقت" است که شما را آزاد خواهد ساخت.

## فصل هفتم

فریب ظاهر را نخوریم.

در یک عصر یکشنبه در کلیسایی واقع در سن دیگو؛ لحظاتی از پایان موعظه‌ام نگذشته بود که یکی از دوستانم که به کلیسا آمده بود یادداشتی را نزد من فرستاد که در آن نوشته شده بود: "امشب خانواده‌ای را با خود به کلیسا آورده‌ام، آیا ممکن است قبل از رفتن آن‌ها را ببینید؟ سخنرانی در آخر هفته دیگر رمی‌کنم در من باقی نگذاشته بود و با اینجال حدود یک ساعت در پیش داشتم تا در خدمت اشخاصی باشم که می‌خواستند پس از پایان جلسه با من صحبت کنند. اما موافقت کردم که اگر آن‌ها بتوانند تا پایان ملاقات‌هایم با اشخاص مختلف منتظر بمانند، با آن‌ها نیز ملاقاتی خواهم داشت.

آن دوست عزیز، دختری ۱۶ ساله به نام آلیس را به همراه والدینش که همگی برایم ناشناس بودند بر خلاف اراده‌اش کشان‌کشان به آن جا آورده بودند تا تو را ببینند. آن‌ها مسیحی بودند اما به محض نشستن روی صندلی پی بردم که از مشکلی رنج می‌برند. آلیس زن جوانی که چهره‌اش حزن‌انگیزترین چهره‌هایی بود که تاکنون به چشم دیده‌ام. او آنقدر نحیف بود که اگر اغراق نباشد، باید بگوییم دیگر جایی برای لاغر شدن باقی نگذاشته بود. او سه روز قبیل شغل خود را از دست داده بود، و چشمان بی‌انگیزه او حاکی از آن بود که تمام امید خود را نسبت به زندگی‌اش از دست داده بود.

پدر آلیس؛ به من گفت که او از بیماری PMS رنج می‌برد و معتاد به داروهای تجویزی مسکن شده است. او دختری با استعداد و در بسیاری از

موقع یک مسیحی متعهد بود. اما او از سوئی دیگر به داروهای مسکن اعتیاد پیدا کرده بود و یکبار به خاطر نگهداری غیر مجاز داروهای تجویزی دستگیر شده بود. همچنانکه پدر آلیس؛ داستان غمانگیز او را برایم تعریف می‌کرد، آلیس؛ نشسته بود و سخنان پدر را برای خود تصدیق می‌کرد گوئی که بخواهد بگوید: "بلی! این من هستم! و زندگی ام جهنم است." سرانجام رو به آلیس؛ کردم و دستانش را گرفته به او گفتمن: "می‌خواهم به من بگوئی که راجع به خود چه فکر می‌کنی؟" او ناله کنان گفت: "من یک آدم شکست خورده‌ی بدبخت هستم."

در پاسخ به او گفتمن: "تو یک شکست خورده نیستی، تو فرزند خدا هستی." او در ادامه تمام افکار بدینانه‌ای را که در خود مخفی نگاه داشته بود را برایم فاش ساخت و همچنین نشانه‌هایی از فریب شیطان را که بر زندگی اش غالب شده بود برایم تعریف کرد، و من در ادامه با خبرهای خوش درباره‌ی هویت او در مسیح به مقابله با منفی‌گرایی او پرداختم. دیگر دیر هنگام شده بود و من خسته بودم اما هر چه بیشتر صحبت کردیم، بیشتر از حضور مسیح که برای خدمت به آلیس؛ آمده بود آگاهی می‌یافتم. ما روحی را که او را در این موارد آزار می‌داد آزمایش نمودیم، و او در وهل‌هی اول متوجه شد که تحت تأثیر شریر واقع شده است.

سرانجام گفت: "آیا منظور شما این است که تمام این افکار منفی راجع به من چیزی جز فریب شیطان نیست؟"

من تصدیق کردم؛ "درست است آلیس؛ و همین که حقیقت را راجع به هویت خود در مسیح درک کنی از اسارت دروغ‌های شیطان آزاد خواهی شد."

دو هفته‌ی بعد آلیس در یک دوره‌ی فشرده‌ی رشد روحانی در مرکز جولیان در حوالی سن دیگو ثبت‌نام کرد. در پایان دوره آلیس؛ دیگر قربانی فریب شیطان نبود بلکه ابتکار عمل را در زندگی خود به دست گرفته بود. او شغلی برای خود پیدا کرده و حقوقی بابت آن دریافت می‌کرد و امروز رهایی یافته است.

مضمون غالب در عهد جدید این است که ما با ایمان به مسیح از مقامی برخوردار هستیم و آن در مسیح بودن است. خبر خوش این است: مسیح در شما و شما در مسیح! اگر مضمونی منفی در عهد جدید وجود داشته باشد که نقطه‌ی مقابل مضمون فوق الذکر را به سخنی کوتاه بیان کند من معتقدم که آن فریبی است که در شیطان با آن مواجه می‌شویم. من شما را تشویق می‌کنم که در این مورد تحقیقی انجام دهید بدین نحو که با استفاده از آیه یاب ببینید که چند بار واژه‌های فریب دادن، فریب خورده و فریب در عهد جدید به کار رفته است. با این کار پی خواهید برد که کار شیطان بر روی دنیا بارها و بارها با این مفهوم توصیف شده است.

دست کم سه راه وجود دارد که شیطان با استفاده از آن‌ها تلاش می‌کند شما را از حقیقت خدا باز دارد و شما را فریب دهد که دروغ‌هایش را باور نمایید: خود فریبی، انبیای کذبه یا معلمان دروغین و یا ارواح فریبند! اگر هر روز نتوانیم خود را به زرهی روحانی و کمربند راستی مجهز کنیم در مقابل فریب شیطان در این قسمت‌ها آسیب‌پذیر خواهیم بود.

## از خودفریبی بر حذر باشید.

آیا واقعاً ممکن است که مسیحیان خود را فریب دهند؟ بله ممکن است. کتاب مقدس الگوهای رفتاری گوناگونی را که مسیحیان را در مقابل خودفریبی آسیب‌پذیر می‌سازد، بیان می‌کند.

هنگامی که کلام خدا را می‌شنویم و به آن عمل نمی‌کنیم خود را فریب می‌دهیم. (یعقوب ۱: ۲۲ و اول پطرس ۱: ۱۳) من از کشیشان و میشرینی که در این کشور مرتكب گناهانی می‌شوند که خود بر ضد آن‌ها موعظه می‌کنند نکاتی را می‌آموزم. شخصیت‌های مسیحی برجسته‌ای که از وجهی ملی برخوردارند و با جوش و خروش فساد را مورد نکوهش قرار می‌دهند و روش زندگی خود را که با اخلاق درستیز است بر دیگران پوشیده نگه می‌دارند. ما به هنگامی که پیغامی را آماده می‌کنیم باید در مقابل خداوند زانو بزنیم و بگوییم: "ای خداوند آیا این کلام در مورد زندگی من نیز صادق است؟" اگر اینکونه نیست، بهتر آن است که با صداقت به کسانی که شنونده پیغام ما هستند بگوئیم: "ای کاش من خود نمونه‌ی بهتری از آنچه که هستم برای این آیه بودم. اما هنوز در این زمینه قدم‌های رشد را طی می‌کنم." هنگامی که کلام خدا را زندگی می‌کنید و سپس آن را اعلام می‌کنید در راستی گام می‌زنید و اگر چنین نیست و عظتان یک دروغ محسوب می‌شود و شما با فریب خود در این فریب سهیم می‌شوید.

آن دسته از ما که شنونده‌ی کلام هستیم نیز اگر توانیم به آن کلام جامه‌ی عمل بپوشانیم در برابر خودفریبی آسیب‌پذیر خواهیم بود. ما موعظه‌ای را می‌شنویم و می‌گوییم: "وای! عجب حقیقت بزرگی!" و بدون اینکه آن را در خود به انجام برسانیم و در زندگی خودمان به کار بگیریم با شتاب و عجله نزد دیگران می‌رویم تا آن کلام را به گوش آنان برسانیم.

یعقوب فرمود که آن دسته از شنوندگان کلام که عمل کننده به کلام نیستند خود را فریب می‌دهند. (۲۲: ۱)

چرا ما می‌ترسیم هنگامی که زندگی‌مان کاملاً بر طبق کتاب مقدس نیست آن را اقرار نماییم؟ به عقیده‌ی من دلیل این امر آن است که بسیاری از ما آرزوی کامل بودن در خود را داریم. ما می‌پنداشیم که باید الگوی تکامل باشیم و باید تن به شکست دهیم. اما ما نمی‌توانیم الگوی کاملی باشیم زیرا ما کامل نیستیم، ما تنها می‌توانیم الگوی رشد باشیم. لازم است مردم اطراف ما بدانند که ما انسان‌هایی واقعی در روند رشد و تکامل هستیم. آن‌ها نیاز دارند به چشم خود ببینند که ما چگونه با ناکامی به مقابله می‌پردازیم و همچنین برخوردمان با موفقیت چگونه است. هنگامی که ما الگویی از این نوع صداقت در جامعه‌ی مسیحی هستیم، آنگاه امکان اینکه پایگاهی برای فریب دهنده ایجاد شود کاهش می‌یابد.

هنگامی که اذعان می‌داریم که هیچ گناهی در خود نداریم خود را فریب می‌دهیم. (اول یوحنا ۱: ۸) کتاب مقدس به ما نمی‌گوید که ما اسیر گناه هستیم بلکه می‌گوید ممکن است مرتكب گناه شویم و یا گناه در جسم فانی ما ساکن شود. (رومیان ۶: ۱۲) ما مقدسان بی گناه نیستیم. ما مقدسانی هستیم که گاهی مرتكب گناه می‌شویم. واقعاً بسیار حائز اهمیت است که به هنگام ناکامی در برابر گناه صداقت به خرج دهیم و هر روز صلیب خود را برداریم. هنگامی که از تضاد بین هویت و رفتار خود آگاهی می‌یابیم، باید آن را اعتراف کرده و با آن مقابله نمائیم. شخصی که با نادیده انگاشتن این تضاد خود را فریب می‌دهد و اجازه می‌دهد که این ناهمگونی‌ها در او شکل بگیرد به سوی سقوطی عظیم در پیش است.

آن دسته از ما که در منطقه‌ی زلزله‌خیز شمال کالیفرنیا زندگی می‌کنیم دائمً در مورد زلزله‌ی عظیم چیزهایی می‌شنویم و بسیاری بر این باورند که این امر در گسل سن‌اندربیاس امری اجتناب‌ناپذیر است. هنگامی که زلزله‌های کوچک (تا حدود ۴ ریشتر) را تجربه می‌کنیم، کمی وحشت زده می‌شویم، اما ما آن‌ها را نشانه‌ی خوبی بر می‌شماریم. زمین لرزه‌های کوچک بیانگر این امر هستند که صفحات درونی زمین در حال حرکت هستند تا هنگامی که پوسته‌ی زمین با این حالت سازگاری پیدا کرده باشد احتمالش ضعیف است که زلزله‌ی عظیم به وقوع بیروندد. هنگامی که به مدت چندین ماه زمین لرزه‌های کوچک رخ نمی‌دهد خطر وقوع زمین‌لرزه‌ی بزرگ و ویرانگر افزایش می‌یابد.

زندگی در نور، مسئول دانستن خود را در برابر خدا و اعتراف به گناه و مقابله‌ی با آن. در طول هر یک از روزهای زندگی‌مان باعث می‌شود که در برابر ایجاد بحران‌های بزرگ روحی در زندگی ما مانع ایجاد شود. اگر دائمً بگوئیم: "من هیچ گناهی ندارم!" یا اگر در اعتراف به خطایای خود کوتاهی ورزیم و نتوانیم اختلاف خود را با دیگران حل کنیم به نحوی که خدا ما را مقصراً بشناسد، باید گفت که در آستانه‌ی خطری عظیم قرار گرفته‌ایم. سرانجام ما سلامتی، خانواده، شغل یا روابط دوستانه را از دست خواهیم داد. گناهی که بدان اعتراف نکرده‌ایم همچون سرطان است که زندگی ما را تحلیل می‌برد.

هنگامی که خود را شخصی می‌پنداشیم که نیستیم در واقع خود را فریب می‌دهیم. (رومیان ۱۲: ۳ و غلاطیان ۶: ۳)

کتاب مقدس به ما می‌آموزد فراتر از آنچه که باید بیاندیشیم، فکر نکنیم. شما با خود می‌گویید: "اما من می‌دانم که هستم، من فرزند خدا هستم، من

با مسیح در جای‌های آسمانی نشسته‌ام من می‌توانم به واسطه‌ی او هر کاری انجام دهم. این است که از من انسان منحصر به فردی ساخته است." بله شما در نظر خدا بسیار انسان منحصر به فردی هستید. اما شما به فیض خدا آنچه باشید که هستید. (اول قرنتیان ۱۵ : ۱۰) زندگی، استعدادها‌ی که در خود دارید، و نعماتی که یافته‌اید را شما خود به دست نیاورده‌اید، اینها همه‌ی نشانه‌های فیض خدا هستند. هرگز آنچه را که خدا به شما عطا کرده از خود ندانید بلکه با انجام اعمال نیکویی که خدا را جلال می‌دهند خوشحال باشید.

هنگامی که در نظر خود در این جهان حکیم هستیم، در واقع خود را فریب می‌دهیم. (اول قرنتیان ۱۹ : ۱۸) اوج تکبر عقل هنگامی است که بدون مکافهه‌ی خدا ادعای حکمت می‌کنیم. «ادعای حکمت می‌کردن و احمق گردیدن.» (رومیان ۱ : ۲۲) گاهی اینگونه وسوسه می‌شویم که می‌توانیم در عقل و خرد با رئیس این جهان به رقابت پردازیم. اما ما هیچگونه رقابتی با شیطان نداریم. هر گاه می‌پندازیم که می‌توانیم شیطان را گول بزنیم آنگاه اولین داوطلبی هستیم که با فکر شیطان به سوی گمراهی گام بر می‌داریم. بسیار مهم است که از یک سو بر عقل خود تکیه نکنیم و از سوی دیگر ذهن و دانش مسیح را در تمام راه‌های خود به کار گیریم. (امثال ۳۶ : ۵ اول قرنتیان ۲ : ۱۶)

هنگامی که می‌پندازیم پرستنده‌ی خدا هستیم اما عنان زبان خود را نکشیم خود را فریب می‌دهیم. (یعقوب ۱ : ۲۶) هیچ چیز بیشتر از این خدا را متاآسف نمی‌کند که ما به جای بنای یکدیگر از هم بدگوئی کنیم. ما هرگز نباید از زبان مان برای نکوهش دیگران استفاده کنیم. بلکه باید هر یک دیگری را با بیان خود بنا کنیم و بدین طریق به آنانی که به ما گوش فرا

می‌دهند فیض برسانیم. اگر زبان‌تان مهارناپذیر است و معتقدید که در کنار یکدیگر زندگی روحانی‌ای دارید خود را فریب می‌دهید.

هنگامی که می‌پنداریم آنچه را که می‌کاریم درو نخواهیم کرد خود را فریب می‌دهیم. (غلاطیان ۶ : ۷) ما به عنوان مسیحیان گاهی می‌پنداریم که از این قاعده مستثنی هستیم، اما اینگونه نیست. ما با عواقب و نتایج افکار، سخنان و اعمال خود چه خوب و چه بد زیست خواهیم کرد. هنگامی که می‌پنداریم گناه‌کاران وارث ملکوت خدا خواهند شد خود را فریب می‌دهیم. (اول قرنتیان ۱۰ : ۶ - ۹)

روزی زن جوانی به نام کیت، که در کلیسايی که در آن خدمت می‌کردم اقامت داشت مات و مبهوت وارد دفتر کارم شد. او به تازگی پی برده بود که خواهر بزرگش، کسی که او را به سوی مسیح هدایت کرده بود از خداوند دور شده و گرفتار روابط همجنس‌گرایانه شده است. خواهر کیت؛ چنین استدلال می‌کرد: "روش زندگی او هیچ تأثیری به حالش ندارد، چون خدا او را دوست دارد و بخشیده است." کیت؛ آشفته و پریشان به نظر می‌رسید.

من توجه او را به این آیات از باب ۶ رساله‌ی اول قرنتیان جلب نمودن: «... فریب مخورید! بی‌عفтан، بت پرستان، زن‌کاران، همجنس‌بازان... وارث پادشاهی خدا نخواهند شد.» (آیات ۹ - ۱۰) خواهر کیت؛ و اشخاصی مانند او که فریب خورده‌اند، از درک این واقعیت غافل هستند که داشتن زندگی‌ای که مملو از گناهان و قیحانه است نشانه‌ی بارزی از گناه‌کار محسوب شدن در نظر خداوند است. پارسا شمردگی در نظر خداوند بر اساس انجیل صورت نمی‌گیرد، بلکه با شناسایی شاگردان حقیقی از روی ثمره‌ی اعمال‌شان صورت می‌پذیرد. اگر معتقدید که تیازی نیست روش زندگی شما همسو با حرفه‌تان باشد، قطعاً فریب خورده‌اید.

هنگامی که می‌پنداریم که می‌توانیم گاه و بیگاه با دوستان بد معاشرت نماییم و منحرف نشویم، خود را فریب می‌دهیم. (اول فرتیان ۱۵ : ۳۳) به هنگام دوران جوانی به نوار کاستهای مبشری گوش می‌دادم که در نیاورلئان به واعظ خیابان بوربون معروف بود. این شخص در منطقه‌ی قرمز زندگی می‌کرد و مدعی بود که در میان فاحشه‌ها و دیگر اشخاص معلوم-الحال مشغول خدمت است. اما مطابق با اول فرتیان ۱۵ : ۳۳ هر کسی که به مدت طولانی در چنین محیط‌هایی بماند، سرانجام دچار دردسر خواهد شد و این درست همان چیزی بود که بر این مبشر واقع شد. او آنقدر درگیر ولگردهای خیابان بوربون شد که سرانجام در خدمت خود با شکست مواجه شد.

آیا این بدان معنی است که ما نباید به اشخاصی که دچار فساد اخلاقی هستند خدمت کنیم؟ خیر! ما باید پیغام مسیح را با آن‌ها نیز در میان بگذاریم. اما اگر خود را در محیط زندگی آن‌ها غوطه‌ور سازیم، در نهایت خدمات ما کمنگ‌تر شده و اخلاق‌مان تحت تأثیر بدی‌ها قرار خواهند گرفت.

### از انبیا و معلمان دروغین بر حذر باشید.

به تازگی شخصی به نام آلوبن؛ که سی و اندی سال سن داشت به من مراجعه کرد. او دلسرب و مجبون بود. چندین سال او بر این باور بود که عطا خاص نبوت از سوی خدا دارد. کلیساها یکی پس از دیگری از وی دعوت می‌کردند تا با نبوت‌های خاص خود به عنوان وحی از جانب خدا سخن بگوید. اما پس از چندین ماه زندگی شخصی‌اش رو به نابسامانی نهاد. سرانجام به جائی رسید که دیگر در جامعه جائی نداشت و مردم او را به طور

کامل از خود طرد کردند. او هنگامی که نزد من آمد دو سال بود که بیکار و تحت تکفل پدر خود به سر می‌برد و اسیر داروهای تجویزی شده بود.

من و آلوین، اول تسالونیکیان ۵ : ۱۹ – ۲۱ را خواندیم: «روح را خاموش مکنید؛ نبوت‌ها را خوار مشمارید. همه چیز را بیازمائید و به آنچه نیکو است، به چنگ بگیرید.» من به او گفتم: "آلوین، من مخالف نبوت نیستم؛ نبوت یک عطای روحانی است، اما شیطان می‌تواند عطای روحانی جعل کند و ما را فریب دهد که باور کنیم آن از سوی خداوند است. به همین دلیل است که کتاب مقدس به ما می‌آموزد که هر چیزی را آزمایش کنیم."

پس از یک بحث داغ درباره‌ی انبیا و معلمان دروغین آلوین؛ چنین اقرار کرد: "به نظرم مشکل من از هنگامی آغاز شد که نتوانستم عطای سخن گفتن به زبان‌ها و نبوتی که معلمان دروغین به من عطا کردند را مورد آزمایش قرار دهم و با این کار نه تنها فریب خوردم، بلکه دیگران را نیز مانند خود فریب دادم."

از او پرسیدم: "آیا مایل هستی عطای صحبت به زبان‌ها را مورد آزمایش قرار دهی؟" من به او متذکر شدم که مایل هستم روح را مورد آزمایش قرار دهم نه او را! آلوین؛ واقعاً می‌خواست که از دام این فریب رها شود و رابطه‌ی خوبی با خدا داشته باشد. از این رو پاسخ داد: "بله!"

ابندا از آلوین خواستم که با صدای بلند صحبت کند. همین که او شروع به خواندن دعایی نامعقول با صدای بلند کرد من گفتم: "در نام مسیح و در اطاعت کلام خدا به تو فرمان می‌دهم ای روح به من بگو که کی هستی؟"

ناگهان آلوین؛ در میانه دعاویش متوقف شد و گفت: "من او هستم!"

در این هنگام ممکن بود یک شخص بی تجربه و تازه کار و سوشه شود که کفشن خود را از پا در آورد و با خود فکر کند که بر زمین مقدس قرار گرفته است. اما من به آزمایش خود ادامه دادم: "آیا تو همان کسی هستی که به دستور پنطیوس پیلاتس مصلوب شد دفن شد و روز سوم برخاست و اکنون در دست راست خدا نشسته است؟"

آلوین؛ با فریاد پاسخ داد: "نه! نه! من نیستم!" سپس آلوین؛ راهنمایی کردم تا دعا کند و در دعا از اعمال شیطانی در زندگی اش دست بکشد و از فریب شریر آزاد شود.

من مخالف عطایای روحانی نیستم، حتی نبوت و سخن گفتن به زبان - ها. من متعهد هستم که از کتاب مقدس اطاعت کنم، چرا که در اول قرنتیان ۱۴ : ۳۹ چنین می گوید: «با اشتیاق تمام در پی نبوت کردن باشید و سخن گفتن به زبان های غیر را منع مکنید.» اما از سوی دیگر کتاب مقدس لازم می داند که تمام پدیده های روحانی مورد آزمایش قرار گیرند. من معتقدم که انبیا و معلمان دروغین امروزه به راحتی قدم به عرصه می مسیحیت می گذارند زیرا مسیحیان بدون آزمایش روح هایی که در درون آن ها عمل می کنند، را می پذیرند.

## تشخیص پدیده های روحانی دورغین از حقیقت

هر نبی حقیقی خدا در عهده تعیق یک مبشر بود. خدمت او این بود که قوم را به سوی خدا و کلام او بازگرداند. فراخواندن مردم به سوی پارسا معیاری بود که نبی واقعی را از نبی دروغین مجزا می ساخت. ارمیا چنین نوشته است: "یهوه صبایوت چنین می گوید: «به سخنان این انبیایی که برای

شما نبوت می‌کنند گوش مدهید... من این انبیا را نفرستادم، لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. اما اگر در مشورت من قائم می‌ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می‌کردند و ایشان را از راه بد و اعمال شریر ایشان بر می‌گردانیدند.» (۲۳: ۲۱؛ ۱۶: ۲۲) اگر شما به شخصی بر می‌خورید که ادعا می‌کند نبی است، اما در کار دعوت مردم به سوی زندگی پارسایانه با خدا مشارکت نمی‌نماید پس با یک نبی دروغین سر و کار دارید.

خداآوند از طریق ارمیا معیار دیگری را برای تمییز یک نبی حقیقی از یک نبی دروغین نشان می‌دهد. «سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم، خواب دیدم ... آن نبی ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا براستی بیان نماید. خداوند می‌گوید کاه را با گندم چه کار است؟» (آیات ۲۵: ۲۸) خدا قوم خود را در مقابل انبیایی که خواب‌های خود را از کلام خدا با ارزش‌تر می‌خوانند، هشدار می‌دهد.

البته کلام خدا نمی‌گوید که خواب ارزشی ندارد. در واقع بارها خداوند از طریق رویا و خواب با قوم خود صحبت کرده است. اما در قیاس با دانه مغذی کلام او، خواب‌ها تنها حکم کاه را دارند. اگر شما به یک گله‌ی گاو فقط کاه بخورانید مطمئناً همه‌ی آن‌ها خواهند مرد. گاوها بر روی کاه می‌خوابند، اما از آن نمی‌خورند زیرا که کاه هیچ ماده‌ی مغذی ندارد. بدین‌سان خواب‌ها نیز ارزشمند هستند، اما هرگز نمی‌توان آن‌ها را با کلام خدا که اساس ایمان و رشد ما را تشکیل می‌دهد، همسان دانست. خواب‌ها باید معتبر و در چارچوب کلام خدا باشند و نه در چارچوب دیگری.

کتاب ارمیا در ادامه چنین می‌گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکش که صخره را خرد می‌کند؟» (۲۹: ۲۳) هنگامی که شما در یک

مشارکت مسیحی شرکت می‌کنید که آن جا نبوت‌ها جزئی از پرستش دسته جمعی محسوب می‌شوند انتظار نداشته باشید که خدا از این کلی‌گویی‌ها را در غالب نبوت استفاده کند. "من شما فرزندانم را دوست دارم، من به زودی خواهم آمد." به طور حتم این عبارات صحت دارند، اما چه نیازی است که در غالب نبوت بیان شوند، چرا که کتاب مقدس محبت خدا و بازگشت قریب-الوقوع مسیح را بیان کرده است. من بارها در کلیساها یی که بسیاری از اعضای آن در گناه زندگی می‌کردند از این قبیل نبوت‌ها شنیده‌ام که جوی حاکی از رضایت خاطر کاذب به آن‌ها آرامش می‌بخشید.

صدای یک نبی باید همچون آتش بسوزاند و همچون چکش خرد نماید. یک پیام نبوتی باید اشخاص را به سوی پارسایی ترغیب نماید، نه اینکه آن‌ها را در گناهان‌شان تسکین دهد. (اول پطرس ۴: ۱۷) خدا بیشتر به پاکی کلیسا توجه دارد تا رشد آن! آرامش تنها نصیب کسانی می‌شود که به خاطر پارسایی جفا دیده باشند چرا که اجازه داده اند کلام خدا گناهان‌شان را پاک سازد و اساس خود محوری را در زندگی‌شان فرو بریزد.

ارمیا شواهد دیگری از انبیای دروغین را به این موضوع ارتباط می‌دهد: «لهذا خداوند می‌گوید، اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از یکدیگر می‌ذدند هستم،» (۳۰: ۲۳) این کار به نوعی سوت ادبی (جا زدن اثر دیگران به نام خود) محسوب می‌شود، به عبارتی آنچه را که خدا به شخصی عطا می‌کند به سوت می‌بردند، گوئی که از آن خودشان است و خداوند می‌گویند: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را به کار برده می‌گویند: او گفته است.» (آیه ۳۱)

هنگامی که اعلام می‌کنید آنچه می‌گویید مستقیماً از سوی خداست ولی در واقعیت چنین نیست، این عمل تخلفی باور نکردنی محسوب می‌شود.

آیا تاکنون شخصی نزد شما آمده تا چنین بگوید: "خداوند به من گفت که به شما بگویم ...؟" پاسخ من این است: "نه! او هرگز چنین کاری نمی‌کند! اگر خدا بخواهد که چیزی بدانم می‌تواند مستقیماً آن را به خود من بگوید." من معتقد به کهانت ایمان‌داران هستم، یعنی خداوند می‌تواند ما را توسط دیگران تشویق کرده و کلام خود را تأثید نماید و خواهد کرد، اما در مورد ایمان و هدایت در زندگی: « تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که عیسای مسیح است. » (اول تیموتاوس ۲ : ۵) اگر شخصی به شما بگوید: "خداوند به من گفت که به شما بگویم..." آن شخص همانند یک واسط احضار ارواح عمل می‌کند.

## آیات و معجزات: چه کسی مورد آزمایش قرار می‌گیرد؟

ممکن است شنیده باشید که می‌توانید با این حقیقت یک نبی دروغین را تشخیص دهید: تمام نبوت‌هایش به حقیقت نمی‌پیوندد. تثنیه ۱۸ ۲۲ به ما تعلیم می‌دهد که انبیایی که نبوت‌هایشان به حقیقت نمی‌پیوندد را نپذیریم. اما از سوئی دیگر تثنیه ۱۳ : ۱ - ۳ به ما در برابر انبیای دروغینی که آیات و معجزات‌شان به حقیقت می‌پیوندد نیز هشدار می‌دهد: «اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده‌ی خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نماییم و آن‌ها را عبادت کنیم، سخنان آن نبی یا بیننده‌ی خواب را مشنو زیرا که یهوه خدای شما؛ شما را امتحان می‌کند تا بداند که آیا یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید.» (همچنین رجوع شود به متی ۱۱: ۲۴ - ۲۳: ۴ - ۲۵)

بسیاری از مسیحیان در برابر هر عملی که معجزه آسا باشد واکنش شرطی نشان می‌دهند و به طور ناخودآگاه تأثیر می‌کنند که از سوی خدا بوده است. خدا از آیات و معجزات برای تأثیر کلام استفاده می‌کند، اما کتاب مقدس نیز هشدار می‌دهد که مسیحیان کاذب و پیامبران دروغین برخاسته، آیات و معجزات به ظهور خواهد آورد تا اگر ممکن باشد، برگزیدگان را گمراه کنند. (مرقس ۱۳: ۲۲) شیطان نیز می‌تواند آیات و معجزات انجام دهد اما او تنها به این خاطر این کار را می‌کند تا ما را از پرستش خدا دور کرده و به سوی خود سوق دهد. تنبیه ۱۱: ۱۳ – ۱۵ بیانگر این امر است که نسبت دادن اعمال شیطان به خدا تا چه حد می‌تواند جدی باشد. اشخاصی که دست به چنین اعمالی می‌زنند سزاوار مرگ بودند حتی اگر از خویشاوندان بودند. ما باید خدا را دوست بداریم از کلام او اطاعت کنیم و هر معجزه و روایایی را مورد آزمایش قرار دهیم.

## انبیای دروغین در کلیسا

هنگامی که واژه‌هایی نظیر "انبیای دروغین" و "علمایان دروغین" را می‌شنوید چه چیزی به ذهن تان خطور می‌نماید؟ بسیاری از مردم در ذهن خود صوفیان و مرشدان شرقی، سخنگویان مذاهب غیر کتاب مقدسی یا رهبران فرقه‌هایی که معتقد به پویایی انسان و نیروهای بالقوه‌ی درون او هستند را مجسم می‌کنند. اشخاصی که به طور ملموس در خارج از محدوده‌های کلیسا ای فعالیت می‌کنند. اما پطرس رسول در یکی از رساله‌هایش یک باب کامل را به پیامبران و علمایان دروغین که در درون کلیسا مشغول فعالیت هستند اختصاص می‌دهد. «اما در میان، قوم انبیای دروغین نیز بودند، همان گونه که در میان شما نیز علمایان دروغین خواهند بود که

پنهانی بدعوهای مهلك خواهند آورد و حتی سوری را که ایشان را خرید.  
انکار خواهند کرد و این گونه، هلاکتی سریع بر خود فرو خواهند آورد.  
(دوم پطرس ۲: ۱) این اشخاص اکنون نیز در کلیسا م وجود دارند، و با  
ظاهر مبدل همچون فعالان طریق پارسا جلوه‌گر می‌نمایند.

توجه کنید که موضوع دام معلمان دروغین در وهله‌ی اول تعلیم‌شان  
نمی‌باشد: «و بسیاری فجور ایشان را پیروی خواهند کرد و به سبب آنان راه  
حق مذمت خواهد شد.» (آیه‌ی ۲) مقصود پطرس از "فجور ایشان را پیروی  
خواهند کرد، و به سبب آنان راه حق مذمت خواهد شد." (آیه‌ی ۲) چیست؟  
مقصود پطرس از "فجور ایشان را پیروی خواهد کرد" چیست؟ او درباره‌ی  
مسیحیانی سخن می‌گوید که بر مبنای ظاهر و جذابیت بیرونی خادمین،  
خدمت آنان را ارزیابی می‌کنند. ما می‌گوئیم: "او عجب مرد مهربانی است!"  
"او عجب زن پر جذبه و با اقتداری است." او واقعاً یک واعظ پرانژری ای  
است. "یا "او بسیار شیرین و بی‌ریا به نظر می‌رسد!" اما آیا جذابیت فیزیکی  
معیاری کتاب مقدس برای ارزیابی یک خادم یا معلم محسوب می‌شود؟ البته  
که نه! موضوع ارزیابی همیشه "حقیقت و عدالت" بوده است و معلمان  
دروغینی که به احساسات جسمانی متولّ می‌شوند، راه حق را مورد مذمت  
قرار می‌دهند.

پطرس در ادامه دو روش برای تشخیص معلمان دروغینی که در کلیسا  
فعالیت می‌کنند ارائه می‌دهد. ابتدا اینکه ممکن است آن‌ها به نوعی در فساد  
بسر می‌برند و در "پی تمایلات فاسد نفس خویشند." (آیه‌ی ۱۰) ممکن  
است فاش شود که آن‌ها در اعمالی که در پی کسب لذت جنسی و یا کسب  
بول است شرکت می‌جویند. شاید این اشخاص معتقد باشند که رستگاری  
 فقط از راه ایمان میسر است و ادعا کنند که محبت و فیض خدا شامل همه

است و از این رو دیگر نیازی ندارید که از حکمی پیروی کنید. تشخیص فساد در زندگی آن‌ها چندان سخت نیست چرا که سرانجام این فساد خود را در زندگی آن‌ها نمایان می‌سازد. (دوم قرنتیان ۱۱ : ۱۵)

ثانیاً انبیا و معلمان دروغین "خداوند را خوار می‌شمارند" و "گستاخ و متکبر" هستند. (دوم پطرس ۲ : ۱۰) و خود رای هستند. آن‌ها کار خود را انجام می‌دهند و برای در خواست کسی اهمیتی قائل نمی‌شوند. همیچنین هیچگاه تسلیم اقتدار یک فرقه یا انجمنی نمی‌شوند، مگر اینکه انجمن خود را تأسیس کنند تا بتوانند به سهولت اعمال خود را توجیه کنند.

در کتاب مقدس نقش‌های رهبری تاریخی‌ای وجود دارند: نبی (موقعه و تعلیم)، کاهن (شبانی و شفاعت) پادشاه (زماداری امور) تنها عیسی در کاملیت خود قادر به ایفای هر سه نقش به طور همزمان است. من معتقدم که نیاز است تا در کثرت سمت‌های بزرگ کلیسا‌ای بازبینی به عمل آمده و آن را به حال تعادل درآوریم و هر یک از این سه نقش مهم را به یک فرد واگذار نماییم. هر مسیحی حقیقی و متعهد که نقش رهبری را ایفا می‌کند باید خود و عقاید خود را تسلیم ایمان‌دارانی که از نظر روحانی بالغ هستند نماید و آن‌ها او را به عنوان یک مسئول ابقا خواهند نمود. اگر شبان شما تحت این چارچوب عمل نمی‌کند یا اینکه احساس یک شبان و خدمت‌گذار را ندارد دیگر به کلیسا‌ای او نروید.

از ارواح فریب کار بر حذر باشید.

کتاب مقدس علاوه بر اینکه به ما در برابر فریب انبیا و معلمان دروغین هشدار می‌دهد، همچنین ما را از فریبی که نشأت گرفته از تأثیر شریر است

آگاه می‌سازد. پولس تیموتاوش را چنین آگاه می‌سازد: «اما روح آشکارا می‌گوید که در زمان‌های آخر، برخی از ایمان رویگردان شده، از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد.» (اول تیموتاوش ۱: ۴) یوحنای نیز به ما یادآور می‌شود که روح‌ها را بیازماییم تا نقاب ضد مسیح برداشته شود. (اول یوحنای ۲: ۱۸) و روح حقیقت از روح ناراستی تمییز داده می‌شود. (۶: ۱۴) نیروهای شرارت شیطانی می‌کوشند تا ذهن شما را با دروغ‌هایی آلوده سازند و بدین سان شما را از سلوک در حقیقت باز دارند. حنا. وايت هال، اسمیت در این باره چنین نوشته است:

آواهایی از شریر و ارواح فریب‌کار به گوش می‌رسند که در کمین هستند تا هر مسافری را که پا به قلمرو متعال زندگی روحانی می‌گذارد در دام خود گرفتار سازند. همان رساله‌ای که به ما می‌گوید ما در مسیح در جای‌های آسمانی نشسته‌ایم، در ادامه این را نیز می‌افزاید که ما باید با دشمنان روحانی بجنگیم. این دشمنان روحانی هر کس و هر جا که باشند ناگزیر باید توسط توانایی‌های روحانی ما با ما ارتباط برقرار کنند و آوازشان همچون آواز خداوند تأثیری درونی دارد که در روح‌مان نهادینه می‌شود. از این رو همانگونه که روح‌قدس توسط این تأثیرات اراده‌ی خدا را بر ما آشکار می‌سازد، این دشمنان روحانی نیز با تأثیرگذاری بر ما اراده‌ی خود را به ما تحمیل می‌کنند، اما هویت خود را بر ما فاش نمی‌سازند.

به خاطر این است که تأثیرات شیطان و آوازی او همیشه به شکل ملموسی قابل شناسایی نیست. عبارات زیر نمونه‌ای از دعایی است که ما نیاز داریم تا برای دوری جستن از ارواح فریب‌کار به زبان بیاوریم: "پدر آسمانی، من کاملاً خود را به اراده‌ی تو می‌سپارم. اگر در هر قسمت از زندگی فریب خورده‌ام، دعا می‌کنم که چشمان مرا باز کنی تا آن فریب را ببینم. من

به نام خداوند عیسای مسیح فرمان می‌دهم که همه‌ی ارواح فربیکار از من دور شوند و من تمام این عطا‌یایی دروغین (یا هر پدیده روحانی دیگری) را از خود می‌رانم. ای خداوند، اگر این عطا از سوی تو است آن را مبارک بگردان و آن را افزون کن تا بدنست را مبارک و بنا نماید. آمين."

## توصیف فریب

تمییز روحانی حقیقی امری است که در کلیساها انجیلی دیگر به دست فراموشی سپرده شده است. اما در واقعیت تمییز روح باید اولین خط دفاعی ما در مقابل فریب باشد. این کار همان زنگی است که در درون شما به صدا در می‌آید و شما را از وجود خطا آگاه می‌سازد. به عنوان مثال شما در حال ملاقات از یک خانواده هستید و هر یک از اعضای خانواده به شما لبخند می‌زنند. اگر چه شواهد ملموس دال بر موضوع غیر عادی به چشم نخورد شما می‌توانید از جو حاکم بر خانه پی ببرید که اتفاقی در آن خانه رخداده است.

تمییز چیست؟ اولین قدم در راه درک تمییز این است که بدانیم انگیزه-ی بکارگیری تمییز چیست؟ در کتاب اول پادشاهان باب سوم می‌خوانیم که پادشاه اسرائیل، سلیمان نزد خدا برای کمک فرباد بر می‌آورد. خدا در رویای پادشاه بر او ظاهر می‌شود و از او می‌پرسد که چه می‌خواهد. سلیمان پاسخ می‌دهد: «به بنده خود دل فهیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمییز کنم»، (آیه‌ی ۹) خدا در پاسخ می‌گوید: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام خویشتن نطلبیدی و دولت برای خود سوال ننمودی و جان دشمنان را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را

بفهمی اینک بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهمی به تو دادم.  
(آیات ۱۱ - ۱۲)

انگیزه‌ی تمیز حقیقی هرگز نباید ارتقا خود، اندوختن برای خود یا تحصیل مزیت بر دیگری بر دیگری باشد حتی اگر دیگری دشمن شما باشد. واژه‌ی یونانی به کار رفته برای تمیز به معنای قضاوت کردن یا تشخیص دادن است. تمیز تنها یک عملکرد دارد و آن این است تشخیص راستی از ناراستی به طوری که راستی گسترش یافته و ناراستی ریشه کن شود. در اول قرنتیان ۱۰ : ۱۲ تمیز توانایی الهی در تشخیص روح خوب از روح بد تعریف شده است. تمیز یکی از عطایای روح است که در جهت بنای کلیسا به کار می‌رود. تمیز حاصل عملکرد ذهن نیست بلکه محصول عمل روح القدس است که با روح و جان شما متحد است. هنگامی که روح هشدار می‌دهد رهن شما که برای برخورد با مسائل عینی طراحی شده است قادر نخواهد بود ناراستی را تشخیص دهد. در واقع اگر ذهن شما با استفاده از عینیات دست به تفسیر این هشدار بزند ممکن است به هدف این هشدار دست نیابد. هنگامی که وجود یک خطأ را تمیز می‌دهید، تنها به اشخاصی که در اطراف شما هستند بگوئید: "احساس می‌کنم که اشتباهی صورت گرفته بیاید از خدا بخواهیم که به ما کمک کند." سپس اجازه دهید که خدا آن مشکل را نشان دهد چرا که او فقط قادر به انجام چنین کاری است.

من در بسیاری از مشاوره‌هایم در روح قادر هستم به وجود یک خطأ بی برم یا اینکه احساس کنم که هنوز موضوع اصلی در هاله‌ای از ابهام است. گاهی اوقا ظاهراً موضوع را می‌فهمم اما به جای اینکه نسبتی دهم را فاش سازم، ابتدا آن را مورد آزمایش قرار می‌دهم. به عنوان مثال، اگر تشخیص دهم که شخص مراجعه کننده در اسارت همجنس‌بازی بسر

می‌برد، بلاfacسله به او نمی‌گوییم، "شما یک همجنس باز هستید، اینطور نیست؟" بلکه این جمله را به زبان می‌آورم: "آیا تاکنون در خود با تمایلات و افکار همجنس بازی روبرو شده‌اید؟" و با این که تأثیر آن را در زمان مناسب مورد آزمایش قرار می‌دهم. اگر تمیز روح من با الزام روح القدس در شخص مراجعه کننده همراه شود معمولاً مشکل نمایان و با آن مقابله شده و شخص اسیر رهایی می‌یابد.

انگیزه‌ی بدل کاری‌های شیطان در تمیز این است که وی مترصد است تا به او خدمت شود، تا اینکه کلیسا بنا گردد. یک دانشجوی دوره لیسانس به نام لانا؛ که شیطان وی را در خصوص تمیز فریب داده بود، برای امر مشاوره نزد من آمده بود. او نزد مشاور دیگری نیز رفته بود چرا که شدیداً با دردسر مواجه شده بود. هنگامی که لانا نزد من آمد چنین توضیح داد که قادر بوده در محوطه‌ی دانشگاه قدم بزند و دانشجویانی را که گرفتار مسائل جنسی و مواد مخدر بودند شناسایی نماید. او هیچ‌گونه اطلاعات یا حقایق مستندی در دست نداشت، بلکه فقط "می‌دانست!" و تا آنجا که می‌توانم بگویم، حق با او بود. لانا؛ بر این باور بود که یک عطای استثنایی از سوی خداوند دریافت کرده است. او همچنین می‌گفت هنگامی که نزد مشاور پیشین رفته بود کارهایی را که مشاور قصد داشت چند لحظه بعد انجام دهد از پیش گفته بود و با این کارش وی را فریب داده بود.

من گفتم: "تو دوست داری که بر مردم قدرت داشته باشی؟ این طور نیست؟"

لحظه‌ای که هویت آن روح کاذب را آشکار ساختم، او خود را به شکل چندش آوری نمایان ساخت. ما بر تأثیر شریر غلبه یافتیم و آن روح لانا را ترک کرد. هنگامی که لانا آزاد شد، دیگر او قدرت تشخیص گناهان دیگران

را نداشت. ذهن لانا؛ آنقدر آرامش یافته بود که دیگر می‌بایست می‌آموخت که چگونه بدون سر و صدا با همقطاران سابقش که ذهن او را برای سال‌ها مغشوش کرده بودند، زندگی کند.

ارواح آشنا در قلمرو شریر فعالیت می‌کنند همانگونه که روح القدس در قلمرو مسیحیت عمل می‌کند. آیا تاکنون شخص مسیحی‌ای را قبل از اینکه سخنی به زبان بیاورد شناسایی کرده اید؟ آیا تاکنون یک روح موافق با دیگر ایمانداران را احساس کرده اید؟ هیچگونه عمل جادویی در این موارد وجود ندارد بلکه تنها حضور روح القدس در شما است که همراه با روح شما شهادت می‌دهد. در دیگر موقع روح القدس به شما هشدار می‌دهد که روحی که شخص دیگری را کنترل می‌کند روح موافقی نیست.

اگر می‌آموختیم که در کلیساها و خانه‌های مان از امور روحانی آگاهی بیشتری داشته باشیم، آنگاه خدا ما را از برخورد با بسیاری از بلایا مصون نگه می‌داشت. در دنیای غرب سازگاری و جهت‌یابی ساختاری و فعالیت‌های ذهنی مبتنی بر نیمکره‌ی چپ ما در همه‌ی امور قابل توجه است اما تمییز به عنوان راهنمای اصلی در امر هدایت سکان زندگی در دنیای روحانی از این قاعده مستثنی است. نویسنده‌ی عبرانیان تمییز را همچون بنیاد یک الهیات نظاممند خوب قلمداد می‌کند: «اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجی عادت ریاضت داده اند تا تمییز نیک و بد را بگفند.» (۵: ۱۴)

ما در برابر فریب شیطان بسیار بیشتر از دیگر طرح‌ها و نقشه‌هایش آسیب خواهیم دید، چرا؟ زیرا هنگامی که شیطان شما را وسوسه می‌کند و یا متهم می‌سازد شما می‌توانید به وسوسه پی ببرید، اما هنگامی که شما را فریب می‌دهد شما همیشه از فریب او آگاه نیستند و ترفند او را نمی‌دانید.

ترفند شیطان این است که شما را در تاریکی نگاه دارد. اگر او بتواند مخفیانه به کلیسا‌ای شما، خانه تان یا ذهنتان وارد شود خواهد توانست که زندگی و خدمت شما را در مهار خود درآورد. متاسفانه باید گفت که او با اغوا نمودن بسیاری از اشخاص ترفند خود را به اجرا در می‌آورد.

شما نمی‌توانید فریب شیطان را با منطق انسانی نمایان سازید بلکه تنها توسط مکافشه‌ی خداوند قادر به انجام این کار هستید. عیسی گفت: «اگر شما در کلام من بمانید فی الحقیقته شاگرد من خواهید شد و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنای ۸: ۳۲ - ۳۱) عیسی چنین دعا کرد: «ایشان را به راستی خود تقدیس نما، کلام تو راستی است.» (یوحنای ۱۷: ۱۷) هنگامی که زره خدا را به تن می‌کنید بسیار مهم است که عمل پوشیدن را ابتدا با کمربند راستی آغاز نمایید. (افسیسیان ۶: ۱۴) نور حقیقت تنها سلاح معتبر در برابر تاریکی فریب است.

من این فصل را با نامه‌ی تشویق‌آمیز یک زن جوان که در دام فریب گرفتار شده بود خاتمه می‌دهم، این زن جوان آنقدر در بند این دام گرفتار آمده بود تا اینکه رهاننده از اسارت او را رها کرده و به سوی آزادی رهنمون ساخت:

### دکتر اندرسون عزیز؛

من همیشه روزی که برای مشاوره و دعا نزد شما آمدم را به خاطر دارم. دیگر نه از صدایها و نه از سنگینی ذهنم خبری نیست. من حتی از نظر جسمانی نیز احساس رهایی می‌کنم. شیطان به کرات نزد من بازگشت و

سعی نمود با آن افکار قدیمی مرا شکست دهد اما دیگر نفوذ و تسلط او بر من پایان یافته است.

من هرگز آنچه که به من گفتید را فراموش نخواهم کرد. شما گفتید که این افکار منفی در مورد خدا و من دروغ هایی بودند که شیطان آنها را در ذهنم کاشته بود. شما گفتید که من در عیسای مسیح این قدرت را دارم که شیطان را نکوهش کنم و از شر این افکار شیطانی آسوده شوم. لحظاتی طول کشید تا واقعاً با تمام وجود به این موضوع ایمان بیاورم اما به تازگی من تصمیم گرفته‌ام که دوباره بجنگم و این کار مؤثر واقع شده است! مقابله با مشکلات آن هم با ذهنی آسوده بسیار عالی است. برای کمکی که به من کرده اید از شما متشرک و سپاسگزارم. مخصوصاً اینکه بسیاری از اشخاص دیگر آرامش را یافته‌اند و اعتماد و محبت و ایمان به خداوند را آموخته‌اند.

## فصل یازدهم

### خطر از دست رفتن اختیار و تسلط

نامه‌ی ذیل از سوی زنی به دستم رسید که هرگز او را ملاقات نکردم. او که شیلا؛ نام دارد در یکی از کنفرانس‌های روزهای شنبه که در کلیسا‌ی برگزار می‌شد حضور یافته بود، موضوع کنفرانس نیز، حل جنگ‌های روحانی بود. روز یکشنبه شبان کلیسا این نامه را از طرف او به من داد.

### نیل عزیز؛

رهایی یافتم! خدا را شکر! دیروز پس از سال‌ها برای اولین بار این صدای آرام گرفتند، می‌توانستم معنای سکوت و آرامش را درک نمایم. هنگامی که سرود می‌خواندیم می‌توانستم صدای خودم را بشنوم. در ۱۴ سال اول زندگی‌ام با یک مادر سنگدل و ناسزاگو زندگی کردم، مادری که هیچگاه جمله‌ی "دوست دارم..." را به زبان نیاورد و به هنگام اشک ریختن‌هایم هرگز مرا در آغوش خود نکشید. من هیچ محبتی ندیدم، هیچ‌گونه سخن محبت‌آمیزی، نه هیچ حمایتی و نه درکی از هویت خود تنها بد رفتاری فیزیکی و احساسی! در ۱۵ سالگی به مدت سه هفته سخت تحت تأثیر یک سمینار آموزشی مدیریت فکر بودم که واقعاً ذهن مرا مغشوš ساخت و پس از آن سال که برایم یک جهنم واقعی بود، مادرم مرا از خانه بیرون کرد از این رو مجبور شدم با خانواده‌ی دیگری زندگی کنم. سرانجام آن‌ها نیز مرا بیرون انداختند.

سه سال بعد با مسیح آشنا شدم. اعتماد من به مسیح عمدتاً از روی ترس از شیطان و قدرت شریر بود که در طول زندگی ام آن را تجربه کرده بودم. اگر چه می‌دانستم که شیطان دیگر تملکی بر من نداشت اما هنوز بر این امر واقع نبودم که تا چه حد در برابر تسلط و فریب او آسیب‌پذیر هستیم، در مدت دو سال اول زندگی مسیحی ام در اسارت گناهی بودم که آن را گناه نمی‌دانستم و همین که به گناه خود پی بردم آن را نزد خدا اعتراف نمودم و او نیز مرا بخشنید من بر این باور بودم که سرانجام از تلاش‌های شیطان برای کنترل مجدد من رهایی یافتیم. ولی پی نبرده بودم که نبرد تازه آغاز شده است.

من از جوش‌ها، کهیرهای و آثار ضربه در بدن خود رنج بسیاری را متحمل شده بودم. دیگر آن نشاط و نزدیکی با خداوند در من نبود. دیگر نمی‌توانستم سرود و یا کتاب مقدس بخوانم. به تدریج به پرخوری روی آوردم تا هم آسایش بیابم و هم امنیت. دیوهای به حس تشخیص درستی و نادرستی من حمله برندند و من که در پی هویت و محبت بودم در گرداب فساد و بی‌بند و باری قرق شدم.

اما دیروز همه‌ی اینها خاتمه یافت و من به تسلط شیطان بر زندگی ام پایان دادم. من آزادی و حفاظتی را یافته‌ام که نشأت گرفته از این حقیقت است که کسی مرا دوست دارد. من هیجان‌زده و یا نشئه نیستم، بلکه با ذهن و روحی پاک و دستانی سرشار از آرامش می‌نویسم. حتی گوئی که اسارت سابق من به غذا ناگهان برایم ناآشنا می‌نماید. من هرگز پی نبرده بودم که یک مسیحی ممکن است اینقدر در برابر شیطان آسیب‌پذیر باشد. من فریب خورده بودم، اما اکنون آزادم. متشرکرم. متشرکرم عیسی!

شیلا؛ نمونه‌ای است تأمل برانگیز از آسیب‌پذیری روحانی انسان که اکثر مسیحیان مایل نیستند درباره‌ی آن سخنی بشنوند. منظور تسلط شیطانی است! کاملاً روشن بود که شیلا؛ به عنوان یک ایمان‌دار بر عادت خوردن، رفتار جنسی و زندگی روحانی خود تسلط نداشت. وضعیت روحانی او روند رو به رشد نداشت، بلکه سیر نزولی را می‌پیمود. او سرود نمی‌خواند و کتاب مقدس را مطالعه نمی‌کرد زیرا قادر نبود سرود و کتاب مقدس بخواند. اسارت روحانی او مانع انجام این کارها شده بود.

ما همه در این امر اتفاق نظر داریم که مسیحیان در برابر وسوسه و فریب دشمن آسیب‌پذیر هستند، اما بنا به دلایلی در پذیرفتن اینکه ممکن است مسیحیان آزادی خود را از دست بدهن و تسليم تأثیرات شیطانی شوند، تردید به دل راه می‌دهیم. با این حال شواهد بسیار و صریح در کتاب مقدس حاکی از آن است ایمان‌دارانی که مکرراً تسليم وسوسه، اتهام و فریب می‌شوند تسلط بر خود را از دست خواهند داد.

بگذارید در این مورد نکته‌ای را نیز بیافزاییم که "سلط" شیطانی به معنای "تمک" شیطانی نیست. شما هم مانند شیلا؛ توسط خون بره خریداری شده‌اید و حتی قدرت‌های جهنم قادر نیستند نجات را از شما دور سازند. (اول پطرس ۱: ۱۷ - ۱۹؛ رومیان ۸: ۳۵ - ۳۹) دکتر مریل آنگر؛ در کتاب خود به نام "اعمال دیوها و مقدسان" چنین می‌نویسد: "دیو همچون یک متصرف داخل می‌شود نه مانند مالک یا میهمان و نه مانند شخصی که حق در آن داشته باشد. او همچون یک مهاجم، متباوز و دشمن وارد می‌شود و هنگامی داخل می‌شود که گناهان و خیم و مستمر در را به روی او گشوده‌اند. شیطان می‌داند که دیگر نمی‌تواند مالک شما شود. اما اگر او شما را فریب دهد تا عنان زندگی خود را به طرق گوناگون به او بسپارید،

آنگاه خواهد توانست رشد و تأثیر شما را در دنیا بی اثر سازد، رشد و تأثیری که به خاطر مسیح صورت می پذیرد."

## فاصله‌ی بین شخص دیوزدہ و رسول

همیشه بحث بر سر این بوده که: "آیا ممکن است یک مسیحی دیوزدہ باشد؟" استدلال بسیاری از اشخاص درباره‌ی مفهوم مالکیت دیوها مبنی بر درک آن‌ها از روایت دیوزدہ جدریان در لوقا باب ۸ است: "عربیان و به سبب سکونت خیل دیوها در وجودش یک دیوانه محض!"

شاید سؤال خود را چنین مطرح کنیم: "آیا ممکن است که یک روح شریر و روح القدس هر دو یک مکان در زندگی انسانی را در تصرف داشته باشند؟ رئیس این جهان می‌تواند فضای درون ما را اشغال کند و روح القدس نیز قادر به انجام این کار است. از یاد نبریم که اکنون شیطان می‌تواند در آسمان نزد پدر ما حاضر شود. از این رو نباید چنین پنداشت که ممکن نیست تأثیر شریر قسمتی از زندگی شخصی را که روح القدس نیز در او ساکن است در تسلط خود درآورد. اگر هضم این مطلب برای شما دشوار است شما را تشویق می‌نماییم که کتاب "دیوزدگی و شخص مسیحی" به قلم سی‌فرد دیکیسون؛ را مطالعه نمایید.

در عهد جدید یونانی واژه‌ی "دیوزدہ" وجود ندارد. تنها یک واژه در این خصوص وجود دارد. فعل daimonizomenos یا daimonizomai (وجه وصفی) که بهترین وجه در زبان انگلیسی به demonized (دیوانه) آمده است. (متی ۴: ۲۴؛ ۱۵: ۳۲؛ مرقس ۵: ۱۵). دیگر عبارت برای مفهوم دیوانه بودن عبارت echein daimonion است که به معنای دیو-

داشتن است. هنگامی که رهبران مذهبی یهود یحیای تعمید دهنده و مسیح را به دیو داشتن متهم می‌کردند از این کلمه استفاده می‌کردند. (لوقا ۷: ۳۳؛ بوحنا ۷: ۲۰) دیوزده بودن به معنای تحت تسلط یک یا چند دیو در آمدن است. دیوزدگی موضوعی نیست که حدود و نهایتی داشته باشد. (مانند این عقیده که شخص یا کاملاً آزاد باشد و یا کاملاً در بند) بلکه موضوعی است که درجات گوناگون دارد. از آنجایی که ما در دنیای زندگی می‌کیم که رئیس آن شیطان است، بنابراین امکان وسوسه شدن، فریب خوردن و متهم شدن از سوی شریر وجود داد. اگر اجازه دهید که نقشه‌های او بر شما تأثیر بگذارد آنگاه تسلط بر خود را تا به مرحله فریب خوردگی از دست خواهد داد.

## تسلط شیطانی بر مقدسان

بسیار مهم است مسیحیان از آسیب‌پذیر بودن خود در برابر تأثیر شریر آگاهی داشته باشند. برای آن دسته از اشخاصی که بر این باورند که یک دیو قادر نیست حتی قسمتی از زندگی ایمان دار را به تسلط خود در آورد، تنها دو علت برای مشکلاتی که با آن مواجه می‌شویم باقی می‌ماند: خودمان یا خدا. اگر خود را سرزنش کنیم احساس یأس بر ما غلبه خواهد یافت زیرا نمی‌توانیم برای توقف اعمال بد خود کاری انجام دهیم. اگر خدا را سرزنش نماییم اعتماد ما بر او به عنوان پدر مهربان خدشیدار خواهد شد. هر یک از این دو حالت هیچ بحثی برای کسب پیروزی ای که کتاب مقدس بدان وعده داده برای ما باقی نمی‌گذارد. ما در واقعیت در جنگ پیروزمندانه‌ای در برابر نیروها و قدرت‌های پادشاهی مغلوب تاریکی قرار گرفته‌ایم، اما اگر به آن‌ها مجال دهیم، با دروغ‌های شان قسمتی از زندگی ما را تحت کنترل خود در خواهند

آورد. در اینجا دلایلی مبتنی بر کتاب مقدس ارائه شده است که بیانگر این امر هستند که ممکن است ایمان‌داران تسلط بر زندگی خود را از دست بدهند و یا در بند اسارت گرفتار شوند.

«هنگامی که عیسی در کنیسه تعلیم می‌داد، در آنجا زنی بود که روحی او را هجده سال علیل کرده بود. پشتش خمیده شده بود و به هیچ روحی توان راست ایستادن نداشت.» (لوقا ۱۸: ۱۱ – ۱۳) آیه‌ی ۱۶ بیان می‌کند که توانایی جسمانی او به خاطر اسارت شیطانی بود. این زن ایمان‌دار نبود. او دختر ابراهیم بود. (آیه‌ی ۱۶) زن خدا ترس و با ایمانی که معضلی روحانی گریبانگیرش شده بود. به محض اینکه عیسی او را از بند رها ساخت، مشکل جسمانی او نیز رفع شد.

توجه کنید هنگامی که آن زن در کنیسه بود از تسلط شریر در امان نبود. نه دیوارهای کنیسه و نه دیوارهای کلیسا هیچیک نمی‌توانند سپری در برابر تأثیر شریر باشند. اگر دیوارهای ساخته شده از گچ و سیمان سدی در برابر شیطان نباشند، آیا می‌پندازید پوست شما می‌تواند سدی در برابر شیطان باشد؟ دنیای روحانی نه در برابر موانع طبیعی ناتوان است و نه در برابر قوانین فیزیکی محدودیت دارد.

البته باید اذعان داشت که این واقعه قبل از رویداد صلیب رخ داده بود. اما دلیلی است بر این امر که ممکن است ایمان‌داران تحت تسلط شریر در آیند. (لوقا ۲۲: ۳۴ – ۳۱) پطرس رسول نمونه‌ای از ایمان‌داری است که موقتاً تسلط بر خود را از دست می‌دهد و شیطان بر او مسلط می‌شود. عیسی به او گفت: «ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند.» (آیه‌ی ۳۱) شیطان چه حقی داشت که چنین عملی انجام دهد؟ پر واضح است که پطرس با غرور خود به هنگام بحث درباره‌ی اینکه

کدامیک از شاگردان بزرگ‌تر است، روزنهای برای ورود شریر ایجاد نمود (لوقا : ۲۲) اگر چه پطرس قصد داشت با تمام وجود تا پای مرگ در کنار سورور خود بایستد. (آیه‌ی ۳۳) اما عیسی به پطرس خبر داد که سه بار او را انکار خواهد کرد. (آیه‌ی ۳۴) و پطرس نیز چنین کرد، با اینحال بسیار دلگرم کننده است که پیش از آن واقعه عیسی برای بازگشت موفقیت آمیز پطرس دعا کرده بود. (آیه‌ی ۳۲) افسسیان ۶ : ۱۰ - ۱۷ این عبارات توصیه‌های آشنای پولس به ایمان‌داران است. اسلحه‌ی کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیله‌های ابلیس بایستید. (آیه‌ی ۱۱) مقصود از پوشیدن زره چیست؟ سربازان زره را می‌پوشند تا از اصابت تیرها به بدن‌شان و آسیب دیدن جلوگیری به عمل آید. اگر ممکن نباشد که تیرهای شیطان به وجود ما رسوخ کند پس دیگر نیازی نیست که زره‌ای را در بر کنیم. توصیه‌هایی که در مورد زرهی روحانی به ما شده است خاطر نشان می‌سازد که ممکن است دشمن به زندگی ما رخنه کرده و قسمتی از آن را تحت کنترل خود درآورد. یعقوب ۳ : ۱۴ - ۱۶ به ما یادآوری می‌کند که اگر تسليم حسد و جاهطلبی شویم، با این کار خود را آزاد می‌گذاریم تا حکمتی که "زمینی، نفسانی و شیطانی" است بر ما مسلط شود. (آیه‌ی ۱۵)

یکی از دانشجویانم در مورد کتاب مقدس منطقی کاملاً خاص داشت. او در مورد ایمان دیدگاهی کاملاً سنتی داشت، تا اینکه به فاحشه‌ای برخورد که با ایمان وی از ریشه و بنیاد به مخالفت پرداخت. سپس او به سوی انواع مکاتب جدید روی آورد اما هیچکس نمی‌توانست این دیدگاه‌ها را درک نماید. از قرار معلوم استدلال‌های او از کتابی که نویسنده‌اش مری بیکرا دی؛ بود نشأت می‌گرفت، اما هیچ یک از دیگر دانشجویان با او موافق نبودند. تا آنجایی که می‌دانم او هرگز از تجربه‌ی منطق شیطانی رهایی نیافت.

در اول تیموتاوس ۱ : ۳ - ۴ پولس چنین می‌گوید: «برخی از ایمان روی گردان شده از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد. (آیه ۱) اگر شیطان بخواهد ذهن شما را فریب دهد، می‌باید از درون کار کند، همان جایی که در مقابل تسلط او آسیب‌پذیر است. شواهد دال بر تسلط یافتن شریر که در این آیات ذکر شده شیوه‌های غیر کتاب مقدسی در زمینه‌ی عادات خوردن و ازدواج می‌باشند. (آیه ۳)

اول قرتیان ۱ : ۱۳ - ۱۵ این عبارات در برگیرنده‌ی سفارش‌های پولس در مورد مردی از کلیسا‌ی قرتیس است که با همسر پدر خود رابطه‌ی جنسی داشته است. (آیه ۱) او مردی بود که آنقدر شیطان او را فریفته بود و فساد بر او چیره گشته بود که آشکارا به رابطه‌ی نامشروع خود در برابر کلیسا می‌باید. حکم پولس در مورد او بسیار سخت بود. «این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودی نفس گناه کار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.» (آیه ۵) پولس حاضر بود به شیطان اجازه دهد تا برای مدت کوتاهی برآن شخص چیره شود، به امید اینکه سرانجام بگوید که کافی است و توبه نماید. برخی از این موضوع شگفت زده‌اند که آیا می‌شود شخصی با چنین فسادی یک مسیحی واقعی باشد؟ اما اگر این مرد مسیحی نبود پولس او را تنیبه نمی‌کرد، چرا که تنها لازم است که کلیسا با به حالت تعلیق درآوردن عضویت شخص اینگونه اشخاص را تنیبه کند. آن مرد یک مسیحی بود، (حداقل پولس به او به مانند یک مسیحی برخورد کرد.) که به خود اجازه داده بود تا در دام فساد گرفتار آید. امید پولس این بود که شخص عواقب واقعی گناهش را تجربه نماید و توبه کرده از اسارت آزاد شود.

افسیسیان ۴ : ۲۶ - ۲۷ «هنگامی که خشمگین می‌شوید، گناه نکنید؛ مگذارید روزتان در خشم به سر رسد، و ابلیس را مجال ندهید.» معنای

تحتالفظی واژه‌ی مجال یک "مکان" (جولانگاه) است. پولس اظهار می‌دارد که اگر نتوانیم با محبت درباره‌ی حقیقت سخن بگوئیم و بر احساسات خود غالب آییم، به شریر اجازه می‌دهیم که مکانی را در زندگی ما اشغال کند. خشمی که تبدیل به تنفر و بیرحمی شود، دعوتی است علنی از شیطان که بر زندگی ما تسلط یابد. (دوم قرنتیان ۲ : ۱۰ - ۱۱) در اول پطرس ۵ : ۶ - ۹ پطرس هشدار می‌دهد: «خویشتن دار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا بیلعد.» (آیه‌ی ۸) کلمه‌ی بلعیدن به معنای خوردن و قورت دادن است. این همان واژه‌ای است که در اول قرنتیان ۱۵ : ۵۴ به کار رفته است: «مرگ در کام پیروزی بلعیده شده است.» بلعیده شدن توسط چیزی مطمئناً بیانگر مفهوم تحت تسلط آن در آمدن نیز می‌باشد. اگر شیطان نمی‌توانست بر ایمان داران مسلط شود، یعنی ایمانداران در برابر شیطان آسیب‌پذیر نبودند، در نتیجه پطرس نیازی نمی‌دید که در برابر این حقیقت هشدار دهد.

متن هشدار پولس از دو وضعیت که یک ایمان دار را به سوی آسیب- پذیری سوق می‌دهد خبر می‌دهد. پطرس در آیه ۶ ما را ترغیب می‌کند که خود را در برابر خداوند فروتن سازیم. شاید پطرس با داشتن خاطراتی عذاب- آور از پیامدهای خودستایی‌ای که در ذهن داشت در صدد بود به ما بفهماند که هر گاه در برابر غرور مقاومت کنیم، در واقع در برابر شیطان مقاومت کرده‌ایم و آیات ۷ و ۸ به ما می‌گوید که اگر نیاموزیم دلوایسی‌ها و نگرانی- های ایمان را به خداوند بسپاریم، طعمه‌های بی‌دغدغه‌ای برای شیطان خواهیم بود. اعمال ۱ : ۵ - ۱۱ شاید این آیات بارزترین عبارات درباره‌ی توانایی شیطان در کنترل نمودن ایمان داران باشد. در قسمت پایانی باب چهار کتاب اعمال رسولان، شاهد هستیم که اعضای کلیسا‌ی نو پایی اورشلیم داوطلبانه اموال خود را می‌فروختند و درآمد حاصل از آن را برای کار خدمت به رسولان

تقدیم می کردند. «اما شخصی حنانیا نام با همسرش سفیره ملکی را فروخته، بخشی از بهای آن را با آگاهی کامل زنش نگاه داشت و مابقی را آورده، پیش پای رسولان نهاد. پطرس به او گفت: "ای حنانیا چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگوئی و بخشی از بهای زمین را برای خود نگاه داری؟ تو نه به انسان بلکه به خدا دروغ گفتی!" (آیات

(۴ - ۱)

موضوع بر سر این نبود که حنانیا و سفیره از تقدیم قسمتی از دارایی خود امتناع ورزیدند، بلکه آن‌ها در این مورد دروغ گفتند و آشکارا اظهار داشتند که آنچه داده‌اند تمام مقدار بھایی است که دریافت کرده‌اند. پیامد گناه این زوج بلافصله و جدی بود. آن‌ها در همان جا بر زمین افتاده جان سپردند. (آیات ۵، ۱۰)

برخی که تسلط شیطان بر ایمان‌داران را نمی‌پذیرند چنین استدلال می‌کنند که حنانیا و سفیره ایمان‌دار نبودند. من چنین استدلال‌ها را نمی‌پذیرم. اولاً؛ اعمال ۳۱: ۴ بیان می‌کند که این واقعه در درون جامعه‌ی اولیه‌ی مسیحی رخ داد و بدیهی بود که حنانیا و سفیره عضو این جامعه بودند. ثانیاً؛ در اعمال ۱۱: ۵ چنین ثبت شده است: «آنگاه ترسی عظیم بر تمامی کلیسا و همه‌ی آنانی که این را شنیدند مستولی شد.» اگر خدا بر شخصی خارج از کلیسا حکم می‌کرد، چرا باید ترس عظیمی "درون" کلیسا را فرو بگیرد؟ ترس عظیمی در بین ایمان‌داران پدید آمد زیرا خدا به طرز چشمگیری دیدگاه خود را در مورد ایمان‌دارانی که با دروغ زندگی می‌کنند به نمایش گذاشت. ثالثاً؛ شدت مجازات نمایانگر این امر است که خدا بر اهمیت راستی در جامعه‌ی ایمان‌داران تاکید می‌ورزد. بی‌ایمانان دروغ می‌گویند و معمولاً هم به مانند حنانیا و سفیره با شتاب و به شدت مجازات

نمی‌شوند. من معتقدم که خدا در همان اوایل تاریخ کلیسا می‌خواست اعلام نماید که مشکل اصلی ما نظام اشتراکی (کمونیسم) مواد مخدر و ادیان دروغین نیست، بلکه تن به فریب شیطان دادن است.

مشکل حنانیا این بود که اجازه داد فریب شیطان قلب او را پر سازد. واژه‌ی "پر ساخته" در اعمال ۵ : ۳ همان واژه‌ای است که یک ایمان دار یا با فریب شیطان پر شود یا با روح القدس تسلیم هر منبعی که شوید، همان منبع شما را پر ساخته و کنترل خواهد نمود، هنگامی که به شیطان اجازه می‌دهید تا در قسمتی از زندگی‌تان شما را فریب دهد، در واقع شما در آن قسمت در برابر او آسیب‌پذیر خواهید شد.

### وظیفه ما مقاومت در برابر تسلط شریر است.

میادا ما سقوط حنانیا و سفیره در شیطان را مورد سرزنش قرار دهیم بلکه باید به یاد آوریم که این دو ایمان دار در دروغی مشارکت جستند که منجر به مرگ آنان شد. پطرس ابتدا با حنانیا و سفیره به مقابله پرداخت: «چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی؟ چرا با یکدیگر همدست شدید تا روح خدا را بیازمایید؟» (اعمال ۴ : ۵ - ۹) بله شیطان دل آن‌ها را با فریب پر ساخت و با عمل ناشایست آن‌ها تا حدی بر آنان تسلط یافت. اما او خود به تنها‌ی قادر نبود چنین کاری بکند، چرا که در همان لحظه حنانیا و سفیره در را به روی او گشوده بودند.

من هرگز نمی‌توانم بپذیرم که شخصی چنین بگوید: "شریر ما را وادر به انجام این کار کرد!" خیر! او تو را مجبور نساخت بلکه "تو" خودت آن را انجام دادی. گاهی در قسمتی از زندگی روزنماهی برای شیطان ایجاد می‌کنید.

او فقط از فرصتی که شما برای او فراهم می‌کنید بهره می‌برد. تمام منابع و حفاظتی را که هر روز برای زندگی پیروزمندانه در مسیح نیاز دارید در اختیار-تان قرار گرفته است. اگر در این پیروزی زندگی نمی‌کنید این انتخاب خودتان است. هنگامی که با مقاومت نکردن در برابر وسوسه اتهام یا فریب دری دهید به سوی شریر می‌گشایید او نیز داخل خواهد شد و اگر چندین بار اجازه دهید که او به آن قسمت دسترسی پیدا کند، سرانجام بر آن چیره خواهد شد. شما نجات خود را از دست نخواهید داد اما پیروزی روزانه‌تان خدشه‌دار خواهد شد.

امروز بسیاری از مسیحیان نمی‌توانند بر برخی از قسمت‌های زندگی-شان مسلط شوند و به جای حل مشکل در سرزنش خود غوطه‌ور شده‌اند. آن‌ها خود را نکوهش کرده، به خود پرخاش می‌کنند زیرا قدرت اراده‌ی ترک یک عادت بد را ندارند در حالی که به جای این کار باید در آن قسمتی که شیطان کنترل را از دست آنان خارج کرده، با او مقاومت نمایند. هر چیز ناخوشایندی که نمی‌توانید از انجام آن باز ایستید یا هر چیز خوبی که نمی‌توانید انجام دهید می‌تواند زمینه‌ای برای تسلط باشد.

### **اگر مسئول نباشید تسلط بر خود را از دست خواهید داد.**

در فصل پنجم حفاظت ایمان دار را در برابر تهاجم شریر مورد بررسی قرار دادیم. این حفاظت چیزی نیست که بدون توجه به رفتار خود آن را به دست آورید. حفاظت خدا مشروط بر اشتیاق شما به پاسخ به اراده‌ی خدا است.

در رساله‌ی رومیان ۱۳ : ۱۴ به ما چنین تعلیم داده شده که عیسای مسیح خداوند را در بر کنید در پی ارضای امیال نفس خود مبایشد اما اگر با گناه خود در زندگی به شیطان مجال دهیم، آیا ما خود برای جسم تدارک ندیده ایم؟ آیا ما بلا استثنای از تدارک در امان هستیم؟ نه این حفاظت مشروط به شراکت پر مسئولیت در نقشه‌ی خدا برای حفاظت ما است. دکتر آنگر؛ می‌گوید: "اگر روح القدسی که در شخص ایماندار ساکن است از وجود گناه محزون می‌شود. (افسیسیان ۴ : ۳۰) و در اثر ناطاعتی خاموش می‌شود. (اول تسالونیکیان ۵ : ۱۹) به طور حتم یک روح شریر مانع برای خدمت او ایجاد کرده است. اما چه کسی به خود جرأت می‌دهد بگوید که روح شریر هیچگاه زندگی یک ایمان‌دار را که روح القدس در آن به سبب گناهان مستمر و جدی محزون شده و با ناطاعتی و قیحانه خاموش شده است مورد هجوم قرار نمی‌دهد؟

یعقوب ۴ : ۷ به ما هشدار می‌دهد: «در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت.» اگر در برابر او به ایستادگی بپردازیم چه خواهد شد؟ اگر در مقابل او نایستیم آیا لازم است که او از ما بگریزد؟ خیر! اگر ما در برابر او مقاومت نکنیم او نخواهد گریخت. حفاظت الهی در این امر تضمین شده است اما باید این حفاظت را با مقاومت شخصی خود در برابر شیطان فعال کنیم.

افسیسیان ۶ : ۱۰ - ۱۷ نمای کلی اسلحه کامل خداوند را بیان می‌کند، اسلحه‌ای که ایمان‌داران باید آن را بیوشنند تا بتوانند با حیله‌های ابلیس مقاومت کنند. (آیه‌ی ۱۱) اما اگر بدون اسلحه کامل وارد شویم، آیا از زخمی شدن در امان خواهیم ماند؟ خیر! اگر نتوانیم خود را با زرهی که خدا برای ما

مهیا ساخت بپوشانیم، قسمت‌های ناپوشیده ما آسیب خواهد دید. باز هم دکتر آنگر؛ در این مورد چنین می‌نویسد:

اگر مسیحیان در استفاده از این اسلحه کوتاهی ورزیدند، آیا شیطان اندکی هم از هجوم به قلعه ایمان‌دار غفلت خواهد ورزید؟ و هجوم او برابر است با اینکه ایمان‌دار "برای انجام خواست او" اسیر شده است. (دوم تیموتاوس ۲ : ۲۶) دشمن بر ایمان‌دار می‌تازد و وجود او را اشغال می‌کند و مانند هر دشمن متجاوزی اجازه نخواهد داد تا اهالی سرزمین اشغالی از هر گونه اسلحه‌ای استفاده کنند. در نتیجه سعی و تلاش بیهوده خواهد بود و تنها تسليم و اطاعت بر او تحمیل خواهد شد.

یعقوب ۴ : ۱ بیانگر این موضوع است که منشاً جنگ‌ها و نزاع‌های ما امیالی است که در اعضای ما جنگ می‌کنند. پولس چنین تعلیم می‌دهد: «پس مگذارید گناه در بدن‌های فانی شما فرمان برآند تا امیال آن را اطاعت کنید.» (رومیان ۶ : ۱۲) دنیا، جسم و شریر دائمًا بر علیه‌ی حیات روح القدس در ما در حال نزاع هستند. اما اگر ما با آن‌ها بجنگیم چه خواهد شد؟ آیا اگر بجنگیم باز هم بر شهوات و امیالی که برای حکمرانی بر ما صیحه می‌زنند، ظفر خواهیم داشت؟ خیر! اگر نتوانیم با مقاومت در برابر شیطان در برابر تهاجم آن‌ها بایستیم، مطمئناً بر ما چیره خواهند شد.

مسئولیت فردی هر ایمان‌دار این است که حقیقت را در زندگی برگزیند، پارسايانه زیست نماید و اسلحه کامل خدا را بر تن کند. من نمی‌توانم مسئولیت شما را متقبل شوم و شما نیز نمی‌توانید مسئولیت مرا به عهده گیرید. من تنها می‌توانم برای شما دعا کرده و در ایمان شما را تشویق و حمایت کنم. اما اگر بدون اینکه زره خود را به تن کنید و به نبرد بروید

مطمئناً زخمی خواهید شد. هر چقدر هم این موضوع برایم مهم باشد باز نمی‌توانم به جای شما تصمیم بگیرم و شما باید انتخاب کنید.

در اینجاست که هم‌صدا با پولس رسول نادم و اندوهگین می‌گویید: «من نمی‌دانم چه کنم، زیرا که آنچه را می‌خواهم بلکه آنچه را که از آن بیزارم، انجام می‌دهم.» (رومیان ۷: ۱۵) و بدین ترتیب پی خواهید برد که ناگاهانه هدف وسوسه اتهام فریب و تسلط شیطان واقع شده‌اید. شما در برابر شیطان مقاومت نمی‌کنید و بدین سان از تقبل مسئولیت طفره می‌روید و با تعجب می‌گویید: "آیا در تنگنا محکوم به شکست هستم؟ من در را به سوی شیطان باز گذاشتم و او از رخوت روحانی من سود جست. آیا می‌توانم او را از جایی که در آن رخنه کرده بیرون نمایم؟

پاسخ آن بله‌ای طنین انداز است! عیسای مسیح رهاننده از اسارت است. اما برای اینکه آزادی او را تجربه نماییم باید درهایی را که برای ورود شیطان باز گذاشته‌ایم، بیاییم. باید بگوئیم: "سرورم عیسی، من اعتراف می‌کنم که خودم در قبال روزنه‌هایی که در زندگی‌ام در برابر شیطان باز بود مسئول هستم و از همکاری با او که مرا به سوی اسارت سوق داد، دوری خواهم جست. من این روند را گام‌های منتهی به سوی آزادی می‌نامم. آیا شما برای رهایی آماده‌اید؟ فصل ۱۲ شما را راهنمایی خواهد کرد تا گام‌های کتاب مقدسی منتهی به آزادی را بپیمایید و سپس رهایی خواهید یافت.

# بلندش سویم

به سوی آزادی گام بدار

## فصل دوازدهم

### گام‌هایی به سوی آزادی

رهایی از فریب و دخالت شریر میراث هر ایمان‌داری است. (غلاطیان ۵:۱) بدون تردید پدران کلیسا واقعیت دنیای روحانی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم را درک نموده و بر پیروزی در مسیح که از آن ماست شهادت داده‌اند. ترتولیان درباره‌ی این موضوع چنین نوشته است:

"هر گونه که می‌خواهید استهزا کنید، اما آیا می‌توانید دیوها را وادار کنید تا همراه با شما استهزا کنند؟ بگذارید آن‌ها انکار کنند که مسیح روزی خواهد آمد تا بر هر جان انسانی داوری نماید... بگذارید آن را انکار کنند که به سبب شرارت محکومشان در روز مجازات خواهند شد با تمام پرستندگان و اعمال‌شان. آه! تمام اقتدار و قدرت ما بر آن‌ها این است که نام مسیح بر ماست و ما در خاطر آن‌ها تداعی کننده دشمنانی هستیم که از سوی خدا تهدیدی برای آن‌ها به شمار می‌آییم... و از مسیح در خدا و خدای در مسیح می‌هراستند. آن‌ها تحت تسلط خدام خدا و مسیح هستند و بدین سان در هر لمس و دم و بازدم ما، که آبستن تفکر و تحقیق زبان‌های آتش داوری است، با فرمان ما جسمی که متصرف شده‌اند را با نارضایتی و اندوه فراوان ترک خواهند گفت.

اریجن؛ با چنین عباراتی ما را ترغیب می‌نمایند: "شخصی مسیحی مقصود یک مسیحی واقعی که فقط تسلیم و سرسپرده خدا و کلام اوست، هرگز از دیوها زحمتی نخواهد دید چرا که او از دیوها قدرتمندتر است... زیرا ما از آن‌ها متنفریم و دیوها هنگامی که مورد تنفر هستند نمی‌توانند بر آنانی

که تحت حفاظت خدا هستند آسیبی برسانند و تنها خدا است که می‌تواند به کسانی که شایسته اعانت هستند یاری رساند.

مسيح با پيروزى بر گناه و مرگ بر روی صليب شما را آزاد ساخته است، اما اگر تا حدی اين آزادی را از دست داده‌اید علتش اين است که نتوانستيد در ايمان ثابت قدم بایستيد و يا از خداوند ناطاعتي كرده‌اید. مسئوليت شما اين است که هر اقدامی را که لازمه‌ی ايجاد يك رابطه‌ی صحيح با خدا است، انجام دهيد. سرنوشت ابدی شما در مخاطره نیست، شما در مسيح ايمن هستيد. اما اگر نتوانيد سهم خود را در حفظ آزادی ادا کنيد پيروزى روزانه‌تان حتی در بهترین حالت، كمنگ جلوه‌گر خواهد شد.

به خاطر داشته باشيد: "شما قرباني درمانده‌ی نزاع بين دو ابر قدرت آسماني برابر نیستند." خدا در مقابل قدرت محدود شيطان كاملاً با قدرت مطلق حضور و علم مطلق خود از تمام قيد و بندها آزاد است و شما در او هستيد. گاهی اوقات واقعیت گناه و حضور شرير از واقعیت و حضور خدا ملموس‌تر جلوه می‌کند، اما اين هم قسمتی از فريب شيطان است. او يك دشمن مقهور است و ما در مسيح پيروزمند ابدی هستيم. از اين رو باید خدا را بپرستيم تا پيوسته خصوصيات الهی وی را در خود حفظ نمایيم و با دروغ‌های شيطانی به مقابله بپردازيم. شناخت واقعی از خدا و هویت خود در مسيح عاملی مؤثر در سلامتی فکر است. داشتن يك تصور اشتباه از خدا بزرگ‌نمائی شيطان از بزرگ‌ترین علل بيماري‌های روانی هستند.

در اين فصل می‌خواهم هفت گام ويژه را ارائه نمایم، گامهایی که بدان‌ها نياز داريد تا بتوانيد آزادی و پيروزى كاملی را که مسيح بهای آن را بر روی صليب پرداخت کرد، تجربه نمایيد. از کسی انتظار نداشته باشيد که مسئوليت شما را متقبل شود. اگر شما آزادی را از دست رفته می‌بینيد علتش

آن چیزی است که باور دارید و بدان عمل می‌نمایید. از این رو آزادی شما ثمره‌ی انتخاب تان است، انتخاب ایمان، اعتراف، بخشش، روگردانی و ترک. هیچکس نمی‌تواند به جای شما ایمان بیاورد. نبرد در ذهن تان تنها زمانی به نفع شما پایان خواهد یافت که خود شخصاً حقیقت را برگزینید. هنگامی که به سوی مراحل منتهی به آزادی گام بر می‌دارید به یاد داشته باشید که شیطان تنها زمانی شکست خواهد خورد که در گفتار خود با او به مقابله پیردازید. او هیچ اجباری ندارد که از افکار شما اطاعت کند. تنها خدا دانش کاملی از فکر شما دارد. هنگامی که هر کدام از این گام‌ها را بر می‌داریم، مهم آن است که درون خود را به خدا بسپارید و سپس به طور شفاهی با خواندن هر دعا و عبارت با صدای بلند با شریر مقاومت نمایید. (یعقوب ۴ :

(۷)

گام‌هایی که در ذیل آمده است چیزی جز یک فهرست اخلاقی و ریشه‌دار و یک تعهد سرخтанه به حقیقت نیست. حتی اگر مشکل شما ریشه در عاملی غیر از آنچه که در این مراحل گفته شده داشته باشد با انجام آن هیچ چیز را از دست نخواهید داد. بسیاری از خدمات مشاوره مسیحیان در گوشه و کنار این جهان از این مراحل به اضافه‌ی درمان مورد نیاز شخصی برای شخص دربند بھرہ می‌برند. اگر این رهنمودها هیچ اثری نداشته باشد حداقل می‌تواند رابطه‌ی ما را در موارد یاد شده با خدا شفا بخشد.

**گام اول:** اولین گام به سوی آزادی در مسیح این است که گذشته‌ی خود یا درگیری‌های کنونی خود با اعمال جادوئی که منشأ شیطانی دارند و مذاهب دروغین را ترک نمایید. ممکن است در گذشته به طرق‌های گوناگون تلاش کرده باشید تا مشکلات روحانی خود را حل نمایید و معنای زندگی را دریابید. هر نوع جنبش یا گروهی که عیسای مسیح را انکار می‌کند

و برای راهنمایی شما از منابعی غیر از مرجعیت مطابق کلام مکتب خدا بهره می‌برد و یا اینکه به تجرب شهودی پنهان متول می‌گردد باید کنار گذاشته شود. مسیحیان نباید عضو گروهی باشند که فعالیت‌های آن گروه مبهم و مخفی است. (یوحنا ۱۷:۵) اگر رهبر گروهی به جای برآورده ساختن نیازهای اعضا طالب قدرت بر اعضا باشد، مطیع آن‌ها نشوید.

کلیسای اولیه در اعتراف علی ایمان خود این جمله را گنجانده بود:

"ای شیطان؛ من از تو و تمامی کارها و طریق‌هایت دوری می‌جویم."

کلیسای کاتولیک، کلیسای ارتودکس شرق و بسیاری از کلیساهای سنتی هنوز ملزم می‌دانند که این روگردانی به عنوان قسمتی از مراسم پذیرش به عضویت کلیسا اجرا شود. بنا بر دلایلی این عبارت در بسیاری از کلیساهای انگلی حذف شده است. شما نه تنها باید حقیقت را انتخاب کنید بلکه باید شیطان و دروغ‌هایش را انکار کنید. حد وسطی بین حقیقت و دروغ وجود ندارد. عیسی گفت: «هر که با من نیست ضد من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.» (لوقا ۱۱:۲۳) راههایی که به خدا می‌رسند بسیار نیستند، بلکه تنها یک راه وجود دارد. (یوحنا ۱۴:۶) هنگامی که مسیحیان بر حقیقتی که خدا اعلام کرده ایستاده‌اند، نتایج عالی بوده است.

به هنگام ارزیابی جعل حقایق در مسیحیت هیچ معیاری مهم‌تر از شخص عیسای مسیح نیست. پولس چنین نوشته است: «اما یعنی دارم همان که حوا فریب حیله‌ی مار را خورد، فکر شما نیز از سرسردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جزء آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کنند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انگلیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند. به آسانی تحملش می‌کنید. (دوم قرنتیان ۱۱:

۳-۴) ممکن است دیگر مذاهب و فرقه‌ها از عیسای مسیح سخن بگویند، اما او را به شیوه‌های متفاوت با آنچه که در کتاب مقدس بیان شده معرفی می‌کنند. آن‌ها درباره‌ی همان عیسای تاریخی سخن می‌گویند و نه درباره‌ی پسر خدا، الف و یا ه و من هستم! عیسی گفت: «زیرا اگر ایمان بیاورید که من هستم، در گناهان تان خواهید مرد.» (یوحنای ۸: ۲۴) اگر شما به شخصیت عیسی غیر از آنچه که در کتاب مقدس بیان شده ایمان بیاورید روحی کاملاً مغایر با روح القدس و انجیلی کاملاً مغایر با انجیل فیض به دست خواهید آورد.

برای اینکه بتوانید تجرب روحانی گذشته خود را ارزیابی کنید دعا کنید.  
هنگامی که این گام را بر می‌دارید چنین دعا نمایید:

پدر آسمانی عزیزم، از تو می‌خواهم تمام اعمال جادویی ادیان و معلمان دروغین را که من آگاهانه و ناآگاهانه در دام آن‌ها گرفتار شده‌ام بر من آشکار نمایی.

هر آنچه را که خدا به ذهن شما می‌آورد یادداشت کنید. پس از این که اطمینان حاصل نمودید که فهرست کامل شده است، دعای بعدی را برای هر گونه عملی که با جادوگری، مذهب و معلم دروغین ارتباط دارد بخوانید.

خداوندا اعتراف می‌کنم در ..... شرکت نموده‌ام. من بخشش تو را می‌طلبم و از ..... که یک حقیقت جعلی در مسیحیت حقیقی است، دوری می‌جویم.

اگر نیاز می‌بینید که به موضوعات بسیاری اعتراف نمایید اصلاً نگرانی به دل خود راه ندهید. اشخاص بسیاری همانند شما از این موارد آسیب دیده‌اند چون دنیا پر است از ادیان و معلمان دروغین، که می‌خواهند دیگران

را گمراه کنند. من اشخاصی را دیده‌ام که مجبور شده‌اند بیش از نیمی از موارد ذکر شده در فهرست را در زندگی خود مورد بازبینی قرار دهند.

برخی در کامل کردن فهرست تردید به دل راه می‌دهند چرا که باور ندارند در این گونه اعمال مشارکت داشته‌اند، اما اگر شخصی از اعضای خانواده‌تان درگیر این مسائل بوده است، آن را نیز در این فهرست قید کنید زیرا ممکن است از اشخاصی که به طور ناخواسته روزنہای برای ورود شیطان ایجاد کرده‌اند، آسیب ببینید. روزی زن جوانی برای مشاوره نزد من آمد که با مراجعه‌ی مادرش به یک غیب‌گو همان ساعت جلسه مشاوره را ترک کرد او با روح راهنمایش از آنجا دور شد. روزی شخصی که سابقاً مبشر بود به من گفت به هنگام خدمتش در چین در یک مراسم تدفین بودایی شرکت کرد و بدون اینکه قصدی داشته باشد با درآوردن کفشهایش در مراسم آن‌ها شریک گشت. این عمل در بسیاری از مذاهب شرقی عبادت محسوب می‌شود. آن شب هنگامی که مشغول دعای شبانه بود دیوها او را استهزا می‌کردند. هنگامی که او به کاست نوارهای من در این زمینه گوش داد از شرکت در مراسم بی‌ایمانان دست کشید و به ارواح شریر فرمان داد که او را ترک کنند و دیوها نیز به فرمان او از وی دور شدند.

به هنگام پایان یافتن این مرحله اگر با مقاومت مواجه شدید، هرگز شگفت زده نشوید. یک زن جوان که در یکی از کنفرانس‌هاییم شرکت کرده و از فرقه مورمون‌ها بود، به من گفت که آوایی از درونش تمام طول روز به او اصرار می‌کرد که: "از اینجا برو بیرون، این همان شخصی است که من درباره‌اش به تو هشدار می‌دادم." با این حال او در آنجا ماند و آزادیش را در مسیح یافت. چندی بعد او اعضای خانواده خود را نیز به کنفرانس دیگر آورد.

شیطان نمی‌خواهد که شما آزاد شوید و دست به هر کاری خواهد زد تا شما را از انجام این مراحل باز دارد.

**کام دوم:** حقیقت در وهله‌ی اول مکاشفه‌ی کلام خداست، اما مکاشفه نیز شامل حقیقتی می‌باشد که در باطن شخص است. (مزمر ۵۱: ۶) هنگامی که داود رازی را در درون خود مخفی نگاه داشت بسیار رنج برد و سر انجام با اعتراف حقیقت، آزادی را یافت و چنین نوشت: "خوشحال کسی که .... در روح او حیله‌ای نمی‌باشد." (مزمر ۳۲: ۲) ما باید دروغ را ترک کرده و در محبت از حقیقت سخن بگوییم. (افسیان ۵۱: ۴-۵) شخصی از سلامت ذهنی برخوردار است که با واقعیت در تماس و تا حدی از اضطراب آزاد است. هر یک از این ویژگی‌ها باید مظہر شخص مسیحی باشد، کسی که از فریب دوری جسته و حقیقت را می‌پذیرد.

### این مرحله‌ی بسیار مهم را با بیان دعای زیر آغاز نمایید:

"پدر آسمانی عزیزم، من می‌دانم که تو طالب حقیقت در باطن ما هستی و راه یافتن آزادی رویارویی با این حقیقت است. (یوحنا ۸: ۳۳) من اعتراف می‌کنم که پدر دروغ‌گویان مرا فریب داده بود. (یوحنا ۸: ۴۴) و من نیز خود را فریفته بودم. (اول یوحنا ۱: ۸) من در نام عیسای مسیح خداوند دعا می‌کنم که تو از پدر آسمانی به خاطر خون مسیح که ریخته شد و رستاخیز وی تمام ارواح فریب کار را موردش نکوهش قرار دهی و از آنجایی که با ایمان تو را در زندگی پذیرفتم و اکنون با مسیح در جای‌های آسمانی نشسته‌ام. (افسیان ۲: ۶) به تمام ارواح فریب کار فرمان می‌دهم که از من دور شوند. اکنون از روح القدس می‌طلیم که مرا به سوی حقیقت هدایت

نماید. (یوحنا ۱۶: ۱۳) «ای خداوند مرا تحقیش نما و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد است، و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.» (مزمور ۱۳۹: ۲۳ – ۲۴) در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

اگر به مدت چندین سال با دروغ زندگی کرده باشید، انتخاب حقیقت برای تان دشوار خواهد بود. ممکن است که شما نیازمند کمک یک متخصص باشید تا آن مکانیزم‌هایی دفاعی‌ای که در تمام این مدت برای رهایی از مخصوصه‌ها به آن‌ها وابسته بودید، از وجود شما زدوده شود. مسیحیان تنها به یک مکانیزم دفاعی نیاز دارند و آن عیسی‌ای مسیح است تا با واقعیت رو برو شوید و وابستگی خود را به او اعلام نماید.

فریب زیر کانه‌ترین روش در شکل‌گیری قلعه‌های شیطان است. آیا تاکنون توجه کرده‌اید که بسیاری از مردم از روی عادت تقریباً به طور مداوم به خود و دیگران دروغ می‌گویند؟ شخص دائم الخمر درباره الکلی بودن خود دروغ می‌گوید، شخص مبتلا به بی‌اشتهایی روانی درباره‌ی خوردن خود دروغ می‌گوید و شخصی که مرتکب تخلف جنسی می‌شود درباره‌ی رفتار خود دروغ می‌گوید. دروغ گفتن یک مکانیزم دفاعی شیطانی است چون او پدر دروغ‌گویان است. (یوحنا ۸: ۴۴)

کشیشی برایم از یک گروه اشخاص نجات یافته از بند مشروبات الکلی در کلیساش سخن می‌گفت. وی اظهار می‌داشت که آن‌ها یک گروه حمایتی تشکیل داده بودند و اصرار می‌ورزیدند که شعار روی جلد بروشور گروه‌شان چنین باشد: "آیا شما از شنیدن آن صدای خسته شده‌اید؟ در جلسات ما شرکت کنید و این را خواهید شنید: "به آن صدای خسته شده نکنید!"

دروغ شیطان هسته‌ی اصلی رفتارهای اعتیادآور است. هیچ‌گاه نمی‌توان بعد روحانی چنین رفتارهایی را نادیده انگاشت.

ایمان پاسخی کتاب مقدسی به حقیقت است و باور به حقیقت خود یک انتخاب است. هنگامی که شخصی می‌گوید: "من می‌خواهم به خدا ایمان بیاورم اما نمی‌توانم!" در واقع او فریب خورده است. البته که شما می‌توانید به خدا ایمان بیاورید. ایمان چیزی است که شما تصمیم به انجام آن می‌گیرید، نه چیزی که احساس می‌کنید آن را انجامش می‌دهید. ایمان آوردن به حقیقت، حقیقت را برای مان واقعی جلوه نمی‌دهد، بلکه حقیقت، حقیقت است و از این رو ما بدان ایمان می‌آوریم. جنبش عصر جدید و پیروان شعار "ادعا کن و خواهد شد." اظهار می‌دارند که ما با باورهای مان واقعیت را خلق می‌کنیم و با چنین عقایدی حقیقت را تحریف می‌نماییم. ایمان واقعیت را خلق نمی‌کند ایمان واکنشی در برابر واقعیت است. موضوع بر سر این نیست که شما فقط به آنچه که می‌پندراید ایمان بیاورید بلکه به چیز و چه کسی در پندراید خود ایمان دارید. هر کس به چیزی معتقد است و هر شخص بر طبق اعتقادات خود گام بر می‌دارد. اما اگر آنچه را که باور دارید حقیقت نداشته باشد، پس چگونه با آنچه که حقیقت ندارد زندگی می‌کنید.

وسعت ایمان شما تنها به اندازه‌ی دانش شما از آنچه که بدان ایمان دارید است. اگر شناخت اندک از خدا و کلام داشته باشید، ایمان اندکی نیز خواهد داشت. بدین سان است که ایمان به خودی خود افزون‌تر نمی‌شود. هر گونه تلاش در جهت زندگی با ایمان به حقایقی که آن‌ها را قطعی می‌انگارید فرض محسوب می‌شود. اگر شما تنها به آنچه که احساس می‌کنید، ایمان می‌آورید این تکانه‌های احساسی‌ای هستند که یکی پس از دیگری شما را در زندگی هدایت می‌کنند. راه حقیقت با حقیقت کلام خدا

آغاز می‌شود. حقیقت را باور داشته باشید و بر اساس باروهای تان با ایمان گام بردارید و بدین سان است که احساسات تان با تفکر و رفتار شما هماهنگ خواهد شد.

در طول تاریخ شاهد این موضوع هستیم که کلیسا در اعلام اعتقادات خود در حضور عامه مردم ارزش بسیاری قابل می‌شد. اعتقادنامه‌ی نفیس برای قرن‌های متتمادی خوانده می‌شد. تائیدیه‌ی ایمان زیر را با صدای بلند بخوانید و هر از چند گاهی که لازم می‌دانید این کار را تکرار نمایید تا ذهن خود را قوام بخشدید و بر پایه حقیقت در جایگاهی که دارید، بایستید. توصیه من این است که به مدت چندین هفته آن را بخوانید مخصوصاً اگر در صدد این هستید که یک جنگ روحانی را از پیش رو بردارید.

### اعتقادنامه تعلیمی

من اذعان می‌دارم که تنها یک خدای حقیقی و زنده وجود دارد. (خروج ۳ : ۲ - ۳) او که در مقام پدر، پسر و روح القدس وجود داشته و به عنوان خالق، حافظ و ابتدا و انتهای همه چیز شایسته تمامی اکرام، پرستش و عبادت است. (مکافهه ۴ : ۱۱؛ ۵ : ۱۰۹؛ ۶ : ۴۳؛ اشیعیا ۱۷ - ۲۱)

من عیسای مسیح را به عنوان مسیحا می‌شناسم، کلمه‌ای که جسم پوشید و میان ما ساکن گردید. (یوحنا ۱ : ۱ - ۱۴) من ایمان دارم که او آمد تا کارهای ابلیس را باطل سازد. (اول یوحنا ۳ : ۸) و ریاستها و قدرت‌ها را خلع سلاح کرده، در نظر همگان رسوأ ساخت و به وسیله‌ی صلیب بر آن‌ها پیروز شد. (کولسیان ۲ : ۱۵)

من ایمان دارم که خدا محبت خود را به ما این گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناه کار بودیم، مسیح در راه ما مرد. (رومیان ۵ : ۸) من ایمان دارم که او مرا از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی خود منتقل ساخت و من در او باز خرید شده‌ام، یعنی از آمرزش گناهان برخوردارم. (کولسیان ۱ : ۱۳ - ۱۴)

من ایمان دارم که اکنون فرزند خدا هستم. (اول یوحنا ۱ : ۳ - ۳) و با مسیح در جای‌های آسمانی نشسته‌ام. (افسیان ۲ : ۶) من ایمان دارم که به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌ام و این عطای خدا بود... نه از اعمال انسانی من. (افسیان ۲ : ۸)

من تصمیم می‌گیرم که در خداوند و به پشتوانه قدرت مقنطر او نیرومند شوم. (افسیان ۶ : ۱۰) و به افتخاراتی انسانی خود اتکا ندارم. (فیلیپیان ۳ : ۳) چرا که اسلحه‌ی جنگ من دنیوی نیست. (دوم قرنتیان ۱۰ : ۴) اسلحه‌ی کامل خدا را بر تن می‌کنم. (افسیان ۶ : ۱۰ - ۱۷) و مصمم هستم که در ایمانم پابرجا بایstem و در برابر شریر مقاومت نمایم.

من ایمان دارم که تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به عیسی سپرده شده است. (متی ۲۸ : ۱۸) و او همه‌ی ریاستها و قدرت‌ها را سر است. (کولسیان ۲ : ۱۰) من ایمان دارم که در مسیح شیطان و دیوهایش بر من قدرت ندارند زیرا من عضوی از یدن مسیح هستم. (افسیان ۱ : ۱۹ - ۲۳) از این رو از فرمان کلام خدا اطاعت می‌کنم و در برابر ابليس ایستادگی می‌کنم. (یعقوب ۴ : ۷) در نام عیسای مسیح به او فرمان می‌دهم که از وجود من بیرون رود.

من ایمان دارم که جدای از مسیح هیچ نمی‌توانم بکنم. (یوحنا ۱۵: ۵) از این رو وابستگی خود را به او اعلام می‌کنم. من تصمیم می‌گیرم که در مسیح ساکن شوم تا میوه بسیار آورم و جلال پدر را آشکار نمایم. (یوحنا ۱۸: ۸) من به شیطان اعلام می‌کنم که عیسی خداوند من است. (اول قرنتیان ۱۲: ۳) و من هر گونه عمل و عطای دروغین شیطان را در زندگی ام نمی‌پذیرم.

من ایمان دارم که حقیقت مرا آزاد خواهد کرد. (یوحنا ۸: ۳۲) و گام برداشتن در نور تنها راه مشارکت است. (اول یوحنا ۱: ۷) از این رو هر اندیشه‌ای را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازم و در برابر فریب شیطان می‌ایستم (دوم قرنتیان ۱۰: ۵) من اعلام می‌کنم که کتاب مقدس تنها معیار مقتدر است. (دوم تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۷) من تصمیم می‌گیرم که با بیان محبت آمیز از حقیقت سخن بگویم. (افسیسیان ۴: ۱۵)

من تصمیم می‌گیرم که بدن خود را ابزار راستی سازم یک قربانی زنده و مقدس و ذهن خود را با کلام زنده خدا نو و دگرگون سازم تا ثابت نمایم که خواست خدا نیکو پسندیده و کامل است. (رومیان ۱۳: ۲۶؛ ۱۲: ۱)

من از پدر آسمانی می‌خواهم که مرا با روح القدس خود پر سازد. (افسیسیان ۵: ۱۸) و مرا به تمامی حقیقت راهبری کنم. (یوحنا ۱۶: ۱۳) و زندگی ام را به قوت خود مزین نماید تا اینکه بر گناه غلبه یابم و اعمال نفس را به جا نیاورم. (غلاطیان ۵: ۱۶) من نفس را بر صلیب کشیده (غلاطیان ۵: ۲۴) و تصمیم می‌گیرم که با روح القدس راه روم.

من اهداف خودخواهانه خود را ترک می‌کنم. (اول تیموتائوس ۱: ۵) من تصمیم می‌گیرم که از بزرگ‌ترین حکم اطاعت کنم یعنی اینکه خداوند

خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نمایم و همسایه‌ام را همچون خویشن محبت نمایم. (متی ۲۲: ۳۷ - ۳۹)

**کام سوم:** مناسب‌ترین حالتی که راه را برای ورود شیطان به زندگی یک ایمان‌دار باز می‌گذارد، عدم بخشش است. در کتاب مقدس به ما هشدار داده شده است تا یکدیگر را ببخشیم تا شیطان بر ما برتری نیابد. (دوم قرنتیان ۱۰: ۱۱) خدا از ما می‌خواهد که دیگران را ببخشیم و گرنه ما را به دست جلادان خواهد سپرد. (متی ۱۸: ۳۴ - ۳۵) چرا بخشش در آزادی ما بسیار حائز اهمیت است؟ خداوند بر حسب شایستگی به ما نمی‌دهد بلکه بر حسب فیض آنچه را که نیاز داریم به ما می‌بخشد. ما باید به مانند پدر آسمانی مان رحیم باشیم. (لوقا ۶: ۳۶) ما باید ببخشیم همانگونه که بخشیده شدیم.

(افسیان ۳۱ - ۳۲: ۴)

بخشیدن فراموش کردن نیست. اشخاصی که سعی کرده‌اند فراموش کنند در انجام این امر ناتوان مانده‌اند. خدا می‌فرماید که او دیگر خطایای ما را به یاد نخواهد آورد. (عبرانیان ۱۰: ۱۷) اما خدا که دانای مطلق است و نمی‌تواند فراموش کند، "دیگر به یاد نخواهد آورد." بدین معنا است که خدا هیچ‌گاه از گذشته ما برعلیه‌ی ما استفاده نمی‌کند. (مزمور ۱۰: ۳) فراموش کردن نتیجه‌ی بخشش است اما هرگز وسیله‌ای برای بخشیدن نیست. هنگامی که گذشته اشخاص را به خاطر می‌آوریم، نمایانگر این امر است که هنوز آن‌ها را نبخشیده‌ایم.

بخشش انتخاب و نقطه عطفی در اراده‌ی ما است. از آنجایی که خدا از ما می‌خواهد که ببخشیم پس این همان کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. (او هرگز از ما نمی‌خواهد که بیش از توانایی خود کاری انجام دهیم.) اما بخشش برای ما بسیار دشوار است زیرا با مفهوم عدالت در ذهن ما در

تضاد قرار دارد. ما در صدیم تا از خطایایی که در حقمان انجام شده انتقام بگیریم. اما کلام خدا به ما می‌گوید که هرگز انتقام خود را نگیریم. (رومیان ۱۲ : ۱۹) ما در اعتراض می‌گوئیم: "چگونه می‌توانم شخصی که به من بدی کرده را به حال خود واگذارم؟" آن‌ها را به حال خود واگذارید اما خداوند هرگز آن‌ها را رها نخواهد کرد. او می‌تواند عادلانه آن‌ها را داوری نماید کاری که ما از انجام آن ناتوانیم.

اگر شما از خطایای شخصی که نسبت به شما مرتکب خطایی شده نگذرید، باید اذعان داشت که گذشته شما را در بند خود نگاه داشته است و این به معنی یک درد و رنج دائمی است. به این درد و رنج پایان دهید بگذارید این دردها از وجودتان رخت بینند. شما فرد خطاکار را فقط به خاطر خودش نمی‌بخشید بلکه به خاطر خودتان تا بتوانید آزاد شوید. نیاز شما به بخشیدن موضوعی بین شما و شخص خطاکار نیست، بلکه موضوعی است بین شما و خدا!

بخشنده‌ی معنی است که بپذیرید با عواقب گناه شخص دیگری زندگی کنید. بهای بخشش بسیار سنگین است. هنگامی که می‌بخشیم در واقع بهای شرارت را می‌پردازیم شما با آن عواقب زندگی خواهید کرد. حال چه بنا به خواسته شما باشد یا نباشد! شما تنها می‌توانید انتخاب کنید که آیا این کار را در تلخی بخشش انجام دهید یا در آزادی بخشش. عیسی بدنیان شما را بخشد. او عواقب گناهان شما را بر دوش خود کشید. بخشش حقیقی به معنای جانشینی است، زیرا هیچکس بدون متحمل شدن فرجام گناه شخص دیگر نمی‌تواند یک بخشش واقعی را تجربه نماید.

پس چرا ما می‌بخشیم؟ زیرا مسیح ما را بخشد. خدای پدر «کسی را که گناه را شناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی پارسا یی خدا شویم.»

(دوم قریتیان ۵ : ۲۱) پس تکلیف عدالت چه می‌شود؟ صلیب چه از نظر قانونی و چه به لحاظ اخلاقی بخشش را تحقق می‌بخشد: «او با مرگ خود، یک بار برای همیشه نسبت به گناه مرد.» (رومیان ۶ : ۱۰)

شما چگونه از صمیم قلب شخص دیگری را می‌بخشید؟ ابتدا به جراحت و نفرت اعتراف می‌کنید. اگر بخشش شما هسته‌ی احساسات گذشته‌تان را ارضا نکند، این بخشش کامل نخواهد بود. مشکل بزرگ انجیلی‌ها این است که به این موضوع چنان که باید نمی‌پردازند. ما مسیحیان کدورت‌های شخصی را احساس می‌کنیم، ولی بدان‌ها اعتراف نمی‌کنیم. بگذارید خدا ابتدا درد را از درون ما بیرون بکشد سپس بتواند آن را کاملاً از وجود ما بزداید و اینجاست که شفا تتحقق می‌یابد. این دعا را با صدای بلند بخوانید و از خداوند بخواهید که اسمای اشخاصی را در ذهن شما تداعی کند که شما سخت نیازمندید که آن‌ها را ببخشید:

"پدر آسمانی عزیز تو را برای مهربانی، شکیبایی و تحمل عظیمت سپاس می‌گوییم، زیرا می‌دانم که مهربانی تو مرا به توبه رهنمون می‌سازد. (رومیان ۲ : ۴) من اعتراف می‌کنم که چنین شکیبایی و مهربانی را در بین اشخاصی که در حق من بدی کرده‌اند، نگسترانیده‌ام اما در عوض خشم و غصب را در خود پناه دادم، دعا می‌کنم که در این خودآزمایی نام اشخاصی را که تاکنون آن‌ها را نبخشیده‌ام به یادآوری تا آنان را ببخشم. (متی ۱۸ : ۳۵) همچنین دعا می‌کنم که اگر نسبت به دیگران خطای مرتكب شده‌ام نام آنهایی را که نیازمند بخشش از سوی شان هستم در ذهنم تداعی نمایی و همچنین بر من آشکار نمایی که تا چه حد به این بخشش نیازمندم. (متی ۵ : ۲۳ - ۲۴) همه‌ی اینها را در نام پرجلال عیسی می‌طلبم. آمين.

به هنگام دعا کردن خود را آماده سازید تا مانعی که نام اشخاص را در ذهن تان مسدود نگاه داشته، برداشته شود. در ۹۵ درصد اشخاصی که در روند رهایی به آن‌ها کمک می‌کردم اولین نام‌هایی که به ذهن‌شان خطور می‌کرد نام‌های والدین‌شان بود. نام دیگری که غالباً همه نادیده می‌گرفتند، خودشان بودند. چرا لازم است انسان خود را ببخشد؟ زیرا هنگامی که پی برده است نمی‌تواند خدا را برای مشکلات خود مسئول بداند خود را علت اصلی می‌پنداشد.

از اشخاصی که نسبت به شما مرتكب خطای شده‌اند، فهرستی تهیه نمایید. روی خود را به سوی صلیب برگردانید. صلیب بخشنش را چه از نظر شرعی و چه از نظر اخلاقی محقق می‌سازد. از آنجایی که خدا آن‌ها را بخشیده است، شما نیز می‌توانید این کار را انجام دهید. اگر خاطرات بدی از افراد در ذهن دارید این خاطرات را در آینده حربه‌ای در برابر آن‌ها نسازید و با این کار تصمیم بگیرید که بار خطای آن‌ها را به دوش بکشید. این بدان معنا نیست که گناه آن‌ها را متحمل شوید. متحمل شدن گناه بخشنش را لوث می‌سازد. شما باید همیشه مقابل گناه بایستید. برای بخشیدن هیچگاه صبر نکنید تا حس بخشیدن به شما دست دهد زیرا هرگز به این مهم دست نخواهید یافت. پس از اینکه تصمیم گرفتید ببخشید و جایگاه شیطان متزلزل گردید، آنگاه قدری هم زمان لازم است تا احساسات شفا یابند.

برای هر شخص در فهرست خود چنین بگویید: "خداؤنده من ..... را برای ..... می‌بخشم." نگوئید: "خداؤنده! لطفاً کمک کن تا ببخشم." زیرا او به شما کمک می‌کند و نگوئید: "خداؤنده! می‌خواهم ببخشم." زیرا هسته‌ی سخت این انتخاب یعنی بخشیدن را نادیده می‌انگارید و این کار مسئولیت شخصی خود شما است. به دعا کردن برای هر شخص ادامه دهید تا اینکه

طمئن شوید اثر تمام دردهایی که بر ذهن شما سنگینی می‌کند، زدوده شده است. هنگامی که دعا می‌کنید خدا اشخاصی را که نسبت به شما خطای مرتكب شده‌اند و تجربیاتی را که کاملاً فراموش کرده‌اید به خاطرتان می‌آورد. اجازه دهید خدا این کار را انجام دهد اگر چه برای شما دردآور باشد. من اشخاص بسیاری را دیده‌ام که قساوت‌های هولناکی که در حق شان روا داشته شده را با شور و شوق بخشیده‌اند و آزادی حاصل از آن بسیار عظیم بوده است. سعی نکنید رفتار شخص خاطی را معقول جلوه دهید و یا آن را توجیه نمایید. بخشش با دردهای شما سر و کار دارد نه با رفتار شخص دیگر. به یاد داشته باشید: همیشه احساسات مثبت درست پس از بخشیدن پدید خواهد آمد، آزادی از گذشته‌ی خود موضوعی است بسیار مهم و حیاتی.

**کام چهارم:** ما در میان نسلی طفیان گر زندگی می‌کنیم که هر یک از افراد آن احساس می‌کنند این حق مسلم آن‌ها است که با اقتدار بر کرسی قضاوت دیگران بنشینند. مسیحیان هم از این قاعده مستثنی نیستند. اعضای کلیسا از گروه سرایندگان و یا موعظه انتقاد می‌کنند، اگر ما به جای انتقاد از گروه سرایندگان به پرستش پیردازیم و به جای ایراد گرفتن از موعظه خود را تقدیش کنیم، بسیار پسندیده‌تر خواهد بود.

عصیان بر علیه‌ی خداوند به چیزی جزء ناآرامی نخواهد انجامید. سردار لشکر ما خداوند عیسای مسیح می‌گوید: "به صفات پیوندید و مرا پیروی نمایید. من شما را به سوی وسوسه هدایت نخواهم کرد، بلکه شما را از شریز رهایی خواهم بخشید." اما گاهی اوقات چنین می‌گوییم: "نه! من امروز نمی‌خواهم پیروی کنم!" و بدین سان است که از صفوف خارج می‌شویم و خود سرانه کار خود را انجام می‌دهیم و ناگهان می‌بینیم که تیری به سوی

ما شلیک می‌شود. سپس خدا را مقصراً می‌دانیم که چرا ما را محافظت نکرده است.

ما همچنین وسوسه می‌شویم که بر علیه‌ی قدرت بشری طغیان ورزیم. ما بر پایه‌ی کتاب مقدس دو مسئولیت در قبال اشکال گوناگون قدرت داریم. برای آن‌ها دعا کنیم و از آن‌ها اطاعت نماییم. تنها زمانی خدا به ما اجازه می‌دهد که از رهبران زمینی اطاعت نکنیم که آن‌ها ما را وادار سازند تا کاری بر علیه‌ی خدا انجام دهیم. آیات زیر را مطالعه نمایید تا از واکنش خود نسبت به قدرت‌ها آگاهی بیاید: "دولت (رومیان ۵: ۱ - ۱۳؛ دوم تیموتائوس ۴: ۱؛ اول پطرس ۲: ۱۳ - ۱۶)" والدین (افسیسیان ۱: ۳ - ۶)؛ شوهران (اول پطرس ۲: ۱ - ۳)؛ غلامان (اول پطرس ۲: ۱۸ - ۲۱)؛ رهبران کلیسا (عبرانیان ۱۳: ۱۷)"

مطیع قدرت بشری بودن بیانگر ایمان است. هنگامی که شما مطیع مسیر قدرت خدا می‌شوید در واقع تصمیم می‌گیرید که به حفاظت و برکت خدا برای شما و اینکه همه چیز برای خیریت شما است، ایمان بیاورید. از خدا بخواهید که شما را به خاطر آن اوقاتی که مطیع نبوده‌اید بیخشد و توکل خود را بر خدا اعلام نمایید تا از طریق مسیرهای مشخصی که او برای قدرت مشخص نموده عمل نمایید. پس از اینکه به هر طغیان عمدى بر علیه‌ی خدا اعتراف نمودید، دعای زیر را به صدای بلند اعلام کنید:

"پدر آسمانی عزیز تو گفته‌ای که تمد مثل جادوگری است و گردن - کشی مانند بتپرستی شرارات است. (اول سموئیل ۱۵: ۲۳) من می‌دانم که در عمل و دیدگاه خود با قلبی سرکش بر علیه‌ی تو تمد کرده‌ام. می‌خواهم مرا به سبب تمدم ببخشی و دعا می‌کنم قسمت‌هایی را که در زندگی ام به سبب تمدم از آن شریر شده است با خون سرورم عیسای مسیح آزاد نمایی.

دعا می‌کنم که تمام طریق‌های زندگی ام را روش گردانی تا حدود تمرد و سرکشی ام را بدانم و روحی مطیع و قلبی همچون قلب یک خدمت‌کار داشته باشم. در نام عیسای مسیح خداوند. آمين.

**کام پنجم:** غرور یک حائل است. غرور می‌گوید: "من به تنها‌یی می‌توانم این کار را انجام دهم، من می‌توانم بدون کمک خدا خود را از این نابسامانی نجات دهم." آه! نه شما نمی‌توانید! ما به طور حتم به خدا نیاز داریم و به شدت نیازمند یکدیگریم. پولس چنین نوشت: «ختنه‌شدگان واقعی مایم که در روح خدا عبادت می‌کنیم و فخرمان به مسیح عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا نداریم.» (فیلیپیان ۳: ۳) تعالیمی که در مورد غرور و فروتنی (فروتنی در یعقوب ۴: ۶ – ۱۰) اعتمادی است که به درستی ایجاد شده باشد. در اول پطرس ۱: ۵ – ۱۰ بیان شده را بررسی کنید. غرور همان چیزی بود که باعث شد لوسيفر از آسمان بیرون افکنده شود. دعای زیر را همواره تکرار کنید تا تعهد خود را نسبت به زندگی فروتنانه در حضور خدا ابراز کنید:

"پدر آسمانی عزیز، تو گفته‌ای که غرور پیش روی هلاکت است و دل مغورو پیشرو خرابی است. (امثال ۶: ۱۸) من اعتراف می‌کنم که خود را انکار نکرده و صلیب خود را هر روزه حمل نکرده‌ام و تو را پیروی ننموده‌ام. (متی ۱۶: ۲۴) من در انجام این امر در زندگی به دشمن مجال دخالت داده‌ام. من بر این باور بودم که با قوت و توانایی خود می‌توانم موفق باشم و پیروزمندانه زندگی کنم. اکنون اعتراف می‌کنم که اراده‌ام بر خلاف خواست تو بوده زندگی خود محوری داشته‌ام و با این کار بر علیه‌ی تو مرتكب گناه شده‌ام. اکنون زندگی خود محور را ترک گفته و با این کار تمام قسمت‌هایی را که خصمان خداوند عیسای مسیح غصب کرده‌اند را دوباره پس می‌گیرم. دعا

می‌کنم که مرا هدایت نمایی تا هیچ کاری را از سر جاه طلبی یا تکبر نکنم بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانم. (فیلیپیان ۲:۳) به من قدرتی عطا فرما تا با محبت دیگران را خدمت نمایم و به آن‌ها احترام بگذارم. (رومیان ۱۰:۱۲) این را در نام عیسی طلبیدم، آمین.

**گام ششم:** گام بعدی در راه کسب آزادی مقابله با گناهانی است که در شخص عادت شده‌اند. اشخاصی که در دام گناه – اعتراف – گناه گرفتار شده‌اند، نیاز مبرم دارند تا از تعالیم یعقوب ۵:۱۶ در این باره پیروی نمایند: «نzd یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفای یابید. دعای مرد پارسا قدرت دارد و بسیار اثر بخش است.» به دنبال شخص پارساًی بگردید که می‌تواند شما را در دعا حمایت کند و می‌توانید به او اعتماد کنید. البته شاید اشخاصی هم یافت شوند که تنها به تضمینی که در اول یوحنای ۹:۱ وجود دارد نیاز داشته باشند: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است گناهان ما را می‌آمرزد و ما را از هر ناراستی پاک می‌سازد.» چه شما نیاز به کمک دیگران داشته و چه نیازمند پاسخ خدا باشید، دعای زیر را تکرار کنید:

"پدر آسمانی عزیز؛ تو به ما گفته‌ای که عیسای میسح خداوند را در بر کنیم و در پی ارضای امیال نفس خود مباشیم. (رومیان ۱۴:۱۳) من اعتراف می‌کنم که تسليم امیال نفسانی که با روحمن درستیزند، شده‌ام. (اول پطرس ۲:۱۱) متشرکرم که گناهانم در مسیح بخشیده شده‌اند اما من حکم مقدس تو را زیر پا گذاشتم و به دشمن مجال دادم تا در اعضای من ایجاد استیز کند. (افسیان ۴:۲۷؛ یعقوب ۴:۱؛ اول پطرس ۵:۸) به حضور تو آمدہ‌ام تا به گناهان خود اعتراف کنم و می‌خواهم مرا پاک بسازی. (اول یوحنای ۹:۱) تا از اسارت گناه آزاد شوم (غلاطیان ۵:۱) اکنون می‌خواهم

راههایی را که قانون مقدس تو را زیر پا می‌گذارند و روح القدس را می‌رجانند  
بر ذهن من آشکار سازی. ”

پس از اینکه به تمام گناهان خود اعتراف نمودید چنین دعا کنید:

اکنون در حضورت به این گناهان اعتراف می‌کنم و به واسطه‌ی خون  
خداآوند عیسای مسیح بخشش و پاکی خود را اعلام می‌نمایم. من به تمام  
اعمالی که باعث می‌شوند ارواح شریر به سبب تمایل عمدی خودم به گناه  
بر من تسلط یابند، پایانی دهم، و این را در نام قدرتمند خداوند و نجات  
دهنده‌ام عیسای مسیح می‌طلیم. آمين.

**کام هفتم:** هفتمین گام در جهت کسب آزادی این است که از گناهان اجداد  
خود و هر لعنتی که بر شما قرار گرفته، آزاد شویم. هنگامی که خدا ده فرمان  
را به انسان عطا کرد چنین گفت: «صورت تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه در  
بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین است و از آنچه در آب زیر  
زمین است برای خود مساواز. نزد آن‌ها سجده مکن، و آن‌ها را عبادت منما،  
زیرا من که یهوه خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران  
را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم.»  
(خروج ۴: ۵ – ۲۰) اشخاصی که به انجام مشاوره با اشخاص در بند شریر  
می‌پردازند، حقیقت انتقال قلعه‌های شیطانی از نسلی به نسل دیگر را به  
خوبی تائید می‌کنند. نباید منکر این امر باشیم که بسیاری از مشکلات  
روحانی یا به شکل وراثتی منتقل می‌شوند و یا از یک محیط فاسد و غیر  
اخلاقی کسب می‌شوند. تمام این شرایط می‌توانند فرد را به سوی گناه  
خاصی سوق دهند.

هنگامی که شما قصد فرو ریختن قلعه شیطانی ای را که در خانواده‌تان  
شکل گرفته دارید، انتظار مقاومت داشته باشید. یکی از دانشجویانم پس از

اینکه در مورد این موضوع با من دعا کرد مات و مبهوت نشسته بود. او با شگفتی گفت: "نمی توانم این موضوع را باور کنم؛ در طی آخرین دعای مان دائمًا این فکر تو ذهنم بود که صندلی را محکم بچسبم که مبادا به حرکت درآید و از آتاق بیرون رود."

من از او پرسیدم: "پیشینه‌ی خانوادگی شما در این مورد چیست؟ او پاسخ داد: "مادرم غیب‌گو است و در مجموع گرایش به سوی عقاید مکتب عصر جدید دارد."

شریر نمی‌خواهد که قلمرو خود را از دست بدهد و هر گاه که بر او قدرت می‌یابید سعی خواهد کرد تا مانعی در برابر شما قرار دهد.

روزی خانمی که سابقاً پیرو فرقه‌ی مورمون‌ها بود و برای انجام مشاوره نزد من آمده بود، برای گذر از این مرحله (تسليیم در برابر روگرانی) مشغول دعا بود که ناگهان با وحشت از دعا کردن باز ایستاد. از او پرسیدم: "چه می‌شنوی؟"

"منظور تان این است که او که در آنجا ایستاده نمی‌بینی؟"

"چه کسی؟"

"پدرم را که چندی پیش در گذشته است. او درست پشت سر شما ایستاده است."

من به پشت سر و اطرافم نگاه نکردم زیرا آنچه او می‌دید ناشی از توهمندی بود و در واقع پدرش در آنجا نبود. او گفت: "من در قبال او مسئولیت دارم." مورمون‌ها بر این باورند که در قبال اعضای خانواده خود مسئول هستند. آن‌ها حتی به جای خویشاوندان مردہ‌ی خود ازدواج می‌کنند

و تعمید می‌گیرند. هنگامی که آن زن از رابطه‌ی خود با آن روح و عقاید مورمون‌ها دست کشید، از سلطه‌ی شیطانی رهایی یافت.

مورمون‌ها به شکل زیر کانه‌ای به عبادت اجداد خود می‌پردازند. از یکی از دانشجویانم خواستم به یک دختر مورمون که تحت حملات وحشتناک روحانی قرار گرفته بود کمک نماید. والدین آن دختر برای مطالعه‌ی تبار-شناسی خانوادگی خود به سالتیک‌سیتی سفر کرده بودند. آن‌ها دعا کرده بودند تا در مدتی که در سفر هستند، ارواح اجدادشان از دخترشان حفاظت کنند. دیوهای نیز از این دعوت سود جستند و آن دختر را به وحشت انداختند. هنگامی که دانشجویانم او را به سوی مسیح هدایت نمود او آزاد شد.

کودکانی که به فرزندخواندگی پذیرفته می‌شوند، ممکن است به سبب شراکت والدین خود در اعمال شیطانی به طور خاص تحت سلطه قلعه‌های شیطانی در آیند. اما حتی یک فرزند خوانده نیز می‌تواند خلقتنی نو در مسیح باشد و باید به طور جدی قلعه‌های قدیمی را رها کند و میراث خود را که همان فرزندخواندگی خدا است با آغوش باز بپذیرد.

اگر در این گونه رسوم شیطانی گرفتار آمده‌اید شاید به نظر فرصت خوبی پیش آمده تا یک "محافظ" یا "والد" روحانی برای خود تعیین کنید. اما باید از چنین روابط روحانی همراه با هر گونه پیمان خود که شما را با هر کسی غیر از خدا یکی می‌کند به طور جدی صرف‌نظر نمایید. چندی پیش با شخصی که قربانی سؤاستفاده شیطانی شده بود، به مشاوره پرداختم. به نتیجه‌ای نمی‌رسیدم تا اینکه او به من گفت طی یک آئین خانمی با موهای قهوه‌ای به عنوان مادرش تعیین شد. هنگامی که او از آن رابطه دست کشید رهایی یافت و توانست دیگر مشکلات خود را حل نماید. اگر شما قربانی

سُؤاستفاده این گونه آئین‌ها شده‌اید از یک مشاور با تجربه که می‌تواند پایگاه‌های شیطانی را تشخیص دهد، کمک بگیرید.

برای اینکه از تأثیرات گذشته زندگی تان آزاد شوید، دعای زیر را تکرار کنید:

"پدر آسمانی من به عنوان فرزند تو که با خون خداوند عیسای مسیح خریده شده‌ام، نزدت می‌آیم. من اکنون از تمام گناهان اجدادم روی گردان شده و آن‌ها را از خود طرد می‌نمایم. من در مقام کسی که از قدرت تاریکی رهایی یافته و پا به پادشاهی پسر عزیز خدا نهاده بر تمام اعمال شیطانی که از اجدادم به من به ارت رسیده خط بطلان می‌کشم. من در مقام کسی که با مسیح مصلوب شده و قیام کرده و کسی که با او در جای‌های آسمانی نشسته است از هر طریقی که شیطان در آن، بر من اعلام مالکیت می‌کند، بازگشت می‌نمایم. من اعلام می‌نمایم که کاملاً و تا به ابد از آن خداوند عیسای مسیح و به او متعهد هستم. من اکنون به هر روح آشنا و هر دشمن خداوند عیسای مسیح که در من یا اطراف من هستند فرمان می‌دهم که از وجود من دور شوند و دیگر باز نگردند. پدر آسمانی اکنون می‌طلبم که مرا با روح قدوست پرسازی. من بدن خود را وسیله‌ای برای عدالت می‌گردم. یک قربانی زنده! تا تو و بدن تو را جلال دهم. این همه را در نام و قدرت عیسای مسیح انجام می‌دهم. آمين.

پس از اینکه این هفت گام را برداشتید و از آزادی تان اطمینان حاصل نمودید شاید روزها و حتی ماه‌ها بعد تأثیرات شریer را مشاهده کنید که تلاش می‌کنند تا شما را به روزهای گذشته برگردانند. شخصی دو روز پس از اینکه آزاد شده بود به من گفت که صدای روحی را می‌شنود که در ذهنش به او

می‌گوید: "من برگشته‌ام." و او با صدای بلند اعلام کرده بود: "نه تو برنگشتی!" سپس بلافصله آن حمله دفع شده بود.

یک پیروزی برگ برنده را در جنگ رقم نمی‌زند. اما پیروزهای بسیار نشانه‌ی یک جنگجوی موفق است. آزادی باید مهیا شود. یک خانم که از پیروزی خود شاد و سرمست بود پس از عبور از این مراحل از من چنین سئوالی کرد: "آیا همیشه من این چنین خواهم بود؟" من به او گفتم تا هنگامی آزاد خواهی ماند که در رابطه‌ای صحیح با خداوند قرار داشته باشی. من او را با این جمله تشویق کردم: "حتی اگر لغزش خوردید و یا سقوط نمودید، خود می‌دانید که چگونه می‌توانید دوباره رابطه‌ی صحیحی با خدا ایجاد نمایید."

روزی شخصی که قربانی فجایع بیرحمانه و باور نکردنی‌ای شده بود پس از رهایی یافتن در مسیح مثال فوق العاده‌ای را برایم تعریف نمود. او در آن مثال اینگونه گفت که می‌بایست در خانه‌اش با یک غریبه‌ای زشت بازی کند. او در صدد بود تا بازی را متوقف نماید و بازnde باشد، اما آن غریبه زشت به او اجازه نمی‌داد. سرانجام او پلیس را آگاه ساخت. (یک قدرت بالا) و آن‌ها آمدند و آن غریبه را از خانه بیرون بردن. هنگامی که آن شخص دوباره در دوباره داخل شود. این چه تصویر زیبایی از آزادی ما در مسیح است. ما مسیح را می‌خوانیم و او دشمن را از زندگی ما بیرون می‌راند. اما این مسئولیت ما است که اجازه ندهیم تا دشمن دوباره بازگردد. (غلطیان ۵ : ۱) پا بر جا بایستید و با دشمن مقاومت نمایید. این یک جنگ فاتحانه است.

## فصل سیزدهم

به دیگران کمک کنید تا آزادی در مسیح را بیابند.

روزی خانمی پس از اینکه شنیده بود من به برخی از اشخاص کمک کردهام تا از تأثیرات شریر آزاد شوند از من پرسید: "آیا شما جن گیر هستید؟" در پاسخ او گفتمن: "نه! من جن گیر نیستم، من فکر می کنم چیزی به اسم جن گیر یا عطای جن گیری وجود ندارد."

در طول سال‌های خدمتم این افتخار را داشته‌ام که ببینم خدا از طریق خدمت من صدها شخص را از اسارت گناه آزاد ساخته است. در نتیجه بسیاری از اشخاص مانند خانم فوق‌الذکر می‌پندارند که من در این زمینه عطای خاصی دارم. این کار من نیست. من معتقد‌ام که هر مسیحی متعهد مخصوصاً شبانان و مشاوران می‌توانند به مانند من به دیگران کمک کنند تا آزادی در مسیح را بیابند. کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی نیازی به اعمال یک عطای خاص ندارد بلکه فقط نیاز است که حقیقت به کار گرفته شود. عطاایا و خوانده شدن شخص به طور خالص قابل انتقال نیستند اما حقیقت انتقال پذیر است.

من به صدها مسیحی آموزش داده‌ام. دانشجویان T خانم‌های خانه‌دار، شبانان، مبشران، اشخاص عادی تا بتوانند به دیگران کمک کنند که آن‌ها آزادی در مسیح را بیابند. در این فصل در نظر دارم شیوه به کارگیری گام‌های منتهی به آزادی را که در فصل پیشین بیان شده، به شکل مؤجز ارائه نمایم. شما چه بخواهید و به طور حرفه‌ای به عنوان مثال در مقام شبان یا مشاور در این زمینه خدمت کنید و یا اینکه در مقام یک مسیحی متعهد که

می خواهد توسط خدا به کار گرفته شود تا دیگران را یاری رساند این صفحات خط مشی های عملی برای یک خدمت موفق به شما ارائه خواهند داد.

## تصورات غلط درباره کمک به دیگران

اولین و برجسته ترین ترفند شیطان فریب است. این حقیقت که دشمن در مقاطع زمانی گوناگون هر شبان و مشاوری را در خدمتش فریب داده است تا اشخاص را دیویزده سازند و بر ما مبرهن است تا هنگامی که تأثیر شیطان در زندگی یک شخص ناشناخته باقی می ماند. او یعنی شیطان راضی است که مخفی بماند و دستش رو نشود. او مانند ماری در بیشهزار کاملاً به دور طعمه خود می خزد و سپس جان او را می ستاند.

اما هنگامی که شما توسط حقیقت با فریب شیطان مقابله می کنید و دروغ هایش را بر ملا می سازید، استراتژی او از پنهان کاری به قدرت نمایی تبدیل می شود. او همانند آن شیر غران می شود که پطرس در مورد آن به ما هشدار داده است. (اول پطرس ۵: ۸) شیوه ای که اکثر مشاوران مسیحی در انجام مشاوره با اشخاصی که وجود قلعه های شیطانی در آن ها آشکار شده به کار می گیرند این است که ابتدا هویت آن روح را فاش می سازند، سپس آن را از وجود شخص بیرون می نمایند. ممکن است شخصی که به عنوان مشاور عمل می کند احساس کند که لازم است تا به روح فرمان دهد که نام خود را بگوید یا هویت خود را فاش سازد و بدین سان است که ناگزیر تنفس قدرتی بوجود خواهد آمد که در هر دو صورت قربانی را به سوی یک مرحله کاتاتونیک بر می انگیزاند که در این صورت یا کاملاً مبهوت و سر در گم می شود یا پا به فرار می گذارد. من اشخاصی را دیدهام که در این تقابل آسیب

جسمانی دیده‌اند. این شیوه به طور بالقوه می‌تواند موجب آسیب شود تا کمک، مخصوصاً برای اشخاص مبتدى!

من در مورد کمک به دیگران در امر رهایی چهار موضوع را مد نظر دارم. اگر در صدد کمک به دیگران هستید بدون اینکه بازیچه‌ی دست دشمن شوید شما را تشویق می‌کنم این موضوع‌ها را مورد عنایت خود قرار دهید.

(۱) ما به جای این که روش‌های خود را در امر مقابله با قدرت‌های شیطانی بر اساس رسالات تدوین کنیم، به اشتباه آنان را بر اساس اناجیل تدوین نموده‌ایم. این کار بسیار سهل است زیرا تنها نمونه‌های خاص اخراج ارواح در متی، مرقس، لوقا، یوحنا و اعمال رسولان یافت می‌شود. اما اناجیل تنها ثبت تاریخی وقایعی هستند که پیش از رویداد صلیب رخ داده است. هنگامی که تمام قدرت در آسمان و زمین هنوز به عیسی داده نشده بود (متی ۲۸: ۱۸) شیطان پیش از رویداد صلیب شکست نخورده خلع سلاح و چهره‌اش کاملاً آشکار شده بود. (کولسیان ۲: ۱۵) در این دوره نیاز به یک عامل مخصوص با قدرتی آسمانی بود تا گواهی بر حضور خدا باشد.

برخی از مسیحیان نسبت به این تمایز صریح بین اناجیل و رسالات اعتراف می‌کنند با این حال الهی‌دانان کتاب مقدس حداقل برخی وجود تمایز برای تحول از شریعت به فیض و عهد‌تعیق به عهد جدید قائل هستند. به عنوان مثال اگر یک رهبر ثروتمند در جامعه‌تان از شما پرسید که برای تحصیل زندگی ابدی چه باید کرد، آیا شما به او خواهید گفت که احکام را نگاه دارد همانگونه که مسیح به آن جوان ثروتمند گفت؟ (متی ۱۹: ۱۶ – ۱۷) اگر پیش از واقعه‌ی صلیب و تحت شریعت از شما این را می‌پرسید او را به سوی معیارهای عدالت‌خواهانه شریعت فرا می‌خواندید، اما پس از رویداد

صلیب و تحت فیض باید انجیل را به او اعلام کنید. آیا باید روش‌های ما در چالش با موضوع نیز تغییر یابد؟

کتاب اعمال رسولان شرح تاریخی دوره‌ی انتقال از صلیب و تکمیل کانون کتب مقدس است. اختلاف نظرهای بسیاری در بین مسیحیان بر سر این موضوع وجود دارد که تا چه حد می‌توانیم روش‌های گوناگون و الهیاتی از این کتاب مهم استخراج نماییم. از این رو تاکید می‌نماییم در تغییر اخراج روح در کتاب اعمال رسولان و تبدیل آن به قطعات اعتقادی احتیاط نمایید. صورت یک موضوع عملکرد آن را نیز در پی دارد اما مشکلات ما از هنگامی آغاز می‌شوند که ما عملکرد را از صورت تعریف می‌کنیم. کتاب اعمال رسولان به ما کمک می‌کند تا پی ببریم که مقابله با شریر پس از رویداد صلیب نیز وجود داشت و اینکه نیروهای شریر بر خلاف رشد و توسعه کلیسا به حضور خود ادامه می‌دهند. اما این کتاب تاریخی کلام آخر در مورد مقابله با این قدرت‌ها نیست.

(۲) برخی به اشتباه چنین استدلال می‌نمایند که هیچ خدمت مداومی در خصوص آزاد کردن اسیران در کلیسا وجود نداشته است زیرا رسالات تعالیم مشخصی در این مورد ندارند. اما هنگامی که پی می‌برید مسئولیت نهایی آزادی روحانی بر شانه‌ی هر ایمان‌دار است و نه یک عامل بیرونی، خواهید فهمید که در رسالات تعالیمی نیز در این خصوص وجود دارد. این کار شما به عنوان یک مشاور نیست که همه چیز تلقی می‌شود، بلکه آنچه مهم است اعتقادات، اعترافات و توبه‌ها و بخشش شخص دریافت کننده‌ی مشورت است. هیچکس نمی‌تواند گامی برای آزادی شخص دیگری بردارد مگر خود شخص. تنها چیزی که می‌توانید برای دیگران انجام دهید این است که آن‌ها را به سوی گام‌های منتهی به آزادی راهنمایی کنید که البته

باید خودشان این گامها را بردارند. اگر شما در اخراج دیو از یک شخص بدون مشارکت خود آن شخص موفق هستید پس هنگامی که او را ترک می کنید چگونه می شود از ورود دوباره‌ی دیو جلوگیری به عمل آورد؟ تا هنگامی که فرد خودش مسئولیت آزادی اش را تقبل نکند، فرجامش مانند آن شخص بیچاره‌ای خواهد شد که از یک روح آزاد شد تا هفت روح بدتر از آن داخل او شوند. (متی ۱۲: ۴۳ - ۴۵)

بسیاری از همکارانم هنوز ترجیح می دهند که رودرو با دیوها مقابله کنند. آن‌ها همه موقعيت‌های بسياری در اين زمينه کسب کرده‌اند، اما باید اذعان داشت در مواقعي که فرد مายل نباشد با خدا رابطه‌ای صحیح داشته باشد رویارویی ناکام می‌ماند. اگر شما در چنین شیوه‌ها (رویارویی مستقیم) احساس می‌کنید که موفق و راحت هستید خداوند به شما برکت دهد، اما من همیشه به اشخاصی که رودررو با دیوها به مقابله می‌پردازند هشدار می‌دهم که گفته‌های ارواح شریر را باور نکنند. همه‌ی آن‌ها دروغ‌گو هستند. (یوحنا ۸: ۴۴) برخی پیشنهاد می‌کنند که از روح بپرسند: "آیا اعتراف تو می‌تواند به عنوان حقیقت در برابر تخت خدا بایستد؟" این کار ممکن است مؤثر واقع شود اما از وجود این شیوه در کتاب مقدس اطمینان حاصل نکرده‌ام.

سال‌های مديدة است که من برای اخراج یک دیو تلاش نکرده‌ام. اما من صدها شخص را دیده‌ام که با کمک غیر مستقیم آزاد شده‌اند. من تنها با قربانیان‌شان سر و کار دارم. موقعيت ما به عنوان شخصی که می‌خواهیم به افراد در بند روح شریر کمک رسانیم به همکاری شخص مقابله‌ستیگی دارد. ما همراه با مسیح به اشخاصی که می‌خواهیم کمک‌شان کنیم چنین می‌گوییم: «بنابر ایمان‌تان برای تان انجام شود.» (متی ۹: ۲۹) ماهیت این

خدمت (رها سازی) این است که به مردم در فهم حقیقت و پذیرش مسئولیت شخصی در قبول حقیقت، یاری رسانیم.

(۳) ما به اشتباه آزادی را محصول رویارویی قدرت تلقی کردہایم تا رویارویی با حقیقت! ما باید به همان اندازه‌ای که اولین ترفند یعنی فریب شیطان را نمی‌پذیریم از پذیرفتن دومین ترفند او یعنی قدرت اجتناب ورزیم. قدرت فی‌النفسه شخص اسیر را آزاد نمی‌سازد، بلکه حقیقت وی را آزاد می‌سازد. (بوحنا ۸ : ۳۲) قدرت شخص مسیحی در حقیقت نهفته است ولی قدرت شیطان در دروغ! در نظر شیطان پرستان قدرت همه چیز است. اما قدرت تنها در تاریکی مؤثر واقع خواهد شد. شخص مسیحی نباید حقیقت را رها کند زیرا قوت و قدرت جز تفکیک‌نایپذیر او هستند. حقیقت چیزی است که رویارویی با شیطان را مؤثر خواهد ساخت. هدف نمایش قدرت شیطان (زیرا قدرت او توسط صلیب در هم شکسته شده است). این است که واکنش هراس‌انگیز ایجاد نماید. هنگامی که ترس یک ایمان‌دار را تحت تسلط در می‌آورد روح خدا در وی نیست و شیطان بر او چیرگی یافته است. ترس از دشمن و ایمان به خدا هیچگاه در کنار یکدیگر قرار نخواهد گرفت.

شیطان بیش از هر چیز دیگری از نمایان سازی خود می‌هراسد. هر گاه که نور حقیقت ساطع شود او و دیوهایش همچون سوسک‌ها به دنبال سایه‌ها گریزان می‌شوند. اشخاصی بوده‌اند که به من گفته‌اند دیوهای درون-شان از من می‌هراسند. اگر شما یک مشاور هستید اجازه ندهید که چنین جملاتی شما را مغرور سازند. آن‌ها واقعاً از اینکه حقیقت چهره‌ی آن‌ها را عیان کند، می‌هراسند. همچنین عده‌ای دیگر اظهار داشته‌اند که دیوهای درون‌شان با تماسخر بر من می‌خندیدند. این امر فیزیکی دیگر از ترفندهای

اوست که حس تدافعی ما را بر می‌انگیزد. اما به محض اینکه این ترفند را افشا سازید تمسخر آن‌ها نیز باز خواهد ایستاد.

من هر کاری که بتوانم انجام خواهم داد تا نگذارم که شیطان توسط رویارویی قدرت ابراز وجود کند و خود را بزرگ جلوه دهد. ما باید اجازه دهیم حضور خدا در رویارویی ما با دیوهای متجلی شود و بدین سان خدا را جلال دهیم.

(۴) ما به اشتباه پنداشته‌ایم که شرط لازم و اصلی برای کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی داشتن یک عطا‌ای خاص یا خوانده شدن از سوی خداوند است در حالی که شرط لازم و اساسی شخصیت و توانایی تعلیم دادن است. "تعالیم رسالات برای کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی در مسیح به بهترین وجه و به شکلی مؤجز در دوم تیموتاوس ۲: ۲۶ – بیان شده است: «خادم خداوند نباید نزاع کند، بلکه باید با همه مهربان باشد و قادر به تعلیم و بردبار. باید مخالفان را به نرمی ارشاد کند، بدین امید که خدا به آن‌ها توبه عطا فرماید تا به شناخت حقیقت برسند و به خود آمده از دام ابلیس که ایشان را برای انجام خواست خود اسیر کرده است برهند.»

این یک الگوی قدرت نیست بلکه الگوی حقیقت است. مستلزم این است که بنده خدا شخصیت بالغی داشته باشد که آن نیز در محبت به مردم نمایان می‌شود و از ثمره‌ی روح مشهود است. همچنین بسیار مهم است که قادر باشیم با حقیقت ارتباط برقرار نماییم تا شخص در بند طعم رهایی را بچشد.

معطوف شدن به شخصیت و تعلیم؛ شخص مشاور را از تمرکز دو قطبی شدن مصون نگه می‌دارد. یکی تمرکز بر روان درمانگری که واقعیت دنیای

روحانی را نادیده می‌انگارد و دیگری بر خدمت رهایی که شخصیت فرد را نادیده می‌انگارد. آزادی قابل انتقال است زیرا که تحقق آن به عطای خاص یا خوانده شدن از سوی خداوند بستگی ندارد بلکه به ایمان امید و محبت. و بدین سان آزادی دوام خواهد یافت. زیرا به مانند هر روش مشاوره‌ای اگر شخص مراجعه کننده تصمیم بگیرد و مسئولیت شخصی‌اش را متنقل شود نتایج آن بسیار بهتر از زمانی است که شخص مشاور تلاش کند تا تمام کارها را خود انجام دهد.

علاوه بر این گذر از این گذرگاه منوط بر این است که ما خود را بدون قید و شرط به خداوند وابسته بدانیم. زیرا تنها او می‌تواند توبه را پیذیرد و اسیران را رها سازد. من همیشه هر گونه تلاش برای کمک به دیگران را ابتدا با اعلام وابستگی کامل خود به خدای پدر آغاز می‌کنم.

## رهنمودهایی برای کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی

اجازه دهید به شما روشی مشاوره‌ای برای کمک به اشخاصی که در اسارت بسر می‌برند پیشنهاد کنم. البته این تنها راه برای کمک به این اشخاص نیست بلکه صدھا نفر از اشخاصی که آن‌ها را آموزش داده‌ام آن را یک برنامه عملی برای هدایت دیگران در گام برداشتن به سوی آزادی یافته‌اند.

در این روش مهارت‌های طبیعی‌ای که در انجام مشاوره به کار گرفته می‌شوند اجرا می‌شود. شما باید دلسوز و فهیم باشید و انتقاد نکنید. بهتر آنست که بیشتر بشنوید تا اینکه از خود واکنش نشان دهید. سلیمان چنین

هشدار می‌دهد: «هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقات و عار می‌باشد.» (امثال ۱۸: ۱۳)

دیگر شرط لازم برای کمک کردن به دیگران در امر رهایی این است که آن‌ها را باور نماییم. شمار بسیاری از مردم در اطراف شما هستند که به شدت به کمک شما نیاز دارند اما اگر آن‌ها احساس کنند که اسرار و تجربیات زندگی‌شان را باور ندارید هرگز نزد شما نخواهند آمد. تقریباً هر شخصی که برای مشاوره نزد من آمده قبلاً به شخص دیگری نیز مراجعه کرده است. به مدت ماه‌ها و یا سال‌ها این اشخاص تجارب با افراد را با من در میان می‌گذارند که برای دیگر مشاوران فاش نساخته بودند. این مهارت من به عنوان یک مشاور نیست که باعث می‌شود آن‌ها سفره‌ی دل خود را در حضور من بگشایند بلکه اعتماد به اینکه من آن‌ها را باور دارم.

#### ۱- در مورد پیشینه‌ی شخص اطلاعاتی به دست آورید.

من کارم را با آگاهی یافتن از گذشته‌ی شخص مراجعه کننده آغاز می‌کنم. اگر ممکن باشد قبل از ملاقات اولیه یک فهرست از تجارب روحانی غیرمسیحی و یک فهرست محترمانه شخصی در اختیار آن‌ها قرار می‌دهم. می‌گذارم تا آن‌ها را پر نمایند.

یکی از دلایلی که می‌خواهم اطلاعاتی در مورد پیشینه خانوادگی شخص و زندگی شخصی او به دست آورم این است که مشخص شود آیا مشکل او نتیجه‌ی علل طبیعی است یا روحانی. به عنوان مثال اشخاصی که از مشکلات (اختلالات) غدد رنج می‌برند غالباً بسیاری از نشانه‌های احساسی‌ای را که تحت حمله شریر بروز می‌دهد از خود نشان می‌دهند. اغلب مشکلات جسمانی از قبیل قند خود پائین منجر به مشکلات عاطفی می‌شود و دری را به سوی اعمال شیطانی می‌گشاید. مشاور

پزشکی که با ما همکاری می‌کند گروه خوبی را برای درمان این گونه اشخاص تشکیل داده است. شیطان جوانمردانه بازی نمی‌کند او بر اشخاصی که ضعیف و مریض هستند، می‌تازد.

ابندا می‌خواهم درباره‌ی سرگذشت خانواده‌ی شخص مراجعه کننده چیزهای بدانم. آیا والدین یا اجداد وی سابقه‌ای در جادوگری یا ادیان دروغین داشته‌اند یا نه؟ آیا خانواده‌ی او خانواده سالمی بوده‌اند؟ آیا در پیشنه‌ی او سابقه‌ی طلاق یا رابطه‌ی جنسی نامشروع وجود داشته است؟ اغلب اعتقادات در طول سال‌های رشد کودکی شکل می‌گیرند. به عنوان مثال بسیاری از کودکان خود را به خاطر جدایی والدین سرزنش می‌کنند، دیگران به خاطر اتفاقی که در خانه روی داده خشم خود را نسبت به والدین به مدت چندین سال پنهان می‌سازند. فاش ساختن این گونه باورهای غلط برای کمک به مشاوران در خدمت رهاسازی اسیران بسیار ضروری است.

آیا زنا و یا حتی زنای با محaram در پیشینه‌ی خانوادگی شخص وجود داشته است؟ آیا سابقه‌ی اعتیاد همچون الکلیسم یا مواد مخدر به چشم می‌خورد؟ آیا سابقه‌ی بیماری روانی در سرگذشت خانواده‌ی شخص وجود داشته است؟ چه نوع ورزش‌ها و عادات خوردن در خانواده‌ی فرد مرسوم بوده است؟ جو حاکم بر خانه چگونه بوده است؟ معمولاً افراط چه در قانونمندی و چه در بی‌بند و باری مشکلاتی را در پی خواهد داشت.

سپس می‌خواهم درباره‌ی خود فرد مراجعه کننده بدانم. به یاد داشته باشید. سعی نکنید که بعد روحانی را از بعد فکری و احساسی جدا نمایید. شما باید تمام ابعاد شخصیت فرد را مد نظر قرار دهید. بنابراین لازم است بدانید که بر تمام قسمت‌های زندگی فرد چه گذشته است.

از بعد جسمانی لازم است بدانم که عادت‌های مربوط به خوردن شخص چگونه است آیا او سابقه اعتیاد دارد؟ آیا وی تحت درمان است یا از

مشکلات مربوط به خواب رنج می‌برد؟ می‌خواهم بدانم که شخص به فرزند-خواندگی پذیرفته شده است یا حتی مورد آزار و اذیت جنسی واقع شده است. در زمینه‌های روانی لازم است بدانم که آیا او از افکار و سواسی رنج می‌برد یا حتی به طور مداوم "صداهایی" را می‌شنود. من اغلب از آن‌ها می‌پرسم که آیا افکار ناشایست در مورد خدا و مخصوصاً به هنگامی که در کلیسا هستند و یا به هنگام دعا به ذهن‌شان خطور می‌کند؟ افکار خودکشی تقریباً در همه‌ی اشخاصی که دارای تعارض روانی عمدت‌های هستند امری بدیهی است. همچنین لازم است بدانم که او از خواندن مطالب یا دیدن فیلم و تلویزیون چه برداشتی در ذهن خود دارد و آیا با دعا و مطالعه‌ی کتاب مقدس وقت خاصی را به خدا اختصاص می‌دهد؟

در مورد احساسات فرد می‌خواهم بدانم که میزان ترس او چقدر است و اصولاً از چه می‌ترسد. (البته اگر بداند) ترس نیز برای کسانی که تحت حمله‌ی شریر هستند امری طبیعی است.

سرانجام لازم است درباره‌ی زندگی روحانی شخص آگاهی حاصل کنم. آیا او به نجات خود اطمینان دارد؟ بسیاری از اشخاصی که با من مشورت کرده‌اند بر این باورند که مرتكب گناهی نابخشودنی شده‌اند و نجات خود را از دست داده‌اند. هنگامی که شیطان مسیحیان را فریب می‌دهد تا درباره‌ی نجات خود تردید به دل راه دهنده، آن‌ها دیگر در مسیح قوام نخواهند داشت و از اعتماد بر خدا باز خواهند ایستاد. هیچ چیز برای ایمان‌دارانی که در جنگ روحانی گرفتار هستند بیشتر از این شکست‌آور نیست که دوستان خیرخواهی داشته باشند که به آن‌ها چنین بگویند: "مسیحیان واقعی دارای چنین مشکلاتی نیستند، پس مطمئناً شما نجات را ندارید!" این دروغ شیطان است که برای تباہ ساختن شخص فرستاده می‌شود.

## ۲- با مفاهیم غلط مقابله نمایید.

پس از اینکه سرگذشت شخص مراجعه کننده را شنیدم، سعی می‌کنم بفهمم که وی در مورد خدا و خود چه باوری دارد. من یک مجموعه‌ی کامل از کاسته‌های صوتی و تصویری تهیه کرده‌ام که نمایانگر این موضوعات هستند. جایگاه ما در مسیح؛ چگونه با ایمان گام برداریم؛ ماهیت نبرد روحانی در ذهن فرد؛ چگونگی برخورد با احساسات و چگونگی حل مشکلات احساس‌ای که در گذشته رخ داده؛ چگونگی بخشیدن دیگران، این‌ها موضوعاتی هستند که به شخص کمک می‌کند. این نوارها اقتدار و محافظت ایمان‌داران را در جنگ روحانی آموزش می‌دهند. این جلسات ضبط شده بر روی نوار با استفاده از حقایق کتاب مقدسی با باورهای غلط در مورد خدا و خود مقابله می‌کنند، اگر امکانش فراهم باشد، پیش از ملاقات با شخص مراجعه کننده مجموعه‌ای از این نوارها را در اختیار او بگذارید تا ببیند و یا گوش دهد. با این کار وقت بسیاری در جلسات مشاوره صرفه‌جوئی می‌شود. مخصوصاً هنگامی که شخص مراجعه کننده می‌تواند نوارها را چندین بار در خانه مرور نماید. پیشنهاد من این است که مجموعه‌ای از این نوارها را خریداری نمایید و یا مجموعه‌ای تهیه کنید که بیان‌گر مسائل احساسی و ارتباط ایماندار با خدا باشد.

بسیاری از اشخاص در جنگ روحانی مفهوم صحیحی از خدا در ذهن خود ندارند. البته شاید خداشناسی صحیحی در ذهن داشته باشند، اما احساسات آن‌ها بیان‌گر چیز دیگری باشد. توجه کنید که در شکل ۱۳ الف چگونه مفاهیم صحیح از خدا هنگامی که از شبکه تجارب منفی عبور می‌کنند، مفاهیم نادرستی از خدا خلق می‌کنند. حقیقت باید جایگزین این مفاهیم غلط شود تا آزادی به حقیقت بپیوندد.

## شکل - ۱۳ الـ

## حقیقت در مورد خدا از این فیلترها می‌گذرد.

پر از تنفر و بی علاقه	۱- بی تفاوتی	پر محبت و مهربان
شرور و بی گذشت	۲- معلمان و انبیای دروغین	خوب و بخشندۀ
تأثیر شرطی	۳- افکار کفر آمیز ذهنی	حاضر و در دسترس
وقتی به آن‌ها احتیاج است، نیستند	۴- روابط ناسالم میان فردی در سال‌های اولیه رشد	بخشندۀ عطا‌یای عالی
دشمن و از بین برنده شادی متمن و ناخوشایند طردکننده	۵- الگوی اقتدار، نقش‌ها، مخصوصاً والدین	پرورش و تأثیر پذیرش
ناعادل و بی طرف و جانبدار غیر قابل پیش‌بینی و غیرقابل اعتماد		عادل و منصف و بی طرف پایدار و قابل اعتماد

همسر یک کشیش که برای مشاوره نزد من آمده بود برایم از فضای مذهبی سرسختانه خانه‌شان که توسط مادرش ایجاد شده بود، صحبت کرد. پدر خانه شخص لابالی‌ای بود و از هر کسی بهتر می‌دانست که باید مانع نطق‌های آتشین مادر بر علیه‌ی دختر باشد. من از همسر کشیش پرسیدم: "تو عیسی را واقعاً دوست داری این طور نیست؟"

او در جواب گفت: "آه! بله!" "و واقعاً روح القدس را نیز دوست داری؟" "بله! همین طور است."

"اما تو خدای پدر را دوست نداری، داری؟"

او تنها با اشکهای خود می‌توانست پاسخ دهد. مفهوم پدر آسمانی با تصویر پدر زمینی‌اش تحریف شده بود. او همچنین در ک کرده بود که عیسی و روح القدس به طور فعال به او کمک می‌کنند اما در حالی که از زندگی عذاب می‌دید در ذهنش خدای پدر برای او همانند پدر زمینی‌اش منفعل و بی‌توجه دور از او نشسته بود.

من غالباً از این گونه افراد چنین می‌پرسم: "اگر اعمال تان بهتر بود، آیا خدا شما را بیشتر دوست داشت؟" غالب ایمان‌داران پاسخ صحیح را می‌دانند: نه! اما هنگامی که از آن‌ها می‌پرسیم آیا احساس می‌کنند که خدا آن‌ها را دوست دارد، اغلب اظهار می‌دارند که نسبت به آن چه که از خدا انتظار دارند، خود محبت و توجه بیشتری به فرزندان‌شان نشان می‌دهند. (مراجعة کنید به لوقا ۹: ۱۳ - ۱۱) این قسمتی از ترفند شیطان برای برانگیختن افکار بر علیه‌ی معرفت خدا است. (دوم قرنتیان ۱۰: ۵) اگر دشمن بتواند مردم را از مفهوم صحیح خدا دور نگه دارد، می‌تواند امید آن‌ها را نسبت به خدا تباہ سازد.

خودپندرهای غلط در بین اشخاصی که تحت حمله شریر هستند بسیار شایع است. بسیاری چنین می‌گویند که با دیگران تفاوت دارند چرا که زندگی‌شان به اندازه‌ی زندگی دیگران مؤثر نیست و شایستگی اعلام پیغام خداوند را ندارند. بسیاری از این اشخاص در جنگ روحانی از آشفتگی روانی می‌هراسند و اضطراب وجود آن‌ها را فرا گرفته است. تقریباً تمام آن‌ها احساس می‌کنند که مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند، بی‌ارزش هستند و مطروح شده‌اند. آن‌ها به روش‌های مختلف تلاش کرده‌اند تا تصویر خود را در ذهن بهبود بخشند، اما هیچ چیز موفق نمی‌شوند. حتی غالب این اشخاص تردید دارند که مبادا مشکل‌شان ماهیتی روحانی داشته باشد، اما کسی را ندارند که

به او مراجعه نمایند. علت تأثیر شریر در این اشخاص تحریکاتی است که در کلیسای شان بر آن‌ها اعمال می‌شود، چرا که این امر لکه‌ی ننگ آزار دهنده‌ای را برای اشخاصی که از هر امر شیطانی رنج می‌برند، باقی می‌گذارد. حتی اگر به این اشخاص کمک شود، افراد کمی یافت می‌شوند که بایستند و از آزادی خود شهادت دهند.

یکی از دانشجویان دوره‌ی لیسانس دانشگاه بایولا؛ به نام استیفانی درمورد خودپنداش اش چنان فریب خورده بود که دچار بی‌اشتهاای روانی شده بود. به او اجازه داده شد تا به کلینیک اختلالات مربوط به خوردن برود و تحت مشاوره قرار بگیرد، اما پیشرفت اندکی حاصل شد. یکی از دانشجویانم حدس زد که مشکل استیفانی روحانی باشد و او را نزد من آورد. او پس از دو جلسه مشاوره از تشویش رهایی یافت. استیفانی دوباره به کلینیک بازگشت تا به مشاور خود بگوید که آزادی خود را در مسیح یافته است. آن مشاور به وی گفت که موقعی حالش بهبود یافته است. اما حال استیفانی هنوز خوب است، زیرا هم خدا را خدمت می‌کند و هم از آزادی در مسیح لذت می‌برد.

### **۳- طرف مقابل شما فرد است، نه دیوها**

کسانی که برای امر مشاوره نزد من می‌آیند و می‌دانند دارای مشکلات روحانی هستند معمولاً از مشکلات حاد ادراکی رنج می‌برند. در نظر آن‌ها شیطان ملموس‌تر، واقعی‌تر و قدرتمندتر می‌نماید. غالباً اینگونه اشخاص استدلالات مخالفی را در ذهن‌شان می‌شنوند. آن‌ها دائماً با دروغ مواجه می‌شوند. مثلاً به آن‌ها گفته می‌شود که از جلسه‌ی مشاوره بگریزنند یا با آزار تهدید می‌شوند.

پیش از هر گونه تلاش برای رفع جنگ روحانی سعی کنید تا جایی که ممکن است در مورد شخص بیشتر بدانید. تا هنگامی که با دیوها مقابله

نشود، آن‌ها تصویر کمنگ‌تری از خود نشان می‌دهند. به محض اینکه هویت آن‌ها فاش شود استراتژی آن‌ها به قدرت‌نمایی تبدیل خواهد شد. اگر در این روند بسیار سریع عمل کنید، شخص سعی خواهد کرد با ترس بگریزد. روزی خانمی برای مشاوره نزد من آمده بود که ناگهان به سوی در فرار کرد. به او گفتم: "به من بگو چه اتفاقی دارد برای تو رخ می‌دهد؟" او هراسان پاسخ داد: "تو می‌خواهی به من آسیبی برسانی؟" من به او اطمینان دادم که این یک دروغ است سپس او به آهستگی به سمت صندلی اش بازگشت.

برخی به هنگامی که دیوهای درون‌شان توسط حقیقت برانگیخته می‌شوند، احساس تعارض درونی می‌کنند. ممکن است سردرگم و مات و مبهوت شوند. اگر شما بدون اینکه به عکس العمل آن‌ها توجه کنید به کار خود ادامه دهید ممکن است که دچار حالت کاتatonی شوند.

هدف از کمک به مردم در امر رهایی این است که از تمام اعمال شیطانی‌ای که توانایی آن‌ها را در همکاری در این روند سلب می‌کند، جلوگیری به عمل آید. من با داشتن چنین دیدگاهی در ذهنم، معمولاً مراحل متنهی به آزادی را با چنین دعایی آغاز می‌کنم:

پدر آسمانی عزیز، در نام عیسای مسیح خداوند و به واسطه‌ی خود او به نزدت آمده‌ام. من به حضورت در این اتاق و در زندگی هر یک از ما اعتراف می‌کنم. من وابستگی کامل خود را به تو اعلام می‌دارم، زیرا که جدای از مسیح نمی‌توانم کاری انجام دهم. من با مسیح در جای‌هایی آسمانی قرار می‌گیرم، زیرا تمام قدرت در آسمان و زمین به او داده شده است، اکنون آن قدرت را بر تمام دشمنان عیسای مسیح خداوند که درون و اطراف این اتاق و به طور خاص در (نام شخص) هستند، اعلام می‌کنم. تو به ما گفته‌ای که هر گاه دو یا سه نفر به اسم تو جمع شوند تو میان ما

حضوری داری و هر آنچه در زمین بسته شود در آسمان نیز بسته می‌شود. ما نیز بر این عقیده‌ایم که هر روح شریری که درون و در اطراف (نام شخص) است محکوم به سکوت است. آن‌ها نمی‌توانند هیچ دردی را تحمیل کنند، با ذهن (نام شخص) صحبت کنند، یا (نام شخص) را از شنیدن، دیدن و سخن گفتن باز دارند. اکنون در نام عیسای مسیح خداوند به تو ای شیطان و تمام لشکریانت فرمان می‌دهم که (نام شخص) را رها کنید و ساکت و دهان بسته بمانید تا (نام شخص) قادر باشد از خدا اطاعت نماید. در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین.

من نیازمند همکاری متقابل از سوی اشخاص مراجعه کننده در مورد یک مسأله‌ای اساسی دیگر نیز هستم. آن‌ها باید به من بگویند در حالی که مراحل متنه‌ی به آزادی را با یکدیگر طی می‌کنیم چه نیروی مخالفی را در درون خود احساس می‌کنند. اگر آن‌ها فکری دارند که با آنچه که در صدد انجام آن هستند در تضاد است باید آن را با من در میان بگذارند. برخی از افکار می‌توانند برای آن‌ها بسیار خصمانه و تهدیدآمیز باشند. افکار دیگری که بسیار فربینده هستند عبارتند از: "این کار مؤثر واقع نخواهد شد." قدرت شیطان در دروغش است، درست در همان لحظه‌ای که اشخاص مراجعه کننده تفکر مخالف را از ذهن خارج می‌کنند، قدرت آن فکر درهم می‌شکند. مطمئن باشید که آن‌ها خواهند فهمید که افکار مخالف آن‌ها از شیطان است و نه از خودشان. اگر آن‌ها احساس می‌کنند که این افکار از خودشان است، از این که آن‌ها را با کسی در میان بگذارند شرمگین خواهند گشت. به آن‌ها اطمینان دهید که هر فکری که "در باطن من از شریعت خدا مسرور نباشد." (رومیان ۷: ۲۲) از شیطان است. همچنین آن‌ها نیاز دارند تا بدانند که ذات بی‌ارزش شیطان را آشکار کرده‌اند و مبادا در این تفکر باشند که آنچه با شما در میان می‌گذارند شما را حیرت زده می‌سازد.

من هرگز در طول جلسات مشاوره اشخاص مراجعه کننده را لمس نمی‌کنم و همچنین به شما هشدار می‌دهم که چنین کاری نکنید. این کار برای من بسیار دشوار است زیرا من ذاتاً آدمی هستم که دوست دارم دیگران را در آغوش بگیرم. اما تا هنگامی که شخص آزاد نشده است نیروهای شریری که در او هستند توسط روح القدس که در شما است عقب رانده می‌شوند. شما معمولاً نمی‌توانید به یک شخص دیو زده نزدیک شوید. یکبار من دست زنی را لمس کردم تا توجه او را به موضوع جلب کنم اما او چندی بعد به من گفت که در آن هنگام احساس کرده بود که مورد تعذی قرار گرفته است.

من هرگز سعی نمی‌کنم که به طور فیزیکی مانع کسی شوم، زیرا اسلحه جنگ ما دنیایی نیست. (دوم قرنتیان ۱۰ : ۴۳) اگر شخصی از دفتر کارم می‌گریزد اجازه می‌دهم که برود. من دعا می‌کنم و منتظر می‌مانم و او ناگزیر با شرمندگی باز می‌گردد.

در موارد دشوار که افراد از تعارض درونی خود صحبت می‌کنند، من اغلب قدری باز می‌ایstem و تجدید قوا می‌کنم، و به شیطان فرمان می‌دهم که آن‌ها را رها کند. هیچ چیز را از شخصی که برای مشورت نزد من آمده پنهان نمی‌کنم. از آنجایی که هر شخص ویژگی‌های خاص خود را دارا می‌باشد، هنگامی که نمی‌دانم برای گام بعدی چه کاری انجام دهم فوراً آن را می‌پذیرم. اغلب لحظاتی باز می‌ایstem و برای یافتن حکمت دعا می‌کنم. من از فرد می‌خواهم که در مورد احساس درونی خود کاملاً صادق باشد و با این کار به من کمک کند تا بر اوضاع مسلط باشم. اگر ببینم که شخص مقابل از من دور می‌شود از او خواهم پرسید که چه می‌شنود یا انگشتانم را حرکت می‌دهم تا توجه وی را جلب نمایم. گاهی اوقات روای کار را متوقف می‌کنم و از او می‌خواهم که بایستد و با هم قدم می‌زنیم تا به او یادآوری

کنم که می‌تواند بر خود مسلط باشد، اگر مقاومت درونی برای فرد بسیار قوی باشد من شیوه و روال عادی را متوقف خواهم ساخت. در این گونه موارد توجه او را به هویت و جایگاه او در مسیح جلب می‌کنم. او باید پیش از اینکه آزاد شود به حقیقت ایمان بیاورد.

اگر شما با کسی سروکار دارید که قربانی مراسم‌های خشونت بار شیطانی بوده، هر لحظه منتظر مقاومت شدید از سوی وی باشید. این گونه اشخاص بیشترین حجم مشاوره‌های مرا تشکیل می‌دهند. من واقعاً نمی‌دانم که چگونه آن دسته از مشاورانی که قلعه‌های شیطانی را در ذهن فرد نادیده می‌انگارند می‌توانند در چنین مواردی موفق عمل نمایند. چنین افرادی اغلب نیاز دارند تا قبل از اینکه در آزادی از اسارت گام بردارند، در جلسات مشاوره بسیاری شرکت نمایند. خودپنداوه و اعتقاد آن‌ها به خدا به شدت آسیب دیده است. بسیاری دارای مشکلات عصبی هستند و ثبات شخصیتی ندارند. من سابقاً بر این باور بودم که شیطان ذهن قربانی‌های مراسم خشونت بار جنسی را بسته، اما اکنون معتقدم که این خدا است که اذهان آن‌ها را می‌بندد تا هنگامی که شخص بتواند وقایع تلح گذشته را در ذهنش پردازش کند. حتی پس از آن نیز برای قربانیان بسیار مشکل است که بر اثرات گذشته فایق آیند. آن‌ها باید این حقیقت را بدانند و بپذیرند که آن‌ها در مقام فرزندان خدا تنها قربانی گذشته خود نیستند، بلکه خلقتی تازه در مسیح و ثمره‌ی کار او بر روی صلیب می‌باشند.

رهایی تنها گام برای آزادی قربانیان مراسم‌های خشونت بار نیستند، بازسازی خداپنداوه‌ها و خودپنداوه‌های آسیب دیده آنان زمان، محبت، پذیرش بسیار و حمایت یک جامعه فهیم مسیحی را می‌طلبد.

#### ۴- آن‌ها را به سوی مراحل متنهٔ به آزادی هدایت نمایید.

هنگامی که زمان آن فرا رسید تا شخصی که برای انجام مشاوره نزد من آمده را به سوی مراحل متنهٔ به آزادی هدایت کنم (مراجعةه کنید به فصل ۱۲) ترجیح می‌دهم که دستیاری برای حمایت در دعا داشته باشم. با این حال وجود یک دستیار به هنگامی که مواجهی با حقیقت انجام می‌پذیرد به اندازه موقع مواجهی با قدرت لازم و ضروری نیست. هنگامی که به دستیار نیازی نباشد، من اغلب با اشخاص دیویزده به تنها یی ملاقات می‌کنم و حقیقت آن‌ها را آزاد خواهد ساخت. اما غالباً با اشخاص دیویزده به تنها یی ملاقات می‌کنم و حقیقت آن‌ها را آزاد خواهد ساخت. اما معمولاً سعی می‌کنم هنگامی که شخص از جنس مخالف باشد طرف سومی نیز در کنار من حاضر باشد.

من یک نسخه از دعاها و اعتقاد نامه‌های تعلیمی را که در فصل ۱۲ عنوان شد در اختیار هر فرد حاضر قرار می‌دهم. من تمام این هفت مرحله را با هر یک از اشخاص مراجعت کننده طی می‌کنم و معمولاً می‌دانم که هر یک به چه قسمتی نیاز دارند اما من هرگز به طور تصادفی یک قسمت را انتخاب نمی‌کنم. من از آن‌ها می‌خواهم که هر دعا و تائیدیه آموزه‌های را با صدای بلند بخوانند و به آن‌ها توضیح می‌دهم که شیطان باید بشنود که فرد او و طریق‌هایش را ترک گفته و می‌خواهد که از خدا اطاعت نماید.

طبق معمول هنگامی که شخص مراجعت کننده را راهنمایی می‌کنم تا از تجارب غیر مسیحی دست بردارد با مخالفت بسیار اندکی رو برو می‌شوم. معمولاً در واقع اندکی از مشکل در این مرحله حل می‌شود اما رو گردانی فرد از شیطان و اقرار شخصی ایمان در مسیح برای تمام این روند مهم و حیاتی است.

در مورد این اشخاص پدیدار شدن تضاد ذهنی بارز به هنگام دعا و خواندن اعتقاد نامه‌های تعلیمی بسیار شایع است. آن‌ها چنین جملاتی را به زبان خواهند آورده: "این کارها در مورد من مؤثر نیست." "من می‌خواهم این را باور کنم اما نمی‌توانم." "من فقط این را می‌خوانم اما منظورم این نیست." این‌ها هم دروغ‌هایی از سوی دشمن هستند کسی که دیوانه‌وار سعی می‌کند مانع پذیرش حقیقت از سوی آن‌ها شود.

زمانی من فریب شیطان را می‌خوردم و با خود فکر می‌کردم، "شاید این شخص از باور این حقیقت عاجز است" و یا "شاید این کار در مورد وی مؤثر نباشد." اما دیگر چنین نمی‌اندیشم. اکنون می‌توانم چنین پاسخ دهم: "البته که مؤثر است!" "البته که می‌توانی آن را باور کنی، تو می‌توانی ایمان داشته باشی. اعتقاد یک انتخاب است." "البته که منظور این است، هر یک از این عبارات پایه و مبنای کتاب مقدسی دارد و من می‌دانم که تو به کتاب مقدس ایمان داری."

خشم و بخشش نسبت به دیگران شایع‌ترین پایگاهی است که شیطان در میان مسیحیان از آن سود می‌جوید. از آنجایی که بخشش باید از قلب شخص بجوشد، گام سوم تا میزان زیادی احساسی‌ترین مرحله در این روند است. اگر چنین نیست، مراجع کننده (کسی که برای امر مشاوره به نزد شما آمده) با شما کاملاً صادقانه سخن نمی‌گویید.

هنگامی که شخص دعای مرحله‌ی سوم را خواند، نام اشخاصی که خدا به ذهنش می‌آورد را بنویسد. اگر او خود و خدا را ذکر نکرد از او می‌پرسم که آیا نیازی هست که این اسمای نیز در فهرست ذکر شوند. غالباً وی موافقت می‌کند. چندان دور از انتظار نیست که نام‌هایی که به ذهن‌شان

می‌آید آن‌ها را شگفتزده سازد. برخی از اشخاصی که با من مشورت کرده‌اند، تجارب سرکوب شده‌ی گذشته خود را از سوءاستفاده‌های جنسی و مراسم‌های خشونت بار جنسی در این مرحله به یاد آورده‌اند.

در این هنگام باز ایستید و درباره‌ی معنای بخشش و اینکه چگونه آن را باید ایجاد کرد صحبت کنید. (به فصل ۱۲ مراجعه کنید). فرد را راهنمایی کنید تا برای هر یک از اسمای ذکر شده دعا نماید. شاید او در بخشش برخی از کسانی که نسبت به او مرتکب خطا شده‌اند، مردد باشد. اما به او یادآوری نمایید که او باید ببخشد تا از آسیب‌های گذشته رهایی یابد. گام برداشتن به سوی بخشش به میزان زیادی دشوار می‌نماید، و بسیاری از اشخاص پس از پایان کار بسیار خسته می‌شوند.

در طول مراحل ۴ – ۶ مخالفت کمتری روی می‌دهد. من اغلب در خصوص مراحلی که با گناهان جسم سر و کار دارند یعقوب ۵ : ۱۶ را می‌خوانم. به محض اینکه شخص در مورد این موضوعات صحبت کرد به او اطمینان دهید که می‌پذیرید نسبت به محترمانه بودن مطالب متعهد هستید. معمولاً رهایی کامل تا هنگامی که دعای پایانی مرحله هفتم خوانده نشود، حاصل نمی‌شود. در این هنگام من از شخص مراجعه کننده می‌خواهم که با خیالی آسوده چشم‌انش را بینند. سپس از او می‌پرسم "چه می‌شنوی؟" معمولاً او پس از اندکی مکث با لبخندی حاکی از آسودگی خاطر پاسخ می‌دهد، "هیچ چیز، دیگر فکرم آرام شده است. من آرامش دارم. من آزادم." غالباً از کسانی که در خواندن تأییدیه‌های آموزه‌ای مرحله سوم تقلا و تلاش کردند می‌خواهم که دوباره آن را بخوانند. آن‌ها به سختی باور می‌کنند که چنین راحت عبارات کتاب مقدسی را بخوانند و درک نمایند. معمولاً به قدری چهره‌ی بسیاری از این اشخاص دگرگون می‌شود که آن‌ها را تشویق می‌کنم

خود را در آیینه ببینید. آن‌ها متعجبند که شادی رهایی در مسیح حتی چهره‌ی آن‌ها را نیز دگرگون ساخته است.

اطمینان حاصل نمایید که شخص را ترغیب نموده‌اید که آزادیش باید حفظ شود. اشخاصی که با افکار و رفتار بی‌توجه از رهایی‌شان سود جویند دیری نخواهد پایید که آزادی‌شان را از دست خواهند داد. شیطان سعی خواهد کرد که منافع از دست رفته‌اش را طی روزها و هفته‌ها و ماههای آینده باز پس گیرد. اما اگر شما به طرز صحیحی به شخص تعلیم دهید، او خواهد دانست که چگونه با اقتدار در برابر شیطان بایستد. اگر این اشخاص دوباره به راههای گناه‌آلود گذشته خود باز گرددند، احتمالاً سرانجام‌شان از گذشته نیز وخیم‌تر خواهد شد.

## شرایط خاص برای یافتن رهایی

من اغلب از خود پرسیده‌ام که آیا ممکن است که بچه‌های کوچک نیز تحت حمله شریر قرار گیرند. پاسخ آن مثبت است. از میان دانشجویانم در رشته الهیات سه نفره از آن‌ها درباره الگوهای رفتاری عجیب در میان کودکان با فاصله سنی کم از یکدیگر در یک خانواده صحبت کرده بودند. هر یک از این بچه‌ها با رهایی از قالب شخصیت خود خارج شدند و شیطنت و بی‌ادبی از خود بروز می‌دادند. به نظر هیچ تلاش در جهت انضباط آن‌ها مؤثر واقع نمی‌شد. من دانشجویانم را تشویق کردم از بچه‌ها بپرسند که آیا افکاری در ذهن آن‌ها وجود دارد که آن‌ها را تحریک به بی‌ادبی کرده باشد، در هر سه مرود پاسخ مثبت بود. هنگامی که در مورد این الگوها به جای بی‌ادبی با فریب مقابله شد، مشکل انضباطی بچه‌ها نیز رفع شد.

پسر بچه‌ای که به والدینش دروغ می‌گفت و از آن‌ها دزدی می‌کرد، چنین گفت: "من باید آن کار را انجام می‌دادم، شیطان گفت اگر انجام ندهم من را خواهد کشت." چندی بعد پدر آن فرزند به من گفت که اگر صحبت‌های مرا درباره‌ی نبرد ذهنی نشنیده بود به طور حتم به سختی فرزندش را برای اینک شریر را در قبال اعمالش مقصراً می‌دانست تنبیه می‌کرد. بر عکس، او با دروغ دشمن به مقابله پرداخت و زندگی پسرش را نجات بخشید. سپس دروغ گفتن و دزدی به یکباره متوقف گردید.

بهترین مکانیزم دفاعی کودک در مقابل حملات شریر ایمان ساده و قابل اعتماد است. بچه‌ها اغلب بسیار سریع باور می‌کنند، و به ندرت بیش از آنچه ما والدین به آن‌ها نسبت می‌دهیم، درک می‌نمایند. علاوه بر این فرزندان شما به شکلی دیگر نیز حمایت می‌شوند و آن این است که تحت حمایت شما هستند. هنگامی که شما با احتیاط و با دعای فراوان آزادی‌تان را در مسیح حفظ و پر ثمر می‌سازید، چنین احتمال می‌رود که بچه‌های تان نیز در آزادی زندگی نمایند.

غالب اوقات تأثیر شریر در موقعیت‌های خاص برایم سؤال برانگیز بوده است. به عنوان مثال اشخاص بسیاری به من تلفن زده‌اند که ادعا می‌کنند خانه‌های شان در تسخیر ارواح شریر قرار دارد. اغلب این تعارضات ماهیتی شخصی دارند تا یک ماهیت مکانی، اما گاهی اوقات ممکن است مشکلات یک خانه در نتیجه‌ی اعمال ارواح شریر باشد. (آیین‌های شیطانی، قاچاق مواد مخدر و غیره) که سابقاً در آن خانه روی داده است. بسیاری از رهبران مسیحی نیز به "اروح خانه یک منطقه" که برای فعالیت در مناطق خاص تعیین شده‌اند معتقد‌ند، از قبیل کشورها، شهرها، محله‌های خاص و غیره.

در این موارد من نمی‌توانم حقیقت مسلمی را بیان کنم. اگر از این گروه از افراد اشخاصی هستند که احساس می‌کنند در خانه‌شان دیوهای فعالیت می‌کنند، آن‌ها را تشویق می‌کنم که در خانه راه بروند و با صدای بلند دعا کنند و خانه‌شان را برای کار خداوند وقف نمایند. این کار بهترین تجلی یک سرپرستی خوب برای اموال مان است. اگر خانه را رهن یا اجازه کرده‌اند، پیشنهاد من این است که آن خانه را ترک کنند مگر اینکه مالک خانه مسیحی باشد و مشتاق باشد اموال خود را وقف خداوند نماید.

ما در گیر یک جنگ پیروزمندانه شده‌ایم. نام شما در دفتر حیات بره نوشته شده است و پیروزی برای شما به دست آمده است. آزادی شما در مسیح و آزادی کسانی که شما به آن‌ها خدمت می‌کنید تضمین شده است. تنها کاری که نیاز دارید انجام دهید این است که آن را تصاحب کرده و حفظ نمایید.

من می‌خواهم یک شرح حال دلگرم کننده دیگر از پیروزی را با شما در میان بگذارم. کیندی؛ به یک مدرسه مسیحی می‌رفت و قصد داشت با یک مرد مسیحی فوق العاده‌ای ازدواج کند، اما برخی از مشکلات مانع از آن شد که با هم ازدواج نمایند. ابتدا عفونتی در اندام جنسی کیندی؛ پدیدار شد. پیش از آنکه این عفونت به طور کامل بهبود یابد، او خاطرات وحشتناک دوران کودکی‌اش را به یاد آورد. او مورد تجاوز پدرش قرار گرفته بود و این واقعه او را عذاب می‌داد. او جلسات مشاوره فشرده‌ای را آغاز نمود اما قادر نبود که به یک پیروزی واقعی دست یابد. سپس تجاربی از آیین‌های خشونت بار شیطانی گذشته در ذهنش تداعی شد و سرانجام به فروپاشی عاطفی او انجامید.

کیندی؛ در اوج ناامیدی چشم به لس آنجلس دوخت و به طور ناگهانی و غیرمنتظره طی یک پرواز به دفتر کارم آمد. برنامه‌ی مشاوره‌ام دیگر پایان

یافته بود اما با اینحال توانستم یک جلسه طولانی شش ساعته در عصر آن روز به این کار اختصاص دهم. سپس او به خانه بازگشت. شش هفته بعد این نامه به دستم رسید:

### نیل عزیز؛

می خواهم باری دیگر به خاطر لطف و بزرگواری ای که چند هفتنه پیش در حق من انجام دادید از شما تشکر کنم. من می توانم بگویم که حقیقتاً خدا شفایی معجزهآسا در من انجام داد. زندگی من کاملاً یک جنگ درونی و همچنین درد جسمانی احساسی و فکری بود. من با ترس‌های دائمی، کابوس‌های مکرر، مزاحمت‌های دائمی از سوی صدای‌های درونی و با هراسی وسوسی از مرگ زندگی می‌کردم. حتی اگر چه یک مسیحی متعهد و مطیع بودم. اما متقادع شده بودم که به طور حتم مسیح مرا در جلوی دروازه‌های بهشت طرد خواهد نمود.

یک سال و نیم پیش پی بردم که دیگر نمی توانم بیش از این به زندگی ادامه دهم. من در پی کسی بودم که به من مشورت بدهد و خدا اشخاصی را برای خدمت و تعلیم حقیقتش به سوی من فرستاد. همچنان که می آموختم جایگاه خود را در مسیح همچون فرزند خدا اعلام نمایم، قوت می گرفتم و چشمانم نسبت به پیکاری که در آن گرفتار آمده بودم باز شد. تابستان گذشته خدا اجازه داد تا آیین‌های خشونت بار گذشته را به یاد آورم و این نبرد شدت گرفت. من می بایست روزها و شبها ساعات بسیاری از وقت خود را در کلام خدا، دعا و تمرکز به او و رویارویی و مقاومت مستقیم با دشمن سپری می کردم. پس از دو ماه خواب اندک و تقریباً هیچ استراحت و آرامشی، یقین یافتم که تنها مسیح می تواند مرا از این جهنم درونی نجات بخشند.

پیش از اینکه اینجا را به مقصد لس آنجلس و دیدار شما ترک کنم خدا با عبارات گوناگونی از کتاب مقدس به من قوت قلب داد. (مزمر ۱۱ : ۷؛ میکا ۷ : ۷ - ۸؛ ایوب ۱۰ : ۲۳) جلسه مشاوره ما یک ابزار بسیار مهم بود که خدا آن را در روند شفای من به کار گرفت. پس از ساعتها آسودگی از هراس‌های گذشته و بخشش ۱۲ نفری که مرا مورد آزار جنسی قرار داده بودند، سرانجام از اسارت شیطان رهایی یافتم. خدا را شکر که او پیش از من به جنگ با شیطان رفت و او را بر روی صلیب شکست داد. (عبرانیان ۲ : ۱۴ - ۱۵) نیل من بسیار خوشحالم که آزادم و ذهنی سالم دارم!

من دیگر نمی‌توانم جهنم درونی را با ظاهری مسیحی پنهان نمایم. خدا اشعا ۵۱ : ۳ را همچون تصویری از آنچه او برایم انجام داده آشکار ساخت: «به تحقیق خداوند صیهون را تسلی داده، تمامی خرابه‌ها یش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنم.» با محبت بسیار کیندی

آیا شما رهاننده از اسارت را ملاقات کرده‌اید؟ عیسای مسیح شما را آزاد خواهد نمود!

